قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا



الحشر

آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵۹. سوره الحشر

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره الحشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ (۲)

وَ لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَهِ عَذابُ النَّارِ (۳)

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۴)

ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَهٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قائِمَهً عَلى أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ (۵)

وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶)

ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَهً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۷)

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸)

وَ

الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٩)

وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (١٠)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (١١)

لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ (١٢)

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ (١٣)

لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ (١٤)

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (١٥)

كَمَثَلِ الشَّيْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ (١٦)

فَكانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِي النَّارِ خالِدَيْنِ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ (١٧)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (١٨)

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (١٩)

لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفائِزُونَ (٢٠)

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ وَ

تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (۲۱)

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ (۲۳)

هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۲۴)

آشنایی با سوره

۵۹- حشر [بیرون آمدن، بر انگیخته شدن]

در آیـه ۲ بیـان می کنـد که خداونـد، برای اولین بـار، کسـانی را از اهـل کتـاب (یهـود و نصـاری) که کفر ورزیدنـد، (از قلعه هایشان) بیرون می آورد. یهودی ها می پنداشـتند که با داشـتن حصارها و قلعه ها هرگز مغلوب نخواهند شد ولی بدست پیامبر و مؤمنین شـکست خوردند و از پایگاهها و قلعه هایشان بیرون رانده شدند. و این در سایه پیمان شـکنی یهود بنی نضیر بود که منافقانه نقش ستون پنجم را در داخل مدینه بازی می کردند. بهمین جهت سوره بنام «بنی نضیر» هم گفته شده است. این سوره مدنی است و در سال ۴ هجری نازل شده است و ۲۴ آیه دارد.

شان نزول

سخت کیفرِی در افتادن با خدا

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خـدا وارد مـدینه شـد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضـیر»، پیمان صـلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشـرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسـلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشـمنی خود را آغـاز کردنـد. مشـرکان به یهودیـان نـامه نوشـتند که شـما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم داریـد. اگر محمد با شـما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شـما می شـتابیم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میـان مـا و شـما جـدایی انـدازد. یهودیان دل گرم شدنـد و گمان کردنـد در صورت جنگ با پیامبر پیروز میـدان خواهنـد بود. بنابراین، به مکر و حیله دست زدند و به پیامبر پیغام

دادنـد که با سـی نفر از یاران خویش برای گفت و گو با سـی نفر از دانشـمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سـی نفر یهود صـلاح بدانند و به پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سـی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضـیر هم سـی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضـیر، پیامبر خـدا و یاران او را دیدنـد، به یکـدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سـی مرد جنگی که همگی دوست دارنـد جان خود را فـدای پیامبر کننـد، همراه اوینـد. آنان به پیامبر گفتند: شـصت نفر چگونه می توانند به توافق برسـند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورنـد. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزیـد و یهود نیز برگزیـدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برسانـد. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی

مـدینه ترک کردنـد. وقتی پیمـان شـکنی یهود بر پیامبر مسلّم شـد، فردای آن روز لشـکری آماده ساخت و محله بنی نضـیر را محاصـره کرد. محاصـره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشـنهاد کرد که سـرزمین مدینه را ترک کننـد. آنان نیز پذیرفتنـد، مقداری از اموال خود را برداشـتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتنـد و بـاقی مانـده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسـلمانان افتـاد. آنان تا آن جا که می توانسـتند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردنـد. در این جا آیه هایی از سوره حشـر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکنـد. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضـر شدند از اموال خود چشم بپوشـند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسـمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار «» اوست کسـی که از میـان اهـل کتاب کسانی را که کفر ورزیدنـد در نخستین اخراج [از مـدینه] بیرون کردنـد. گمان نمی کردیـد که بیرون رونـد و خودشان گمان داشـتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردنـد بر آنان در آمـد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید «» و اگر خدا این جلای

وطن را بر آنـان مقرّر نکرده بـود، بـه یقیـن، آنـان را در دنیـا عـذاب می کرد و در آخرت [هـم] عـذاب آتش داشـتند » این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سـخت کیفر است » آن چه درخت خرمـا بریدیـد یـا آنـان را [دست نخورده] بر ریشه هایشـان بر جـای نهادیـد، به فرمـان خـدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کیفریِ در افتادن با خدا

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خـدا وارد مـدینه شـد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضـیر»، پیمان صـلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشـرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسـلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشـمنی خود را آغـاز کردنـد. مشـرکان به یهودیـان نـامه نوشـتند که شـما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم داریـد. اگر محمد با شـما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شـما می شـتابیم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میـان مـا و شـما جـدایی انـدازد. یهودیان دل گرم شدنـد و گمان کردنـد در صورت جنگ با پیامبر پیروز میـدان خواهنـد بود. بنـابراین، بـه مکر و حیله دست زدنـد و به پیـامبر پیغـام دادنـد که بـا سـی نفر از یـاران خـویش برای گفت وگـو بـا سـی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح

بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره

چنـد روز به طول انجامیـد و پیـامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشـنهاد کرد که سـرزمین مـدینه را ترک کننـد. آنان نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتنـد و باقی مانـده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسـلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانسـتند، خـانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردنـد. در این جا آیه هایی از سوره حشـر نازل شـد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشـر، یکی از عوامل پیروزی مسـلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردنـد و حاضـر شدنـد از اموال خود چشم بپوشـند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار «» اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدنـد در نخستین اخراج [از مـدینه] بیرون کردنـد. گمان نمی کردیـد که بیرون رونـد و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشـان بیم افکنـد، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنـان خـانه های خود را خراب کردنـد. پس ای دیـده وران! عبرت گیریـد «» و اگر خـدا این جلای وطن را بر آنـان مقرّر نکرده بود، به یقین، آنـان را در دنیـا عـذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند «» این

[عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر است «» آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کیفریِ در افتادن با خدا

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتابیم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حیله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت وگو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا

با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برساند. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودند و می پنداشتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدند پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتند،

مقـداری از اموال خود را برداشـتند و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی «اذرعات» شام و تعداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتنـد و بـاقی مانـده اموال و زمین هـا و باغهـا و خـانه هـای یهودیـان به دست مسـلمانان افتـاد. آنان تا آن جا که می توانسـتند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشـر، یکی از عوامل پیروزی مسـلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردنـد و حاضـر شدند از اموال خود چشم بپوشـند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسـمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار «» اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدنـد در نخستین اخراج [از مـدینه] بیرون کردنـد. گمان نمی کردیـد که بیرون رونـد و خودشان گمان داشـتند که دژهایشان در برابر خـدا مانع آنان خواهـد بود، [ولی] خـدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکنـد، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردنـد. پس ای دیده وران! عبرت گیریـد «» و اگر خـدا این جلای وطن را بر آنـان مقرّر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عـذاب می کرد و در آخرت [هم] عـذاب آتش داشـتند «» این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر

است «» آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کیفریِ در افتادن با خدا

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتابیم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حیله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت وگو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله

بنی نضـیر، پیامبر خـدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سـی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شـصت نفر چگونه می توانند به توافق برسـند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میـان خود برگزینیـد تا با سه نفر از دانشـمندان ما به گفت و گو بنشـینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسـلام ایمان آوردنـد، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برسانـد. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی بـا یـاران خود سـخنی بگویـد، حرکت کرد و خود را به مـدینه رسانـد. همه در جلسه منتظر بودنـد و می پنداشـتند پیـامبر بـاز می گردد، ولی وقـتی متـوجه شدنـد پیـامبر در مـدینه است، یـارانش نیز محله یهودی نشـین را به سوی مـدینه ترک کردند. وقتی پیمان شـکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشـکری آماده ساخت و محله بنی نضـیر را محاصـره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتنـد، مقـداری از اموال خود را برداشـتند و بقیه را رهـا کردنـد. جمعی به سوی «اذرعـات» شام و تعـداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی

به «حیره» رفتنـد و بـاقی مانـده اموال و زمین هـا و باغهـا و خـانه هـای یهودیـان به دست مسـلمانان افتـاد. آنان تا آن جا که می توانسـتند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشـر، یکی از عوامل پیروزی مسـلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردنـد و حاضـر شدند از اموال خود چشم بپوشـند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسـمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار «» اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدنـد در نخستین اخراج [از مـدینه] بیرون کردنـد. گمان نمی کردیـد که بیرون رونـد و خودشان گمان داشـتند که دژهایشان در برابر خـدا مانع آنان خواهـد بود، [ولی] خـدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکنـد، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردنـد. پس ای دیده وران! عبرت گیریـد «» و اگر خـدا این جلای وطن را بر آنـان مقرّر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عـذاب می کرد و در آخرت [هم] عـذاب آتش داشـتند «» این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خـدا سـخت کیفر است «» آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار

گرداند «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

سخت کیفریِ در افتادن با خدا

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتابیم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حیله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت وگو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی

که همگی دوست دارنـد جان خود را فـدای پیامبر کننـد، همراه اوینـد. آنان به پیامبر گفتنـد: شـصت نفر چگونه می تواننـد به توافق برسـند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسـلام ایمـان آوردنـد، بـاقی یهودیـان از ایشـان، پیروی و پیـامبر را تصـدیق می کننـد و به او ایمـان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برسانـد. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی بـا یـاران خود سـخنی بگویـد، حرکت کرد و خود را به مـدینه رسانـد. همه در جلسه منتظر بودنـد و می پنداشـتند پیـامبر بـاز می گردد، ولی وقـتی متـوجه شدنـد پیـامبر در مـدینه است، یـارانش نیز محله یهودی نشـین را به سوی مـدینه ترک کردند. وقتی پیمان شـکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشـکری آماده ساخت و محله بنی نضـیر را محاصـره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز پذیرفتنـد، مقـداری از اموال خود را برداشـتند و بقیه را رهـا کردنـد. جمعی به سوی «اذرعـات» شام و تعـداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتند و باقی مانده اموال و زمین ها و باغها و خانه های یهودیان به دست مسلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانستند، خانه های خود

را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند. آن چه در آسمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار « اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کردند. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید « و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرّر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند « این [عقوبت] برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که] خدا سخت کیفر است « آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند «. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

جهت گیری اقتصاد اسلامی

شأن نزول آیه های ۶ و ۷ سوره حشر

«یهودیان بنی نضیر» به سبب نقض پیمان

و توطئه در محاصره مسلمانان قرار گرفتند و بی هیچ جنگ و خون ریزی تسلیم شدند و آن منطقه را با همه اموال و دارایی های خود ترک کردند و در اختیار پیامبر قرار دادند. جمعی از سران مسلمان، با دیدن آن همه دارایی، شامل باغ ها، زمین های کشاورزی، خانه ها و اموال به جا مانده یهود به خیال این که این ها نیز غنایم جنگی هستند و باید میان مسلمانان تقسیم شوند، نزد رسول خدا آمدند و به روش جنگ های دیگر از پیامبر خواستند ۵۴ اموال برای تقسیم، به آنان واگذار شود. آیه های ۶ و ۷ سوره حشر نازل شد و به روشنی گفت: چون این پیروزی با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفته و مسلمانان برای به دست آوردن آن تلاشی نکرده اند، همه آن به رسول خدا می رسد و او هر گونه صلاح بداند اموال را تقسیم می کند. پیامبر نیز این اموال را در میان مهاجران فقیر و تعداد اندکی از انصار نیازمند تقسیم کرد. این آیه، یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن این که، جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که با رعایت احترام به مالکیت خصوصی، برنامه را به گونه ای تنظیم کرده است که اموال و ثروت های متمرکز در دست یک گروه، محدود نشود که تنها در میان آنان دست به دست بگردد. این به آن معنا نیست که ما به دلخواه خود قانون بگذاریم و ثروت ها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر در زمینه به دست آوردن ثروت و هم چنین مالیات هایی هم چون خمس و زکات و خراج و غیر آن قوانین و مقررات اسلامی

و احکـام بیت المـال و انفـال درست اجرا شود، خود به خود چنین نتیجه ای را خواهـد داد که هم احترام به تلاش های فردی و هم مصالح جمع، تأمین خواهد شد و هم از تقسیم جامعه به دو قطب اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر جلوگیری می کند. خداوند در آیه های ۶ و ۷ سوره حشر درباره این حکم اقتصادی چنین می گوید:

و آن چه را خـدا از آنان به رسم غنیمت عایـد پیامبر خود گردانید، [شـما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست «» آن چه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه هـا عایـد پیـامبرش گردانیـد، از آن خـدا و از آن پیـامبر [او] و متعلق به خویشاونـدان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شـما دست به دست نگردد. و آن چه را فرسـتاده [او] به شما داد، آن را بگیرد و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۱.

جهت گیری اقتصاد اسلامی

شأن نزول آیه های ۶ و ۷ سوره حشر

«یهودیان بنی نضیر» به سبب نقض پیمان و توطئه در محاصره مسلمانان قرار گرفتند و بی هیچ جنگ و خون ریزی تسلیم شدند و آن منطقه را با همه اموال و دارایی های خود ترک کردند و در اختیار پیامبر قرار دادند. جمعی از سران مسلمان، با دیدن آن همه دارایی، شامـل بـاغ هـا، زمین هـای کشـاورزی، خـانه ها و اموال به جا مانـده یهود به خیال این که این ها نیز غنایم جنگی هستند و باید

میان مسلمانان تقسیم شوند، نزد رسول خدا آمدند و به روش جنگ های دیگر از پیامبر خواستند ۵۴ اموال برای تقسیم، به آنان واگذار شود. آیه های ۶ و ۷ سوره حشر نازل شد و به روشنی گفت: چون این پیروزی با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفته و مسلمانان برای به دست آوردن آن تلاشی نکرده اند، همه آن به رسول خدا می رسد و او هر گونه صلاح بداند اموال را تقسیم می کند. پیامبر نیز این اموال را در میان مهاجران فقیر و تعداد اندکی از انصار نیازمند تقسیم کرد. این آیه، یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن این که، جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که با رعایت احترام به مالکیت خصوصی، برنامه را به گونه ای تنظیم کرده است که اموال و ثروت های متمرکز در دست یک گروه، محدود نشود که تنها در میان آنان دست به دست بگردد. این به آن معنا نیست که ما به دلخواه خود قانون بگذاریم و ثروت ها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر در زمینه به دست آوردن ثروت و هم چنین مالیات هایی هم چون خمس و زکات و خراج و غیر آن قوانین و مقررات اسلامی و احکام بیت المال و انفال درست اجرا شود، خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که هم احترام به تلاش های فردی و هم مصالح جمع، تأمین خواهد شد و هم از تقسیم جامعه به دو قطب اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر جلوگیری می کند. خداوند در آیه های ۶ و ۷ سوره حشر درباره این حکم اقتصادی چنین می گوید:

و آن چه را خدا از آنان به

رسم غنیمت عایـد پیامبر خود گردانیـد، [شـما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرسـتادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست «» آن چه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آن چه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرد و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۱.

ایثارگران، رستگاران

شأن نزول آیه ۹ سوره حشر

مردی نزد رسول خـدا آمـد و از شـدت گرسـنگی می نالیـد. پیامبر برای تهیه غـذا کسـی را به خانه همسـران خود فرسـتاد. آن شخص خبر آورد که جز آب آشامیدنی، در خانه پیامبر هیچ یافت نمی شود. پیامبر به یاران خود فرمود: من این گرسـنه را سیر خواهم کرد. سپس به خانه اش آمد و به دخترش فاطمه فرمود: آیا غذایی در خانه پیدا می شود؟ فاطمه گفت: جز غذای یکی از دخترانم که گرسـنه است، غـذایی یافت نمی شود. علی از فاطمه خواست دختر را گرسـنه بخوابانـد و غذای او را به شـخص فقیر بدهـد. سـفره را پهن کردند و برای این که میهمان از جریان با خبر نشود، چراغ را خاموش کردند و خود نیز بر سـر سـفره نشسـتند. آنـان بی آن که غـذایی بخورنـد، دهـان خود را تکـان می دادنـد. میهمـان گمـان می کرد آنان نیز همراه او غـذا می خورند. او با خیال راحت

و به انـدازه کافی غـذا خورد و سـیر شـد. خانواده علی علیه السـلام آن شب را گرسـنه خوابیدنـد. صـبح روز بعد خدمت پیامبر آمدنـد و بی آن که سـخنی بگویند، پیامبر به آنان نگاهی افکند و لبخند زد. در این جا آیه ۹ سوره حشر نازل شد و ایثارگری این خانواده را سـتود. از این آیه به خوبی اسـتفاده می شود که ترک بخل و حرص، انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت ناپسند، کاخ سعادت انسان را ویران می سازد:

و [نیز] کسانی که پیش از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته وایمان آورده اند؛ هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارنـد و نسبت به آن چه به ایشـان داده شـده است در دل هایشـان حسـدی نمی یابنـد و هر چنـد در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنان را بر خودشان مقدم می دارند و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضـیر»، در محاصـره شدیـد مسـلمانان، راهی جز تسـلیم نداشـتند، منافقان مـدینه از بیم این که شکسـت یهود، پشـتوانه سیاسـی و مالی آنان را متزلزل کنـد، به یهود «بنی نضـیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسـلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش

«بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رییس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی» که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشته باشند و وعده هایی هم به یکدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز

از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویانند » اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی درگیرد، [(منافقان)] آنان را یاری نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند » شما در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند » [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری[، ولی] دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند ». (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش «بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رییس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و

در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی» که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشته باشند و وعده هایی هم به یکدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویانند «» اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان

بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی در گیرد، [(منافقان)] آنان را یاری نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند «» شما در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند «» [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری[، ولی] دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند «». (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش «بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رییس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی»

که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشته باشند و وعده هایی هم به یکدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویانند «» اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی درگیرد، [(منافقان)] آنان را یاری نخواهند کرد و اگر یاری شان کنند حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند «» شما

در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند « [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری[، ولی] دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند «. (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش «بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رییس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی» که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد

الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال مـا بر باد می رود، جنگ جویان ما کشـته و زنان و کودکان ما اسـیر می شونـد و خود ما را نیز از این سـرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشـر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان نشانه این است که همیشه امکان دارد منافقان با دیگر دشـمنان اسـلام همکاری نزدیک داشـته باشـند و وعـده هایی هم به یکـدیگر بدهنـد، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشـته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شـما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خـدا گواهی می دهـد که آنان دروغ گویاننـد «» اگر [یهود] اخراج شونـد، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنـان جنگی درگیرد، [(منافقـان)] آنـان را یاری نخواهنـد کرد و اگر یاری شان کننـد حتما [در جنگ] پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند «» شـما در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند «» [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکامند، یا از پشت دیوارها، با شما

نخواهنـد جنگيـد. جنگشان ميان خودشان سـخت است. آنان را متحـد مى پنـدارى[، ولى] دل هايشان پراكنده است؛ زيرا آنان مردمانى اند كه نمى انديشند ». (۱)

پاورقى:

(۱) روح البيان، ج ۹، ص ۴۳۹.

اعراب آيات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر / فعل مقـدّر يا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{سَبَّحَ} فعل ماضـى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقـديرى {لِلَّهِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {ما} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {فِى} حرف جر {السَّمـاواتِ} اسـم مجرور يـا در محـل جر {وَمـا} (و) حرف عطـف / معطـوف تـابع {فِى} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور يـا در محـل جر {وَهُوَ} (و) حـاليه / مبتـدا، مرفوع يـا در محل رفع {الْعَزِيزُ} خبر، مرفوع يا در محل رفع {الْحَكِيمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع يا در محل رفع

{هُوَ} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {الَّذِى} خبر، مرفوع يا در محل رفع {أَخْرَجَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعـل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقـدير {الَّذِينَ} مفعولٌ به، منصوب يـا در محل نصب {كَفَرُوا} فعل ماضـى، مبنى بر ضـمه / (و) ضمير متصـل در محـل رفع و فاعـل {مِنْ} حرف جر {أَهْلِ} اسم مجرور يـا در محـل جر {الْكِتابِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {مِنْ} حرف جر {دِيارِهِمْ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {لِأَوَّلِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْحَشْرِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {ما} حرف نفى غير عامل {ظَنَنْتُمْ} فعل ماضـى، مبنى بر سكون / (ت)

ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {أَنْ} حرف نصب {يَخْرُجُوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَظَنُّوا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {مانِعَتُهُمْ} خبر مقدّم / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {حُصُونُهُمْ} مبتدا مؤخّر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه / خبر إنَّ محذوف {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {فَأَتاهُمُ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {حَيْثُ} اسم مجرور یا در محل جر {لَمْ} حرف جزم {يَحْتَسِبُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَقَذَفَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فِي} حرف جر {قُلُوبِهِمُ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الرُّعْبَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {يُخْرِبُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بُيُوتَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِأَيْدِيهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف

اليه {وَأَيْدِى} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الْمُؤْمِنِينَ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {فَاعْتَبِرُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {يا} (یا) حرف ندا {أُولِى} منادا، منصوب یا در محل نصب {الْأَبْصارِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر

{وَلَوْلا} (و) حرف استیناف / حرف شرط غیر جازم {أَنْ} حرف مصدری {كَتَبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَلَيْهِمُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْجَلاءَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لَعَذَّبَهُمْ} (ل) حرف جواب / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فِى} حرف جر {الدُّنْيا} اسم مجرور یا در محل جر {وَلَهُمْ} (و) حرف استیناف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {فِى} حرف جر {الْآخِرَةِ} اسم مجرور یا در محل جر {عَذابُ} مبتدا مؤخّر {النَّارِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر

{ذلِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {شَاقُّوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محذوف / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر،

مضاف الیه {وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {يُشَاقِّ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَإِنَّ} (ف) حرف تعلیل / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {شَدِيدُ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {الْعِقابِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{ما} مفعولٌ به جازم {قَطَعْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {لِينَةٍ} اسم مجرور یا در محل جر {أَوْ} حرف عطف {تَرَكْتُمُوها} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (و) حرف زائد برای اشباع میم / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {قائِمَةً} حال، منصوب {عَلى} حرف جر {أُصُولِها} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَبِإِذْنِ} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَلِيُخْزِيَ} (و) حرف عطف / (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {الْفاسِقِينَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{وَما} (و) حرف عطف / مفعولٌ به جازم {أَفاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَلى} حرف جر {رَسُولِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه)

ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَما} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف نفی غیر عامل {أَوْجَفْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {عَلَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مِنْ} حرف جر زائد {خَيْلٍ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {رِكابٍ} معطوف تابع {وَلكِنَّ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم لکن، منصوب یا در محل نصب {يُسَلِّطُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر لکن محذوف {رُسُلَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَلى} حرف جر {مَنْ} اسم مجرور یا در محل جر {يَشاءُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَاللَّهُ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عَلى} حرف جر {كُلِّ} اسم مجرور یا در محل جر {شَيْءٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {قَدِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{ما} مفعولٌ به جازم {أَفاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَلى} حرف جر {رَسُولِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مِنْ} حرف جر {أَهْلِ} اسم مجرور یا در محل جر {الْقُرى} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {فَلِلَّهِ} (ف) رابط جواب برای

شرط / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف / مبتدا مؤخّر محذوف {وَلِلرَّسُولِ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلِذِي} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْقُرْبى} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {وَالْيَتامى} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَالْمَساكِينِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَابْنِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {السَّبِيلِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {كَيْ} حرف نصب {لا} حرف نفى غير عامل {يَكُونَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهرى يا تقديرى / اسم كان، ضمير مستتر (هو) در تقدير {دُولَةً} خبر كان، منصوب يا در محل نصب {بَيْنَ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {الْأَغْنِياءِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {مِنْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَما} (و) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {آتاكُمُ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / (ك) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الرَّسُولُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل {فَخُذُوهُ} (ف) رابط جواب براى شرط / فعل امر، مبنى بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {وَما} (و) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {نَهاكُمْ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / (ك) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمير مستتر (هو)

در تقـدیر / خبر در تقـدیر یا محـذوف یا در محل {عَنْهُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {فَانْتَهُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعـل امر، مبنی بر حـذف نون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعل {وَاتَّقُوا} (و) حرف استیناف / فعل امر، مبنی بر حـذف نون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسـخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یـا در محـل نصب {شَدِیـدُ} خبر إنَّ، مرفوع یـا در محل رفع {الْعِقابِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{لِلْفُقَراءِ} مبتـدا مقـدّر یـا محـذوف یـا در محـل / حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر در تقـدیر یـا محـذوف یا در محل {الْمُهـاجِرِینَ} نعت تابع {الَّذِینَ} نعت تابع {أُخْرِجُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {مِنْ} حرف جر {دِیـارِهِمْ} اسم مجرور یـا در محـل جر / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {وَأَمْوالِهِمْ} (و) حرف عطـف / معطوف تـابع / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {یَبْتَغُونَ} فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعل {فَضْلًا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَرِضْواناً} (و) حرف عطـف / معطوف تـابع {وَیَنْصُرُونَ} (و) حرف عطف / فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} (و) حرف

عطف / معطوف تـابع / (ه) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه {أَولٰئِکَ} مبتـدا، مرفوع يا در محل رفع {هُمُ} ضـمير فصـل بدون محل {الصَّادِقُونَ} خبر، مرفوع يا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف استيناف / مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {تَبَوَّؤُا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {الـدَّارَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {وَالْإِيمانَ} (و) حرف عطف / فعل مقـدّر يا محـذوف / فاعل محذوف / مفعولٌ به، منصوب يـا در محـل نصب {مِنْ} حرف جر {قَبْلِهِمْ} اسم مجرور يـا در محـل جر / (ه) ضـمير متصـل در محـل جر، مضـاف اليه {يُحِبُّونَ} فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصـل در محـل رفع و فاعـل / خبر برای (الـذين) {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {هاجَرَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضـمير مستتر (هو) در تقدير {إِلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غير عامل {يَجِدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصل در محل رفع و فاعل {فِی} حرف جر {صُدُورِهِمْ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {حاجَةً} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {مِمَّا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أُوتُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، نائب فاعل {وَيُؤْثِرُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {عَلى} حرف

جر {أَنْفُسِهِمْ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَلَوْ} (و) حاليه / حرف شرط غير جازم {كـانَ} فعـل ماضـى، مبنى بر فتحه ظـاهرى يـا تقـديرى {بِهِمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر كان، محـذوف يا در تقـدير {خَصاصَةٌ} اسم كانَ، مرفوع يا در محل رفع {وَمَنْ} (و) حرف استيناف / اسم شـرط جازم در محل رفع و مبتدا {يُوقَ} فعل مضارع مجزوم به حـذف حرف عله (ى) / نائب فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقدير / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل {شُـحَّ} مفعـولٌ به، منصوب يـا در محـل نصب {نَفْسِهِ} مضـاف اليه، مجرور يـا در محـل جر / (ه) ضـمير متصـل در محـل جر، مضاف اليه {فَأُولئِكَ} (ف) رابط جواب براى شرط / مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {هُمُ} ضمير فصل بدون محل {الْمُفْلِحُونَ} خبر، مرفوع يا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف استيناف / مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {جاؤُ} فعل ماضـى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعـل {مِنْ} حرف جر {بَعْـدِهِمْ} اسم مجرور يـا در محـل جر / (ه) ضـمير متصـل در محـل جر، مضـاف اليه {يَقُولُونَ} فعل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصـل در محـل رفع و فاعـل / خبر براى (الـذين) {رَبَّنَـا} منـادا، منصوب يا در محل نصب / (نا) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه {اغْفِرْ} فعل امر مبنى بر سـكون / فاعل، ضـمير مستتر (أنت) در تقدير {لَنا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلِإِخْوانِنَا} (و) حرف عطف / حرف

جر و اسم بعد از آن مجرور / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الَّذِينَ} نعت تابع {سَبَقُونا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {بِالْإِيمانِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَجْعَلْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فِي} حرف جر {قُلُوبِنا} اسم مجرور یا در محل جر / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {غِلًّا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لِلَّذِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {رَبَّنا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنَّكَ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {رَؤُفٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {رَحِيمٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{أَلَمْ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جزم {تَرَ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ى) / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِلَى} حرف جر {الَّذِينَ} اسم مجرور یا در محل جر {نافَقُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {يَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِإِخْوانِهِمُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف

اليه {الَّذِينَ} نعت تابع {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {أَهْلِ} اسم مجرور یا در محل جر {الْكِتابِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {لَئِنْ} (ل) موطئه / حرف شرط جازم {أُخْرِجْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لَنَخْرُجَنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأکید ثقلیه / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {مَعَكُمْ} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {نُطِيعُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {فِيكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَحَداً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَبَداً} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب {وَإِنْ} (و) حرف عطف / حرف شرط جازم {قُوتِلْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لَنَنْصُرَنَّكُمْ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأکید ثقلیه / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {وَاللَّهُ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَشْهَدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب،

اسم إنّ {لَكاذِبُونَ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{لَئِنْ} (ل) موطئه / حرف شرط جازم {أُخْرِجُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لا} حرف نفی غیر عامل {يَخْرُجُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مَعَهُمْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَئِنْ} (و) حرف عطف / (ل) موطئه / حرف شرط جازم {قُوتِلُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {لا} حرف نفی غیر عامل {يَنْصُرُونَهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {وَلَئِنْ} (و) حرف عطف / (ل) موطئه / حرف شرط جازم {نَصَرُوهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {لَيُوَلُّنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) محذوف در محل رفع و فاعل / نون تأکید ثقلیه {الْأَدْبارَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {ثُمَّ} حرف عطف {لا} حرف نفی غیر عامل {يُنْصَرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل

{لَأَنْتُمْ} (ل) حرف ابتدا / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَشَدُّ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {رَهْبَةً} تمییز، منصوب {فِی} حرف جر {صُدُورِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل

در محل جر، مضاف الیه {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {ذلِکَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {قَوْمٌ} خبر أنَّ، مرفوع یا در محل رفع / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لا} حرف نفی غیر عامل {یَفْقَهُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{لا} حرف نفی غیر عامل {یُقاتِلُونَکُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {جَمِیعاً} حال، منصوب {إِلَّا} حرف استثنا {فِی} حرف جر {قُرىً} اسم مجرور یا در محل جر {مُحَصَّنَةٍ} نعت تابع {أَوْ} حرف عطف {مِنْ} حرف جر {وَراءِ} اسم مجرور یا در محل جر {جُدُرٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {بَأْسُهُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بَیْنَهُمْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {شَدِیدٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {تَحْسَبُهُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {جَمِیعاً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {وَقُلُوبُهُمْ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {شَتَّى} خبر، مرفوع یا در محل رفع {ذلِکَ} مبتدا،

مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {قَوْمٌ} خبر أنَّ، مرفوع یا در محل رفع / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لا} حرف نفی غیر عامل {يَعْقِلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{كَمَثَلِ} مبتدا مقدّر یا محذوف یا در محل / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الَّذِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {مِنْ} حرف جر {قَبْلِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {قَرِيباً} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {ذاقُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَبالَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَمْرِهِمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَهُمْ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {عَذابٌ} مبتدا مؤخّر {أَلِيمٌ} نعت تابع

{كَمَثَلِ} مبتدا مقدّر یا محذوف یا در محل / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الشَّيْطانِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {لِلْإِنْسانِ} حرف جر و اسم بعد از

آن مجرور {اكْفُرْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {فَلَمَّا} (ف) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {كَفَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِنِّی} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {بَرِیءٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {مِنْكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنِّی} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {أَخافُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {رَبَّ} نعت تابع {الْعالَمِینَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{فَكانَ} (ف) حرف استیناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عاقِبَتَهُما} خبر کان، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَنَّهُما} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {فِی} حرف جر {النَّارِ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر إنَّ محذوف / اسم کان محذوف {خالِدَیْنِ} حال، منصوب {فِیها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَذلِكَ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {جَزاءُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الظَّالِمِینَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر

{یا} (یا) حرف

ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اتَّقُوا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَلْتَنْظُرْ} (و) حرف عطف / (ل) امر / فعل مضارع، مجزوم به سکون {نَفْسٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {قَدَّمَتْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {لِغَدٍ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَاتَّقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {خَبِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَكُونُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {كَالَّذِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {نَسُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَأَنْساهُمْ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی،

مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَنْفُسَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أُولئِکَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الْفاسِقُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لا} حرف نفی غیر عامل {یَسْتَوِی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {أَصْحابُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {النَّارِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَأَصْحابُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الْجَنَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَصْحابُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْجَنَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الْفائِزُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{لَوْ} حرف شرط غیر جازم {أَنْزَلْنا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {هـذَا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الْقُرْآنَ} بدل تابع {عَلی} حرف جر {جَبَلٍ} اسم مجرور یا در محل جر {لَرَأَیْتَهُ} (ل) حرف جواب / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {خاشِعاً} حال، منصوب {مُتَصَدِّعاً} حال، منصوب {مِنْ} حرف جر {خَشْیَهِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَتِلْکَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْأَمْثالُ} بدل تابع {نَضْرِبُها} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر

مستتر (نحن) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لِلنَّاسِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَعَلَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم لعل {يَتَفَكَّرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر لعل محذوف

{هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِی} نعت تابع {لا} (لا)ی نفی جنس {إِلٰهَ} اسم لای نفی جنس، منصوب / خبر لای نفی جنس، محذوف {إِلَّا} حرف استثنا {هُوَ} بدل تابع {عالِمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع {الْغَيْبِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالشَّهادَةِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الرَّحْمٰنُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الرَّحِيمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِی} نعت تابع {لا} (لا)ی نفی جنس {إِلٰهَ} اسم لای نفی جنس، منصوب / خبر لای نفی جنس، محذوف {إِلَّا} حرف استثنا {هُوَ} بدل تابع {الْمَلِكُ} نعت تابع {الْقُدُّوسُ} نعت تابع {السَّلامُ} نعت تابع {الْمُؤْمِنُ} نعت تابع {الْمُهَيْمِنُ} نعت تابع {الْعَزِيزُ} نعت تابع {الْجَبَّارُ} نعت تابع {الْمُتَكَبِّرُ} نعت تابع / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {سُبْحانَ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَمَّا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يُشْرِكُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{هُوَ} مبتدا،

مرفوع یـا در محـل رفع {اللَّهُ} خبر، مرفوع یـا در محـل رفع {الْخـالِقُ} نعت تابع {الْبارِئُ} نعت تابع {الْمُصَوِّرُ} نعت تابع {لَهُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر مقـدّم محـذوف {الْأَسْـماءُ} مبتدا مؤخّر {الْحُسْـنی} نعت تابع {يُسَـبِّحُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ما} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {فِی} حرف جر {السَّمـاواتِ} اسم مجرور یـا در محـل جر {وَالْأَرْضِ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {وَهُوَ} (و) حالیه / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {الْعَزِيزُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْحَكِيمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Sabbaha lillahi ma fee alssamawati wama fee al-ardi wahuwa alAAazeezu.١ alhakeemu

Huwa allathee akhraja allatheena kafaroo min ahli alkitabi min diyarihim li-awwali.٢ alhashri ma thanantum an yakhrujoo wathannoo annahum maniAAatuhum husoonuhum mina Allahi faatahumu Allahu min haythu lam yahtasiboo waqathafa fee quloobihimu alrruAAba yukhriboona buyootahum bi-aydeehim waaydee almu/mineena faiAAtabiroo ya olee al-absari

Walawla an kataba Allahu AAalayhimu aljalaa laAAaththabahum fee alddunya.٣ walahum fee al-akhirati AAathabu alnnari

Thalika bi-annahum shaqqoo Allaha warasoolahu waman yushaqqi Allaha fa-inna.٤ Allaha shadeedu alAAiqabi

Ma qataAAtum min leenatin aw taraktumooha qa-imatan AAala osooliha fabi-ithni.٥ Allahi waliyukhziya alfasiqeena

Wama afaa Allahu AAala rasoolihi minhum fama awjaftum AAalayhi min khaylin.٦ wala rikabin walakinna Allaha yusallitu rusulahu AAala man yashao waAllahu AAala kulli shay-in qadeerun

Ma afaa Allahu AAala rasoolihi min ahli alqura falillahi walilrrasooli walithee alqurba.٧ waalyatama waalmasakeeni waibni alssabeeli kay la yakoona doolatan bayna al-aghniya-i minkum wama atakumu alrrasoolu fakhuthoohu

wama nahakum AAanhu faintahoo waittaqoo Allaha inna Allaha shadeedu alAAiqabi

Lilfuqara-i almuhajireena allatheena okhrijoo min diyarihim waamwalihim.٨
yabtaghoona fadlan mina Allahi waridwanan wayansuroona Allaha warasoolahu ola-
ika humu alssadiqoona

Waallatheena tabawwaoo alddara waal-eemana min qablihim yuhibboona man.٩
hajara ilayhim wala yajidoona fee sudoorihim hajatan mimma ootoo wayu/thiroona
AAala anfusihim walaw kana bihim khasasatun waman yooqa shuhha nafsihi faola-
ika humu almuflihoona

Waallatheena jaoo min baAAdihim yaqooloona rabbana ighfir lana wali-ikhwanina.١٠
allatheena sabaqoona bial-eemani wala tajAAal fee quloobina ghillan lillatheena
amanoo rabbana innaka raoofun raheemun

Alam tara ila allatheena nafaqoo yaqooloona li-ikhwanihimu allatheena kafaroo.١١
min ahli alkitabi la-in okhrijtum lanakhrujanna maAAakum wala nuteeAAu feekum
ahadan abadan wa-in qootiltum lanansurannakum waAllahu yashhadu innahum
lakathiboona

La-in okhrijoo la yakhrujoona maAAahum wala-in qootiloo la yansuroonahum.١٢
wala-in nasaroohum layuwallunna al-adbara thumma la yunsaroona

Laantum ashaddu rahbatan fee sudoorihim mina Allahi thalika bi-annahum.١٣
qawmun la yafqahoona

La yuqatiloonakum jameeAAan illa fee quran muhassanatin aw min wara-i judurin.١٤
ba/suhum baynahum shadeedun tahsabuhum jameeAAan waquloobuhum shatta
thalika bi-annahum qawmun la yaAAqiloona

Kamathali allatheena min qablihim qareeban thaqoo wabala amrihim walahum.١٥
AAathabun aleemun

Kamathali alshshaytani ith qala lil-insani okfur falamma kafara qala innee baree-on.١٦
minka innee akhafu Allaha rabba alAAalameena

Fakana AAaqibatahuma annahuma fee alnnari khalidayni feeha wathalika jazao.١٧
alththalimeena

Ya ayyuha allatheena amanoo ittaqoo Allaha waltanthur nafsun ma qaddamat.١٨
lighadin waittaqoo Allaha inna Allaha khabeerun bima taAAmaloona

Wala takoonoo kaallatheena nasoo Allaha faansahum anfusahum ola-ika humu.١٩
alfasiqoona

La yastawee as-habu alnnari waas-habu aljannati as-habu aljannati humu alfa-.٢٠
izoona

Law anzalna hatha alqur-ana AAala jabalin laraaytahu khashiAAan mutasaddiAAan.٢١
min khashyati Allahi watilka al-amthalu nadribuha lilnnasi laAAallahum
yatafakkaroona

۲۲.Huwa Allahu allathee la ilaha illa huwa AAalimu alghaybi waalshshahadati huwa alrrahmanu alrraheemu

۲۳.Huwa Allahu allathee la ilaha illa huwa almaliku alquddoosu alssalamu almu/minu almuhayminu alAAazeezu aljabbaru almutakabbiru subhana Allahi AAamma yushrikoona

۲۴.Huwa Allahu alkhaliqu albari-o almusawwiru lahu al-asmao alhusna yusabbihu lahu ma fee alssamawati waal-ardi wahuwa alAAazeezu alhakeemu

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

آنچه در آسمانها و در زمین است تسبیح گوی خدای هستند، و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار. (۱)

اوست کسی که، از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه بیرون کرد. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود، و[لی خدا از آنجایی که تصوّر نمی کردند بر آنان درآمد و در دلهایشان بیم افکند، [به طوری که خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب می کردند. پس ای دیده وران، عبرت گیرید. (۲)

و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرّر نکرده بود، قطعاً آنها را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم عذاب آتش داشتند. (۳)

این [عقوبت برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند؛ و هر کس با خدا درافتد؛ [بداند که خدا سخت کیفر است. (۴)

آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را [دست نخورده بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود، تا نافرمانان را خوار گرداند. (۵)

و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر

که بخواهد چیره می گرداند، و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

آنچه خدا از [دارایی ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی و یتیمان و بینوایان و درراه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. (۷)

[این غنایم، نخست اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند: خواستار فضل خدا و خشنودی [او] می باشند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند. اینان همان مردم درست کردارند. (۸)

و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران در [مدینه جای گرفته و ایمان آورده اند؛ هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دلهایشان حسدی نمی یابند؛ و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم]باشد، آنها را بر خودشان مقدّم می دارند. و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند. (۹)

و [نیز] کسانی که بعد از آنان [=مهاجران و انصار] آمده اند [و] می گویند: «پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای، و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند [هیچ گونه کینه ای مگذار! پروردگارا، راستی که تو رئوف و مهربانی.» (۱۰)

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود -که از در کفر درآمده بودند-

می گفتند: «اگر اخراج شدید، حتماً با شما بیرون خواهیم آمد، و بر علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد؛ و اگر با شما جنگیدند، حتماً شما را یاری خواهیم کرد.» و خدا گواهی می دهد که قطعاً آنان دروغگویانند. (۱۱)

اگر [یهود] اخراج شوند، آنها با ایشان بیرون نخواهند رفت، و اگر با آنان جنگیده شود [منافقان،] آنها را یاری نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند حتماً [در جنگ پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند. (۱۲)

شما قطعاً در دلهای آنان بیش از خدا مایه هراسید، چرا که آنان مردمانی اند که نمی فهمند. (۱۳)

[آنان، به صورت دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکاماتند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری و[لی دلهایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند. (۱۴)

درست مانند همان کسانی که اخیرا [در واقعه بدر] سزای کار [بد] خود را چشیدند؛ و آنان را عذاب دردناکی خواهد بود. (۱۵)

چون حکایت شیطان که به انسان گفت: «کافر شو.» و چون [وی کافر شد، گفت: «من از تو بیزارم، زیرا من از خدا، پروردگار جهانیان، می ترسم.» (۱۶)

و فرجام هردوشان آن است که هر دو در آتش، جاوید می مانند؛ و سزای ستمگران این است. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید؛ و هر کسی باید بنگرد که برای فردا[ی خود] از پیش چه فرستاده است؛ و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۸)

و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را

دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند. (۱۹)

دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند؛ بهشتیانند که کامیابانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم، یقیناً آن [کوه را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می دیدی. و این مَثَلها را برای مردم می زنیم، باشد که آنان بیندیشند. (۲۱)

اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. (۲۲)

اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت بخش، و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که نگهبان، عزیز، جبّار [و] متکبّر [است . پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. (۲۳)

اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که بهترین نامها [و صفات از آنِ اوست. آنچه در آسمانها و زمین است [جمله تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است. (۲۴)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می گوید؛ و او عزیز و حکیم است!

«۲» او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد [با مسلمانان] از خانه هایشان بیرون راند! گمان نمی کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دِژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود؛ امّا خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دلهایشان ترس و وحشت افکند، بگونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!

«۳» و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقرّر داشته بود، آنها را در همین دنیا مجازات

می کرد؛ و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است!

«۴» این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند؛ و هر کس با خدا دشمنی کند [باید بداند] که خدا مجازات شدیدی دارد!

«۵» هر درخت باارزش نخل را قطع کردید یا آن را به حال خود واگذاشتید، همه به فرمان خدا بود؛ و برای این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند!

«۶» و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده [و بخشیده] چیزی است که شما برای به دست آوردن آن [زحمتی نکشیدید،] نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلّط می سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است!

«۷» آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا [این اموال عظیم] در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد! آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید [و اجرا کنید]، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید؛ و از [مخالفت] خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

«۸» این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند؛ و آنها راستگویانند!

«۹» و برای کسانی است که در این سرا [= سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند،

و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدّم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند!

«۱۰» [همچنین] کسانی که بعد از آنها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می گویند: (پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!)

«۱۱» آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: (هرگاه شما را [از وطن] بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود!) خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند!

«۱۲» اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می کنند؛ سپس کسی آنان را یاری نمی کند!

«۱۳» وحشت از شما در دلهای آنها بیش از ترس از خداست؛ این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند!

«۱۴» آنها هرگز با شما بصورت گروهی نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، [امّا در برابر شما ضعیف!] آنها را متّحد می پنداری، در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقّل نمی کنند!

«۱۵» کار این گروه از یهود همانند کسانی است که کمی قبل از

آنان بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذابی دردناك است!

«۱۶» کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: (کافر شو [تا مشکلات تو را حل کنم]!) امّا هنگامی که کافر شد گفت: (من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!)

«۱۷» سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران!

«۱۸» ای کسانی که ایمان آورده اید از [مخالفت] خدا بپرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است!

«۱۹» و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به (خود فراموشی) گرفتار کرد، آنها فاسقانند.

«۲۰» هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ اصحاب بهشت رستگار و پیروزند!

«۲۱» اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشید!

«۲۲» او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است!

«۲۳» و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالك اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی یتم نمی کند، امنیّت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شریك برای او قرارمی دهند!

«۲۴» او خداوندی است خالق، آفریننده ای

بی سابقه، و صورتگری [بی نظیر]؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او عزیز و حکیم است!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاك بودن از هر عیب و نقصی می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

اوست که کافرانِ از اهل کتاب را در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه هایشان بیرون راند. [شما اهل ایمان] رفتنشان را گمان نمی بردید، و خودشان پنداشتند که حصارها و دژهای استوارشان در برابر خدا [از تبعید و در به دری آنان] جلوگیری خواهد کرد ولی [اراده کوبنده] خدا از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دل هایشان رعب و ترس افکند به گونه ای که خانه هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند. پس ای صاحبان بینش و بصیرت! عبرت گیرید. (۲)

اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرّر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذابشان می کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

این [در به دری و تبعید] برای این است که آنان با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت کردند، و هر کس با خدا دشمنی و مخالفت کند [بداند که] خدا سخت کیفر است. (۴)

آنچه از درخت خرما [که در مالکیّت این دشمنان غدّار بود] بریدید یا آنها را بر ریشه ها و تنه هایش رها کردید، به فرمان خدا بود، تا نافرمانان را زبون و رسوا کند. (۵)

اموال و زمین هایی را که خدا به عنوان غنیمت به

پیامبرش بازگرداند، شما برای به دست آوردنش اسب و شتری نتازاندید [و در نتیجه به زحمت نیفتادید]، ولی خدا پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط و چیره می کند، و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

آنچه خدا از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش بازگرداند اختصاص به خدا و پیامبر و اهل بیت پیامبر و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان دارد، تا میان ثرومندان شما دست به دست نگردد. و [از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است. (۷)

[بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند، در حالی که فضل و خشنودی خدا را می جویند وخدا وپیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند. (۸)

و [برای] کسانی [از انصار است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند، [و] کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند دوست دارند، و در سینه های خود نیاز و چشم داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است نمی یابند، و آنان را بر خود ترجیح می دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته اند، اینان همان رستگارانند. (۹)

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و

کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)

آیـا کسـانی را که نفـاق ورزیدنـد، ندیـدی؟ که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گوینـد: اگر شـما را [از خانه و دیارتان] بیرون کردند، ما هم قطعاً با شـما بیرون می آییم، و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی کنیم، و اگر با شما جنگیدند، همانا شما را یاری می کنیم. و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

اگر [کافران از اهل کتاب را] بیرون کننـد با آنان بیرون نمی رونـد، و اگر با آنان بجنگند آنان را یاری نمی دهند، و اگر یاری دهند در گرماگرم جنگ پشت کنان می گریزند، سپس [کافران اهل کتاب] یاری نمی شوند. (۱۲)

[آری منافقان، کافران از اهل کتاب را در گرماگرم جنگ به هنگام خطر رها می کننـد و می گریزنـد؛ زیرا] ترس آنان از شـما در دل هایشان بیش از ترس از خداست؛ چون آنان قومی هستند که [حقایق را به خاطر کوردلی] نمی فهمند. (۱۳)

همه آنان [به صورت متحـد و یک پارچه] با شـما نمی جنگنـد مگر در آبادی هایی که دارای حصار و قلعه و دژ هسـتند، یا از پشت دیوارهـا، دلاـوری آنان میان خودشان شدیـد است [ولی از رویارویی با شـما می ترسـند]، آنان را متحـد و هم دست می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان گروهی هستند که تعقّل نمی کنند. (۱۴)

[داسـتان این یهودی های نابکار بنی نظیر] ماننـد کسانی است که انـدکی پیش از اینان [در پیرامون مـدینه] بودنـد که سـرانجام وخیم کارشان را چشیدند، و برای آنان عذابی دردناک است. (۱۵)

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به

انسان گفت: کافر شو. هنگامی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می ترسم. (۱۶)

سرانجامشان این شد که هر دو در آتش اند؛ و در آن جاودانه اند و این است کیفر ستمکاران. (۱۷)

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است، و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱۸)

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند. (۱۹)

دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند. (۲۱)

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است، او رحمان و رحیم است. (۲۲)

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده، شایسته بزرگی و عظمت است. خدا از آنچه شریک او قرار می دهند، منزّه است. (۲۳)

اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نام های نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است همواره برای او تسبیح می گویند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش یکتا خدای عالم که مقتدر و حکیم است مشغولند (۱)

اوست خدائی که برای

نصرت اسلام کافران اهل کتاب را یعنی یهود بنی نضیر که به مکر قصد قتل پیغمبر (ص) کردند برای اولین بار همگی را از دیارشان بیرونکرد تا جلار وطن کرده به سرزمین شام رفتند و هرگز شما مسلمین گمان نمی کردید که آنها به امر رسول حق از دیار خود بیرون روند و آنها هم حصارهای محکم خود را از قهر و انتقام خدا نگهبان خود می پنداشتند تا آنکه عذاب خدا از آنجا که گمان نمی بردند بانها فرا رسید و در دلشان از سپاه اسلام ترس افکند تا به دستخود و به دست مومنان خانه هاشان را ویران کردند ای هوشیاران عالم از این حادثه پند و عبرت گیرید (۲)

و اگر خدا بر آنها حکم جلای وطن نمی کرد سختتر از آن در دنیا به قتل و اسارت مانند کفار بدر معذب میکرد و به هر حال عذاب آتش در آخرت بر آنها خواهد بود (۳)

این جلار وطن و آوارگی آنها برای این بود که آنان با خدا و رسول سخت دشمنی و مخالفت کردند و هر که با خدا و رسولش دشمنی آغازد بترسد که عقاب خدا بسیار سخت است (۴)

آنچه از درختان خرما را که در دیار بنی نضیر بریدید و آنچه را برپا گذاشتید همه به امر خدا و صلاح اسلام و برای خواری و سرکوبی یهودان فاسق نابکار بود (۵)

و آنچه را که خدا از مال آنها یعنی یهودان بنی نضیر به رسم غنیمت بازداد متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید و آزار کارزار نکشیدید و

لیکن خدا رسولانش را بر هر که خواهد مسلط میگرداند و خدا بر هرچیز تواناست (۶)

و آنچه که خدا از اموال کافران دیار به رسول خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و ائمه خویشاوندان رسول است و یتیمان و فقیران و راه گذران ایشان این حکم برای آنست که غنایم دولت توانگران را نیفزاید بلکه به مبلغان دین و فقیران اسلام تخصیص یابد و شما آنچه رسول حق دستور دهد و منع یا عطا کند بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است (۷)

مقام بلند یا غنائم خاص فقیران مهاجرین است که آنها را از وطن و اموالشان به دیار غربت راندند در صورتی که چشم از خانه پوشیده و در طلب فضل و خشنودی خدا می کوشند و خدا و رسول را یاری میکنند اینان به حقیقت راستگویان عالمند (۸)

و هم آن جماعت انصار که پیش از هجرت مهاجرین در مکه به رسول ایمان آوردند و مدینه را خانه ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آنها آمدند دوست میدارند و از غنائم بنی نضیر که به آنها داده شد در دل خود هیچ حاجتی و حسد و بخلی نسبت به آنها نمی یابند و هر چند به چیزی نیازمند باشند باز مهاجران را بر خویش در آن چیز مقدم میدارند و جانشان بکلی از بخل و حسد و حرص دنیا پاک است و هر کس را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند آنان به حقیقت رستگاران عالمند (۹)

و آنان که پس از مهاجرین و

انصار آمدند یعنی تابعین و سایر مومنین تا روز قیامت دایم در دعا به درگاه خدا عرض می کنند پروردگارا بر ما و برادران دینی مان که در ایمان پیش از ما شتافتند همه را از کرم ببخش و در دل ما هیچ کینه و حسد مومنان قرار مده پروردگارا توئی که در حق بندگان بسیار روف و مهربانی (۱۰)

ای رسول آنان که به ظاهر مسلمان شده و با خدا نفاق ورزیدند نبینی؟ که با برادرانشان یعنی با دشمنان اسلام و همان یهود اهل کتاب که کافر شدند در پیوسته و گویند اگر شما از دیارتان اخراج شدید البته ما هم به همراهی شما خارج خواهیم شد و در راه حمایت شما از احدی ابدا اطاعت نخواهیم کرد و اگر مسلمانان با شماجنگ کردند البته شما را مدد می کنیم و خدا که از دل آنها آگاهست گواهی دهد که محققا آنها دروغ میگویند (۱۱)

اگر آنها یعنی یهود از مدینه اخراج شدند هرگز منافقان با آنها خارج نمی شوند و اگر مسلمانان به جنگشان آیند هرگز یاریشان نمی کنند و اگر هم یاریشان کنند البته به جنگ پشت کرده و دیگر نصرت نخواهند یافت (۱۲)

این مردم منافق بسیار در دلشان از شما بیشتر ترس دارند تا از خدا زیرا آنها مردمی هستند که هیچ فهم و شعوری ندارند تا خداشناس و خداترس باشند (۱۳)

یهودان از جبن بر جنگ با شما جمع نمی شوند. مگر در قریه محکم حصار یا پس دیوار دشمنی مکر و حیله و جاسوسی و کارزار بین خودشان سخت است ولی هنگام کارزار با دیگری فرار میکنند و

شما آنها را جمع و متفق می پندارید در صورتی که دلهاشان سخت متفرق است زیرا آن قوم دارای فهم و عقل نیستند (۱۴)

مثل حال اینان هم مانند همان قوم کافر پیشین است یعنی یهود قینقاع یا کفار بدر که در دنیا بدین زودی به کیفر کردارشان رسیدند و در قیامت هم عذاب دردناکبر آنها مهیاست (۱۵)

این منافقان در مثل مانند شیطانند که انسان را گفت به خدا کافر شو پس از آن که آدمی به اطاعت او کافر شد و گوهر ایمانش را ربود آنگاه بدو گوید از تو بیزارم که من از عقاب پروردگار عالمیان سخت می ترسم (۱۶)

پس عاقبت شیطان و آدمی که به امر او کافر شد اینست که هر دو در آتش دوزخ مخلدند و آن دوزخ کیفر ستمکاران عالمست (۱۷)

الا ـ ای اهل ایمان خداترس شوید و هر نفسی در کار دنیای خود نیک بنگرد تا چه عملی برای فردای قیامت خود پیش می فرستد و از خدا بترسید که او به همه نیکو بد کردارتان به خوبی آگاهست (۱۸)

و شما مومنان مانند آنان نباشید که بکلی خدا را فراموش کردند و به عصیان شتافتند خدا هم حظ روحانی و بهره ابدی نفوس آنها را از یادشان برد آنان به حقیقت بدکاران عالمند (۱۹)

هرگز اهل جهنم و اهل بهشت با هم یکسان نیستند اهل بهشت به حقیقت سعادتمندان عالمند و جهنمیان محرومان ابدند (۲۰)

و ای رسول اگر ما این قرآن عظیم الشان را به جای دلهای خلق بر کوه نازل می کردیم مشاهده می کردی که کوه از ترس و عظمت خدا خاشع

و ذلیل و متلاشی میگشت و این امثال را در قرآن برای مردم بیان می کنیم باشد که اهل عقل و فکرت شوند (۲۱)

اوست خدای یکتائی که غیر او خدائی نیست که دانای نهان و آشکار عالم است و بخشنده و مهربان در حق بندگان (۲۲)

اوست خدای یکتائی که غیر او خدائی نیست سلطان مقتدر عالم پاک از هر نقص و آلایش منزه از هر عیب و ناشایست ایمنی بخش دلهای هراسان نگهبان جهان و جهانیان غالب و قاهر بر همه خلقان با جبروت و عظمت بزرگوار و برتر از حد فکرت آهی منزه و پاک خدای یکتا که از هر چه بر او شریک پندارند منزه و از آنچه در وهم و خیال و عقل اندیشید مبرا است (۲۳)

اوست خدای آفریننده عالم امکان و پدید آرنده جهان و جهانیان نگارنده صورت خلقان او را نامهای نیکو بسیار است و آنچه در آسمانها و زمین است همه به تسبیح و ستایش اوصاف جمال و جلالش مشغولند و اوست یکتا خدای مقتدر حکیم (۲۴)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح کنند (و خدا را به پاکی می ستایند) و اوست عزیز حکیم. (۱)

اوست آن که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند برای اولین بار از خانه هایشان بیرون راند، با آنکه شما گمان نداشتید که آنان (با داشتن آن همه قدرت، به آسانی) بیرون روند و خودشان گمان می کردند که قلعه ها و حصارهایشان آنان را از قهر خدا مانع خواهد شد، امّا خدا از راهی که گمان نمی کردند بر آنان وارد شد

و در دل هایشان ترس و وحشت افکند (به گونه ای که) خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان خراب می کردند، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید. (۲)

و اگر این نبود که خداوند، بیرون شدن از خانمان را بر آنان نوشته بود، همانا آنان را در دنیا عذاب می کرد و البتّه در آخرت عذاب آتش دارند. (۳)

این کیفر به خاطر آن است که آنان با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند پس (بداند که) عقابِ خداوند سخت است. (۴)

آنچه از درخت خرما قطع کردید یا آن را ایستاده بر پای خود واگذاشتید، همه به خواست و فرمان خداوند بود و (خداوند می خواست) فاسقان را خوار گرداند. (۵)

و آنچه را خداوند از (اموال) آنان به رسولش باز گرداند (شما برای آن زحمتی نکشیده اند)، نه اسبی بر آن تاختید و نه شتری راندید، بلکه خداوند، پیامبران خود را بر هر که بخواهد مسلط می سازد و خداوند بر هر چیز قادر است. (۶)

آنچه را خداوند از اهل آبادی ها به رسولش بازگرداند، پس برای خدا و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال) تنها میان ثروتمندان شما در گردش نباشد و آنچه پیامبر برای شما آورده بگیرید و آنچه شما را از آن بازداشت رک کنید و از خدا پروا کنید، که خداوند، سخت کیفر است. (۷)

(بخشی از فیئ) برای مهاجران فقیری است که از خانه ها و اموال خود بیرون رانده شدند و در پی فضل و رضوان الهی هستند و خدا و رسولش را یاری می کنند،

آنان همان راستگویانند. (۸)

و کسانی که در دارالهجره (مـدینه) و ایمان، قبل از مهاجران جای گرفتنـد و کسانی را که (از مکّه) به سویشان هجرت نمودند دوسـت می دارنـد و در دل، نیـازی به آنچه (از فیئ) به مهـاجران داده شـده احسـاس نمی کننـد و اگرچه خـود شدیـداً در فقر هستند ولی مهاجران را بر خود مق می دارند و کسانی که از بخل نفس محافظت شوند، آنان همان رستگارانند. (۹)

و کسـانی که بعـد از مهـاجرین و انصـار آمدنـد، می گوینـد: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفته اند بیامرز و در دل های ما کینه مؤمنان را قرار نده. پرورگارا همانا تو رئوف و مهربانی. (۱۰)

آیا به منافقان نظر نکردی که به برادران خود، کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند، می گویند: اگر شما رانده شدید ما نیز با شما خارج خواهیم شد و درباره شـما از هیچ کس پیروی نخواهیم کرد و اگر مورد هجوم و جنگ قرار گرفتید قطعاً ما شـما را یاری خواهیم کرد و خداون اهد است که این منافقان دروغ گویند. (۱۱)

همانا اگر کفّار اخراج شونـد، منافقان با آنان خارج نخواهنـد شد و اگر مورد تهاجم و جنگ قرار گیرند، منافقان آنان را یاری نخواهند کرد و اگر به یاری آنان برخیزند، (هنگام خطر) به آنان پشت خواهند کرد. سپس (هیچ یک از کفّار و منافقان) یاری نمی شوند. (۱۲)

قطعاً ترس و وحشتی که از شـما در دل منافقان است، سـخت تر از خوفی است که آنان از خـدا دارند و این به خاطر آن اسـت که آنان فهم و معرفتی ندارند. (۱۳)

منافقان (به قدری ترسو

هستند که) به طور جمعی با شما نمی جنگند جز در مناطق حفاظت شده یا از پشت دیوارها، درگیری آنان میان خودشان سخت است، تو آنان را متّحد می پنداری در حالی که دل ها یشان پراکنده است. این به خاطر آن است که آنان گروهی هستند که نمی اندیشند. (۱۴)

(مَثَل یهود بنی نضیر) مَثَل کسانی است که چندی قبل از آنان بودند (و با وعده های منافقان اغفال شدند) و تلخی و ناکامی انحراف خود را چشیدند و برایشان عذاب دردناکی است. (۱۵)

(فریب اهل کتاب از منافقان،) مثل (اغفال) شیطان است آن گاه که به انسان گفت: کافر شو، پس چون کفر ورزید، گفت: من از تو تبرّی می جویم، من از خداوندی که پروردگار جهانیان است می ترسم. (۱۶)

پس سرانجام آن دو، (شیطان و کافر) آن است که جاودانه در آتشند و این کیفر ستمگران است. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید و هر کس به آن چه برای فردای (قیامت) خود فرستاده است بنگرد. باز هم از خدا پروا کنید که خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاهی عمیق دارد. (۱۸)

همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد. آنان همان فاسقانند. (۱۹)

اهل آتش و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت همان رستگارانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، بی شک آن کوه را از خشیت خداوند، خاشع و فرو پاشیده می دیدی. ما این مثال ها را برای مردم می زنیم، شاید بیاندیشند. (۲۱)

او خدایی است که معبودی جز او نیست، به غیب و شهود آگاه است. او مهربان و بخشنده است.

اوست خدای یکتا که معبودی جز او نیست فرمانروا، منزّه از هر عیب، سلامت بخش، ایمنی بخش، مسلّط بر همه چیز، قدرتمندِ شکست ناپذیر، صاحب جبروت و کبریایی. از هر چه برای او شریک قرار می دهند منزّه است. (۲۳)

اوست خداوندِ آفریننده، پدیدآورنده و صورت بخش، بهترین نام ها و صفات برای اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است، تسبیح گوی اویند و اوست توانای بی همتا و دانای با حکمت. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدای را به پاکی می ستایند، و اوست توانای بی همتا و دانای با حکمت. (۱)

اوست آن که کسانی از اهل کتاب - جهودان بنی النضیر - را که کفر ورزیدند در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه شان بیرون راند. شما گمان نداشتید که [به این آسانی] بیرون روند و خود پنداشتند که باورهاشان بازدارنده آنها از [فرمان] خداست، پس [فرمان] خدای از آنجا که گمان نمی بردند بدیشان آمد - گرفتارشان کرد - و در دلهاشان بیم افکند، خانه های خویش را به دستهای خودشان و دستهای مومنان ویران می کردند، پس ای خداوندان بینش، عبرت گیرید. (۲)

و اگر نه این بود که خدا بیرون شدن از خانمان - جلای وطن - را بر آنان نوشته بود هرآینه در این جهان عذابشان می کرد، و آنها را در آن جهان عذاب دوزخ است. (۳)

این [عذاب] به کیفر آنست که با خدای و پیامبرش دشمنی و مخالفت ورزیدند، و هر که با خدای دشمنی و مخالفت ورزد پس [بداند که] خدا سخت کیفر است. (۴)

آنچه از درختان خرما بریدید یا آنها را ایستاده برپای خود

واگذاشتید همه به خواست و فرمان خدا بود [تا شما را یاری دهد و پیروز گرداند] و تا بدکاران نافرمان - جهودان - را خوار و رسوا کند. (۵)

و آنچه خدای از [مال و زمین] آنها - جهودان - به پیامبر خود بازگردانید - یعنی به غنیمت به وی ارزانی داشت - شما هیچ اسبی و شتری بر آن نتاخته بودید - از این رو حقی در آن ندارید -، ولیکن خداست که پیامبران خود را بر هر که خواهد چیره می گرداند، و خدا بر هر چیزی تواناست. (۶)

آنچه خدا از [مال و زمین] مردم آبادی ها به پیامبرش بازگردانید از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان - همه از ذریه پیامبر - است تا میان توانگرانتان دست گردان نباشد. و آنچه را پیامبر به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت باز ایستید و از خدا پروا کنید، که خدا سخت کیفر است. (۷)

[و نیز آن غنیمت] برای نیازمندان هجرت کننده است که از خانه ها و مالهای خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل - روزی - خدای و خشنودی او را می جویند و [دین] خدای و پیامبر او را یاری می کنند، ایشانند راستگویان (۸)

و نیز کسانی راست که در سرای هجرت و ایمان - یعنی مدینه - پیش از ایشان جای گرفته اند - یعنی انصار که در دیار خود ایمان آوردند -، هر که را که به سوی آنان هجرت کرده است دوست می دارند و در سینه های خویش از آنچه به آنان (مهاجران) داده شده نیازی - تنگی و حسدی

- نمی یابند و [آنان را] بر خویشتن برمی گزینند هر چند که خود بدان نیازمند باشند. و هر که از بخل و آز خویش نگاه داشته شود ایشانند رستگاران. (۹)

و نیز کسانی راست که پس از آنان آمدند - پس از فتح مکه مهاجرت کردند - می گویند: پروردگارا، ما و آن برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفته اند بیامرز، و در دلهای ما بدخواهی کسانی را که ایمان آورده اند منه، پروردگارا، همانا تو رووف و مهربانی. (۱۰)

آیا به کسانی که نفاق ورزیدند ننگریستی که به برادران کافرشان از اهل کتاب - جهودان - می گفتند: اگر شما را بیرون کردند هرآینه با شما بیرون می آییم و درباره شما هیچ کس را فرمان نمی بریم، و اگر با شما جنگ کردند بی گمان شما را یاری می کنیم، و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

اگر بیرونشان کنند، با آنان بیرون نشوند، و اگر با آنها کارزار کنند یاریشان ندهند، و اگر هم به یاریشان بیایند هرآینه پشت کرده برگردند - بگریزند - و آنگاه یاری نشوند - یعنی آن جهودان -. (۱۲)

هرآینه بیمی که از شما در دل دارند از ترس از خدا بیشتر است. این از آن روست که گروهی نافهمند. (۱۳)

همه آنها - منافقان و جهودان - با شما کارزار نمی کنند مگر در آبادی های استوار شده - به خندق و برج و بارو - یا از پس دیوارها - به سنگ و تیر -. زورمندی آنها در میان خودشان سخت است - ولی در برابر مسلمانان سست است و یارای رویارویی دارند -. آنان را با هم و به هم

ساخته می پنداری ولی دلهاشان پراکنده است. این بدان سبب است که مردمی بی خردند. (۱۴)

[داستان آنها] - جهودان - همچون داستان کسانی است که اندک زمانی پیش از آنها بودند - جهودان بنی قینقاع یا کافران مکه - که فرجام بد کار خود را چشیدند، و آنان را عذابی است دردناک. (۱۵)

[داستان منافقان با جهودان] همانند داستان شیطان است آنگاه که به آدمی گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدای، پروردگار جهانیان، می ترسم. (۱۶)

پس سرانجام آن دو این شد که هر دو جاودانه در آتش باشند، و این است کیفر ستم کاران. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید، و هر کسی باید بنگرد که برای فردا - روز رستاخیز - چه پیش فرستاده است، و از خدا پروا داشته باشید، که خدا بدانچه می کنید آگاه است. (۱۸)

و مانند کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و خدا خودشان - یعنی تدبیر حال خویشتن - را فراموششان ساخت. ایناانند بدکاران نافرمان. (۱۹)

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم هرآینه آن را از بیم خدا ترسان و شکافته می دیدی. و این مثلها را برای مردم می آوریم شاید بیندیشند. (۲۱)

اوست خدای یکتا که جز او خدایی نیست، دانای نهان و آشکارا، اوست بخشاینده و مهربان. (۲۲)

اوست خدای یکتا که جز او خدایی نیست، پادشاه [بسزا و راستین]، پاک از هر عیب - و وصفی که در خور نباشد -، ایمنی بخش، نگاهبان [بر همه چیز]، توانای بی همتا، بر همه چیره، در

خور کبریا و بزرگی، پاک و منزه است خدای از آنچه [با او] انباز می گیرند. (۲۳)

اوست خدای آفریدگار، هستی بخش، نگارنده صورتها، او راست نامهای بهین، آنچه در آسمانها و زمین است او را به پاکی می ستایند، و اوست توانای بی همتا و دانای با حکمت. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

خداوند را تسبیح گویند هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است. و اوست پیروزمند و حکیم. (۱)

اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه هایشان بیرون راند و شما نمی پنداشتید که بیرون روند. آنها نیز می پنداشتند حصارهاشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد. خدا از سویی که گمانش را نمی کردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنان که خانه های خود را به دست خود و به دست مومنان خراب می کردند. پس ای اهل بصیرت عبرت بگیرید. (۲)

اگر نه آن بود که خدا ترک دیار را بر آنها مقرر کرده بود، در دنیا به عذاب گرفتارشان می کرد و در آخرتشان عذاب آتش است. (۳)

و این به کیفر آن بود که با خدا و پیامبرش مخالفت ورزیدند، و هر که با خدا مخالفت می ورزد بداند که خدا به سختی عقوبت می کند. (۴)

هر درخت خرمایی را که بریدید، یا آن را بر ریشه اش باقی گذاردید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان خوار گردند. (۵)

و آنچه خدا از داراییشان به پیامبر خود غنیمت داد، آن نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخته

بودید، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیزی قادر است. (۶)

آن غنیمتی که خدا از مردم قریه ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده ، تا میان توانگرانتان دست به دست نشود. هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید. و از خدا بترسید که خدا سخت عقوبت است. (۷)

نیز غنایم از آن مهاجران فقیری است که از سرزمینشان رانده شده اند و آنها در طلب فضل و خشنودی خدایند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند، اینان راستگویانند. (۸)

و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده اند و ایمان آورده اند، آنهایی را که به سویشان مهاجرت کرده اند دوست می دارند. و از آنچه مهاجران را داده می شود در دل احساس حسد نمی کنند، و دیگران را بر خویش ترجیح می دهند هرچند خود نیازمند باشند. و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارانند. (۹)

کسانی که از پس ایشان آمده اند، می گویند: ای پروردگار ما، ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده اند بیامرز و کینه کسانی را که ایمان آورده اند، در دل ما جای مده . ای پروردگار ما، تو مشفق و مهربان هستی . (۱۰)

آیا منافقان را ندیده ای که به یاران خود از اهل کتاب که کافر بودند می گفتند: اگر شما را اخراج کنند، ما نیز با شما

بیرون می آییم و به زیان شما از هیچ کس اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما جنگیدند یاریتان می کنیم؟ و حال آنکه خدا می داند که دروغ می گویند. (۱۱)

اگر آنها را اخراج کنند، با آنها بیرون نشوند. و اگر به جنگشان بیایند یاریشان نمی کنند، و اگر هم به یاریشان برخیزند به دشمن پشت می کنند. پس روی یاری نبینند. (۱۲)

وحشت شما در دل آنها بیشتر از بیم خداست. زیرا مردمی هستند که به فهم در نمی یابند. (۱۳)

آنان همگی با شما جنگ نپیوندند مگر در قریه هایی که بارویشان باشد، یا از پس دیوار. آنها سخت با یکدیگر دشمنند. تو یکدل می پنداریشان و حال آنکه دلهاشان از هم جداست، که مردمی بی خردند. (۱۴)

همانند آنهایی هستند که چندی پیش و بال گناه خویش را چشیدند. و به عذابی دردآور نیز گرفتار خواهند شد. (۱۵)

همانند شیطان که به آدمی گفت: کافر شو. چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم. من از خدا، آن پروردگار جهانیان می ترسم. (۱۶)

سرانجامشان آن شد که هر دو به آتش افتند و جاودانه در آن باشند. این است کیفر ستمکاران. (۱۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید. و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید که خدا به کارهایی که می کنید آگاه است. (۱۸)

از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمانند. (۱۹)

اهل آتش و اهل بهشت با هم برابر نیستند. اهل بهشت خود کامیافتگانند.

اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم،از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می دیدی . و این مثالهایی است که برای مردم می آوریم، شاید به فکر فرو روند. (۲۱)

اوست خدایی یگانه . هیچ خدایی جز او نیست. دانای نهان و آشکار و بخشاینده و مهربان است. (۲۲)

اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاك است،عاری از هر عیب است، ایمنی بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است. و از هر چه برای او شریك قرار می دهند منزه است. (۲۳)

اوست خدایی که آفریدگار است، موجد و صورتبخش است. اسمهای نیکو از آن اوست. هر چه در آسمانها و زمین است تسبیحگوی او هستند و او پیروزمند و حکیم است. (۲۴)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می گوید، و او پیروزمند فرزانه است (۱)

اوست که کافران اهل کتاب [یهودیان بنی نضیر] را از خانه و کاشانه شان در آغاز هنگامه رهسپاری انبوه آواره کرد، گمان نمی بردید که بیرون روند، و [خودشان هم] گمان می کردند که دژهایشان باز دارنده آنان در برابر امر و عقوبت الهی است، و امر [/ عذاب] الهی از جایی که گمانش را نمی بردند بر آنان فرود آمد و در دلهایشان هراس انداخت، [چندانکه] خانه هایشان را به دستهای خود و دستان مومنان ویران می کردند، پس ای دیده وران عبرت گیرید (۲)

و اگر خداوند جلای وطن را بر آنان مقرر نداشته بود، در دنیا [به عذابی سهمگین] معذبشان می داشت، و برای آنان در آخرت

عذاب آتش دوزخ است (۳)

این از آن است که با [امر] خداوند و پیامبرش مخالفت کردند، و هر کس با امر خداوند مخالفت کند، بی گمان خداوند سخت کیفر است (۴)

هر چه از درختان خرما بریدید یا آن را ایستاده با ریشه هایش باقی گذاردید، همه به اذن الهی بود تا نافرمانان را خوار بدارد (۵)

و هر چه خداوند از ایشان به [صورت فی،] عاید پیامبرش گرداند، شما در آن نه اسبان را به تاخت در آوردید و نه شتران را، بلکه خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد سلطه دهد، و خداوند بر هر کاری تواناست (۶)

آنچه خداوند [به صورت فی،] از اموال اهل آبادی ها عاید پیامبرش گرداند، خاص خداوند و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دستگردان نشود، و آنچه پیامبر شما را دهد آن را بپذیرید و آنچه شما را از آن بازدارد، از آن دست بدارید، و از خداوند پروا کنید، که بی گمان خداوند سخت کیفر است (۷)

برای بینوایان از مهاجران است که از خانه و کاشانه هایشان و ملك و مالهایشان رانده شده اند، و در طلب بخشش و خشنودی خداوندند و [دین] خداوند و پیامبر او را یاری می دهند، اینانند که راستگویانند (۸)

و کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام [مدینه] جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند، دوست می دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دل خود احساس نیاز نمی کنند، و [آنان را] ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود بر می گزینند،

و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگارانند (۹)

و کسانی که پس از آنان آمده اند گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت دارند، بیامرز، و در دلهای ما نسبت به مومنان کینه ای مگذار، پروردگارا تویی که رئوف مهربانی (۱۰)

آیا ننگریسته ای کسانی را که نفاق ورزیدند به دوستانشان از اهل کتاب که کفر ورزیدند، گفتند اگر شما رانده شوید، ما نیز همراه شما بیرون می آییم، و به زیان شما هرگز از امر هیچ کس اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد، خداوند شاهد است که آنان دروغگو هستند (۱۱)

اگر آنان [یهودیان بنی نضیر] رانده شوند، ایشان همراه آنان بیرون نروند، و اگر با آنان کارزار شود، ایشان را یاری ندهند، و اگر بخواهند یاریشان دهند، پشت کنند، سپس از هیچ کس یاری نیابند (۱۲)

بی شک شما در دلهای آنان هراسانگیزترید از خداوند، این از آن است که ایشان قومی بی تمیزند (۱۳)

هرگز همگی با شما کارزار نکنند مگر در میان برزنهای محصور، یا از پشت دیوارها، ستیز و صلابت آنان در میان خودشان سخت است، آنان را همدست می انگاری، حال آنکه دلهایشان پراکنده است، این از آن است که قومی نابخردند (۱۴)

همانند پیشینیان نزدیکشان که عقوبت کار [نادرست]شان را چشیدند و عذابی دردناک [در پیش] دارند (۱۵)

همانند شیطان که به انسان گوید کافر شو، و چون کافر شود، گوید من از تو بری و بر کنارم، که من از خداوند - پروردگار جهانیان - می ترسم (۱۶)

و سرانجام آن دو چنین است که

هر دو در آتش جهنماند، و جاودانه در آنند، و این جزای ستمکاران [مشرک] است (۱۷)

ای مومنان از خداوند پروا کنید و هر کس بنگرد که برای فردا چه پیش اندیشی کرده است، و از خداوند پروا کنید، چرا که خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۱۸)

و همانند کسانی که خداوند را فراموش کردند، مباشید که خداوند هم [تیمار] خودشان را از یادشان برد، اینانند که نافرمانند (۱۹)

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیانند که رستگارند (۲۰)

اگر این قرآن را بر کوهی فرو فرستاده بودیم، بی شک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده می دیدی، و اینها مثلهایی است که برای مردم می زنیم باشد که اندیشه کنند (۲۱)

او خداوندی است که خدایی جز او نیست، دانای پنهان و پیدا، اوست خدای رحمان مهربان (۲۲)

اوست خداوندی که خدایی جز او نیست، فرمانروای قدوس سلام مومن مهیمن پیروزمند جبار صاحب کبریاست، پاك و برتر است خداوند از آنچه برای او شریك می انگارند (۲۳)

اوست خداوند آفریدگار پدیدآور صورتگر، او راست نامهای نیك، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می گوید، و اوست پیروزمند فرزانه (۲۴)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تسبیح گفت خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او است عزّتمند حکیم (۱)

او است آنکه برون آورد آنان را که کفر ورزیدند از اهل کتاب از خانه های خویش در آغاز گردآوردن گمان نمی کردید که برون روند و می پنداشتند که بازدارنده است آنان را دژهای ایشان از خدا پس بیامدشان خدا از جائی که نمی پنداشتند و افکند در دلهای ایشان هراس را ویران می کردند خانه های

خود را با دستهای خود و دستهای مؤمنان پس عبرت گیرید ای دارندگان خردها (یا دیدگان) (۲)

و اگر نبود اینکه نوشته است خدا بر ایشان کوچ را هر آینه شکنجه می کرد ایشان را در دنیا و ایشان را است در آخرت عذاب آتش (۳)

این بدان است که ستیزه کردند با خدا و پیمبرش و آنکه بستیزد با خدا همانا خدا است سخت عقوبت (۴)

آنچه بریدید از خرمابنها یا بازگذاردید آنها را ایستاده بر بنهای خود پس به دستور خدا است و تا خوار سازد نافرمانان را (۵)

و آنچه بهره داد خدا پیمبر خویش را از ایشان پس نتاختید بر آن اسبان و نه اشترانی و لیکن خدا چیره گرداند فرستادگانش را بر هر که خواهد و خدا است بر همه چیز توانا (۶)

و آنچه ارزانی داشت خدا بر پیمبرش از اهل شهرها پس از آن خدا است و از آن پیمبر و از آن نزدیکان (خویشاوندان) و یتیمان و بینوایان و درماندگان راه تا نباشد دستخوش گردشی میان توانگران شما و آنچه داد به شما پیمبر پس بگیریدش و آنچه بازداشت شما را از آن پس باز ایستید و بترسید خدا را که خدا است سخت عقوبت (۷)

برای بینوایان از مهاجرانی است که برون رانده شدند از خانه ها و خواسته های خویش در پی فضلی از خدا و خوشنودیی و یاری کنند خدا و پیمبرش را آنانند راستگویان (۸)

و آنان که جایگزین شدند خانه و ایمان را پیش از ایشان دوست دارند آنان را که هجرت کنند بسوی ایشان و نیابند در سینه های خویش نیازمندی بدانچه داده شدند و برگزینند بر

خویش و هر چند باشد بدیشان تنگدستی و آنکه نگهداشته شود از بخل خویش پس آنانند رستگاران (۹)

و آنان که آمدند از پس ایشان گویند پروردگارا بیامرز برای ما و برای برادران ما آنان که پیشی گرفتند ما را به ایمان و نگذار در دلهای ما کینی برای آنان که ایمان آوردند پروردگارا همانا توئی نوازنده مهربان (۱۰)

آیا ننگریستی بدانان که نفاق ورزیدند گویند به برادران خویش آنان که کفر ورزیدند از اهل کتاب اگر برون رانده شوید برون آئیم با شما و فرمان نبریم در شما کسی را هیچگاه و اگر کارزار با شما شود هر آینه یاری کنیم شما را و خدا گواهی دهد که ایشانند همانا دروغگویان (۱۱)

اگر برون رانده شوند برون نروند با ایشان و اگر نبرد با ایشان شود یاریشان نکنند و اگر یاریشان کنند برتابند پشتها را سپس یاری نشوند (۱۲)

همانا شما ترسناکترید در سینه های ایشان از خدا این بدان است که ایشانند گروهی نادریابندگان (۱۳)

پیکار نکنند با شما همگی جز در شهرهای بارودار یا از پشت دیوارها ترس ایشان میان ایشان است سخت پنداریشان پیوسته و دلهاشان پراکنده است این بدان است که ایشانند گروهی نابخردان (۱۴)

مانند آنان که پیش از ایشان بودند به نزدیک چشیدند بد فرجامی کار خویش را و ایشان را است عذابی دردناک (۱۵)

مانند شیطان گاهی که گفت به انسان کافر شو پس هنگامی که کفر ورزید گفت همانا من بیزارم از تو همانا من ترسم خدا را پروردگار جهانیان (۱۶)

پس شد فرجام آنان که هر دو در آتشند جاودان در آن و این است کیفر

ستمکاران (۱۷)

ای آنان که ایمان آوردید بترسید خدا را و باید بنگرد هر کس چه چیز پیش فرستاده است برای فردا و بترسد خدا را که خدا آگاه است بدانچه کنید (۱۸)

و نباشید مانند آنان که فراموش کردند خدا را پس فراموششان ساخت خویشتن را ایشانند نافرمانان (۱۹)

یکسان نیستند یاران آتش و یاران بهشت یاران بهشتند رستگاران (۲۰)

اگر می فرستادیم این قرآن را بر کوهی هر آینه می دیدیش سرافکنده از هم پاشیده از ترس خدا و این مَثَلها را همی زنیم برای مردم شاید اندیشه کنند (۲۱)

او است خدائی که نیست خدائی جز او دانای نهان و هویدا او است بخشنده مهربان (۲۲)

او است خدائی که نیست خدائی جز او پادشاه پاک سلام امان دهنده نگهبان عزّتمند فرمانفرمای بزرگ جوی منزّه است خدا از آنچه شرک ورزند (۲۳)

او است خداوند آفریدگار پدیدآرنده پیکرساز او را است نامهای نکو تسبیح گویدش آنچه در آسمانها و زمین است و او است عزّتمند حکیم (۲۴)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

Whatever there is in the heavens glorifies Allah and whatever there is in the earth, ۱
and He is the All-mighty, the All-wise

It is He who expelled the faithless belonging to the People of the Book from their ۲
homes at the outset of [their] en masse banishment. You did not think that they would go out, and they thought their fortresses would protect them from Allah. But Allah came at them from whence they did not reckon and He cast terror into their hearts. They demolish their houses with

!their own hands and the hands of the faithful. So take lesson, O you who have insight

If Allah had not ordained banishment for them, He would have surely punished them ٣
.in this world, and in the Hereafter there is for them the punishment of the Fire

That is because they defied Allah and His Apostle; and whoever defies Allah, indeed ٤
.Allah is severe in retribution

Whatever palm trees you cut down or left standing on their roots, it was by Allah's ٥
.will, and in order that He may disgrace the transgressors

The spoils that Allah gave to His Apostle from them, you did not spur any horse for ٦
its sake, nor any riding camel, but Allah makes His apostles prevail over whomever He
.wishes, and Allah has power over all things

The spoils that Allah gave to His Apostle from the people of the townships, are for ٧
Allah and the Apostle, the relatives and the orphans, the needy and the traveller, so
that they do not circulate among the rich among you. Take whatever the Apostle
gives you, and relinquish whatever he forbids you, and be wary of Allah. Indeed Allah
.is severe in retribution

They are also] for the poor Emigrants who have been expelled from their homes] ٨
and [wrested of] their possessions, who seek grace from Allah and [His] pleasure and
.help Allah and His Apostle. It is they who are the truthful

They are as well] for those who were settled in the land] ٩

and [abided] in faith before them, who love those who migrate toward them, and do
not find in their breasts any need for that which is given to them, but prefer [the
Immigrants] to themselves, though poverty be their own lot. And those who are saved
.from their own greed—it is they who are the felicitous

And [also for] those who came in after them, who say, ‘Our Lord, forgive us and our ١٠
brethren who were our forerunners in the faith, and do not put any rancour in our
’.hearts toward the faithful. Our Lord, You are indeed most kind and merciful

Have you not regarded the hypocrites who say to their brethren, the faithless from ١١
among the People of the Book: ‘If you are expelled, we will surely go out with you, and
we will never obey anyone against you, and if you are fought against we will surely
.help you,’ and Allah bears witness that they are indeed liars

Surely, if they were expelled they would not go out with them, and if they were ١٢
fought against they would not help them, and were they to help them they would
.surely turn their backs [to flee] and then they would not be helped

Indeed they have a greater awe of you in their hearts than of Allah. That is because ١٣
.they are a lot who do not understand

They will not fight against you in a body except in fortified townships or from behind ١۴
walls. Their might is

great among themselves. You suppose them to be a body, but their hearts are ,disunited. That is because they are a lot who do not apply reason

like those who, recently before them, tasted the evil consequences of their ۱۵ .conduct, and there is a painful punishment for them

Or] like Satan, when he prompts man to renounce faith, then, when he renounces] ۱۶ faith, he says, 'Indeed I am absolved of you. Indeed I fear Allah, the Lord of all the '.worlds

So the fate of both is that they will be in the Fire, to remain in it [forever]. Such is the ۱۷ .requital of the wrongdoers

O you who have faith! Be wary of Allah, and let every soul consider what it sends ۱۸ ahead for tomorrow, and be wary of Allah. Allah is indeed well aware of what you do

And do not be like those who forget Allah, so He makes them forget their own souls. ۱۹ .It is they who are the transgressors

Not equal are the inmates of the Fire and the inhabitants of paradise. It is the in- ۲۰ .habitants of paradise who are the successful ones

Had We sent down this Qur'an upon a mountain, you would have surely seen it ۲۱ humbled [and] go to pieces with the fear of Allah. We draw such comparisons for .mankind, so that they may reflect

He is Allah—there is no god except Him—Knower of the sensible and the Unseen, ۲۲ .He is the All-beneficent, the All-merciful

He is ۲۳

Allah—there is no god except Him—the Sovereign, the All-holy, the All-benign, the Securer, the All-conserver, the All-mighty, the All-compeller, the All-magnanimous. ![Clear is Allah of any partners that they may ascribe [to Him

He is Allah, the Creator, the Maker, the Former. To Him belong the Best Names. ۲۴ Whatever there is in the heavens glorifies Him and [whatever there is in] the earth, .and He is the All-mighty, the All-wise

ترجمه انگلیسی شاکر

Whatever is in the heavens and whatever is in the earth declares the glory of Allah, (and He is the Mighty, the Wise. (۱

He it is Who caused those who disbelieved of the followers of the Book to go forth from their homes at the first banishment you did not think that they would go forth, while they were certain that their fortresses would defend them against Allah; but Alla ((۲

And had it not been that Allah had decreed for them the exile, He would certainly have punished them in this world, and m the hereafter they shall have chastisement of the (fire. (۳

That is because they acted in opposition to Allah and His Messenger, and whoever (acts in opposition to Allah, then surely Allah is severe in retributing (evil). (۴

Whatever palm-tree you cut down or leave standing upon its roots, It is by Allah's (command, and that He may abase the transgressors. (۵

And whatever Allah restored to His Messenger from them you did not press forward against it any horse or a riding camel but Allah gives authority

(to His messengers against whom He pleases, and Allah has power over all things. (۶

Whatever Allah has restored to His Messenger from the people of the towns, it is for Allah and for the Messenger, and for the near of kin and the orphans and the needy and the wayfarer, so that it may not be a thing taken by turns among the rich of you, a
((۷

It is) for the poor who fled their homes and their possessions, seeking grace of Allah) and (His) pleasure, and assisting Allah and His Messenger: these it is that are the
(truthful. (۸

And those who made their abode in the city and in the faith before them love those who have fled to them, and do not find in their hearts a need of what they are given, and prefer (them) before themselves though poverty may afflict them, and whoever
(is pr (۹

And those who come after them say: Our Lord! forgive us and those of our brethren who had precedence of us in faith, and do not allow any spite to remain in our hearts
(towards those who believe, our Lord! surely Thou art Kind, Merciful. (۱۰

Have you not seen those who have become hypocrites? They say to those of their brethren who disbelieve from among the followers of the Book: If you are driven forth, we shall certainly go forth with you, and we will never obey any one concerning
(you, and (۱۱

Certainly if these are driven forth, they will

not go forth with them, and if they are fought against, they will not help them, and even if they help-them, they will certainly turn (their) backs, then they shall not be (helped. (١٢

You are certainly greater in being feared in their hearts than Allah; that is because (they are a people who do not understand (١٣

They will not fight against you in a body save in fortified towns or from behind walls; their fighting between them is severe, you may think them as one body, and their (hearts are disunited; that is because they are a people who have no sense. (١۴

Like those before them shortly; they tasted the evil result of their affair, and they shall (have a painful punishment. (١۵

Like the Shaitan when he says to man: Disbelieve, but when he disbelieves, he says: I (am surely clear of you; surely I fear Allah, the Lord of the worlds. (١۶

Therefore the end of both of them is that they are both in the fire to abide therein, (and that is the reward of the unjust. (١٧

O you who believe! be careful of (your duty to) Allah, and let every soul consider what it has sent on for the morrow, and be careful of (your duty to) Allah; surely Allah is (Aware of what you do. (١٨

And be not like those who forsook Allah, so He made them forsake their own souls: (these it is that are the transgressors. (١٩

Not alike are the inmates of

the fire and the dwellers of the garden: the dwellers of the garden are they that are (the achievers. (۲۰

Had We sent down this Quran on a mountain, you would certainly have seen it falling down, splitting asunder because of the fear of Allah, and We set forth these parables (to men that they may reflect. (۲۱

He is Allah besides Whom there is no god; the Knower of the unseen and the seen; He (is the Beneficent, the Merciful (۲۲

He is Allah, besides Whom there is no god; the King, the Holy, the Giver of peace, the Granter of security, Guardian over all, the Mighty, the Supreme, the Possessor of (every greatness Glory be to Allah from what they set up (with Him). (۲۳

He is Allah the Creator, the Maker, the Fashioner; His are the most excellent names; whatever is in the heavens and the earth declares His glory; and He is the Mighty, the (Wise. (۲۴

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving ,the Merciful

Whatever is in Heaven and whatever is on Earth celebrates God. He is the (۱) !Powerful, the Wise

He is the One Who turned those People of the Book who disbelieved, out of their (۲) homes in the first banishment . You (all) did not think that they would leave, while they thought that their strongholds would keep God away from them. Yet God came at them from where they did not anticipate it and cast such panic into their hearts, that they tore their

houses down with their own hands as well as through believers' hands: so learn a
!lesson, you who have any insight

If God had not prescribed expulsion for them, He would still have punished them in (۳)
.this world. They shall have the torment of Fire in the Hereafter

That is because they have broken off with God and His messenger. Anyone who (۴)
.breaks with God [finds out] that God is Stern in punishment

Any nursery stock you cut down or leave standing on their roots, is with God's (۵)
,permission so He may disgrace such immoral people

as well as any [property] of theirs that God has assigned to His messenger, since (۶)
none of you spurred along any horses or riding camels to get it; however God gives
.His messenger authority over anyone He wishes. God is Capable of [doing] everything

Anything from townsfolk which God has assigned to His messenger belongs to God (۷)
and the Messenger, as well as near relatives, orphans, the needy and the wayfarer,
so that it will not be traded around merely among the rich men you have. Accept
anything the Messenger may give you, and keep away from anything he withholds
.from you. Heed God [Alone]: God is Stern with punishment

It is also] for those poor refugees who have been expelled from their homes and] (۸)
property, while they are seeking bounty and approval from God and are supporting
.God and His messenger; those are quite sincere

The ones who have set up (۹)

housekeeping and faith before them should love anyone who has migrated to them; they should not find any need in their breasts for anything that has been given them and prefer them ahead of themselves, even though some privation exists among .them. Those who are shielded from their own avarice will be prosperous

The ones who came after them say: "Our Lord, forgive us and our brethren who (١٠) have preceded us in faith, and do not place any rancor in our hearts concerning those "!who believe. Our Lord, You are Compassionate, Merciful

Have you not considered those who act hypocritically? They tell their brethren (١١) among the People of the Book who disbelieve: "If you are expelled, we will leave along with you. We shall never obey anyone concerning you. If you are attacked, we will !support you." God will show them up as liars

If they ever are expelled, they will not leave with them, while if they are attacked, (١٢) they will never support them. Even if they should support them, they will still turn their .backs [on them]; then they will not be supported

They are more in dread of you (all) than anything they feel in their breasts (١٣) .[towards God. That is because they are a folk who do not comprehend [anything

They will not fight you as a group except from inside fortified towns or from (١٤) behind walls. Their violence towards one another is serious; you would reckon they would stick together, while their hearts are so

.at odds. That is because they are a folk who do not use their reason

Just as the ones shortly before them tasted the consequence of their own action, (١۵)
.even so they will have painful torment

It is just as Satan does when he tells a man: "Disbelieve," and then once he does (١۶)
".disbelieve, says: "I am innocent of you; I fear God, Lord of the Universe

The outcome for them both is that they [will land] in the Fire, to remain there for (١٧)
.ever. Such will be the reward for wrongdoers

You who believe, heed God! Let every soul watch out for whatever it has prepared (١٨)
.for the morrow, and heed God; God is Informed about anything you do

Do not be like those who have forgotten about God, so He lets them forget about (١٩)
!their own souls. Such people are immoral

The inmates of the Fire are not equal to the inhabitants of the Garden; the (٢٠)
.[inhabitants of the Garden will achieve [whatever they want

If We had sent this Qur'an down on a mountain, you would have seen it solemnly (٢١)
splitting open out of awe for God. These are the parables We make up for mankind so
.that they may meditate

He is God, besides Whom there is no [other] deity; Knowing the Unseen and the (٢٢)
!Visible, He is the Mercy- giving, the Merciful

He is God [Alone] besides Whom there is no [other] god, the Sovereign, the Holy, (٢٣)
,the [Source of] Peace

the Secure, the Preserver, the Powerful, the Compeller, the Magnificent: glory be to
![God ahead of anything they may associate [with Him

He is God, the Creator, the Maker, the Shaper. His are the Finest Names. (۲۴)
.Whatever is in Heaven and Earth celebrates Him. He is the Powerful, the Wise

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

All that is in the heavens and the earth magnifies God; He is the All-mighty,the All-
(wise. (۱

It is He who expelled from their habitations the unbelievers among the Peopleof the Book at the first mustering. You did not think that they would goforth, and they thought that their fortresses would defend them against God;then God came upon them from whence they had not reckoned, and He cast terrorinto their hearts as they destroyed their houses with their own hands, andthe hands of the believers;
(therefore take heed, you who have eyes! (۲

Had God not prescribed dispersal for them, He would have chastised them inthis
(world; and there awaits them in the world to come the chastisement ofthe Fire. (۳

That is because they made a breach with God and His Messenger; and
(whosoevermakes a breach with God, God is terrible in retribution. (۴

Whatever palm-trees you cut down, or left standing upon their roots, that wasby
(God's leave, and that He might degrade the ungodly. (۵

And whatever spoils of war God has given unto His Messenger from them,against that you pricked neither horse nor camel; but God gives authority toHis Messengers over

(whomsoever He will. God is powerful over everything. (۶

Whatsoever spoils of war God has given to His Messenger from the people ofthe cities belongs to God, and His Messenger, and the near kinsman, orphans,the needy and the traveller, so that it be not a thing taken in turns amongthe rich of you. Whatever the Messenger gives you, take; whatever he forbidsyou, give over. And (fear God; surely God is terrible in retribution. (۷

It is for the poor emigrants, who were expelled from their habitations andtheir possessions, seeking bounty from God and good pleasure, and helping Godand His (Messenger; those--they are the truthful ones. (۸

And those who made their dwelling in the abode, and in belief, before them,love whosoever has emigrated to them, not finding in their breasts any needfor what they have been given, and preferring others above themselves, eventhough poverty be their portion. And whoso is guarded against the avariceof his own soul, those--they (are the prosperers. (۹

And as for those who came after them, they say, `Our Lord, forgive us and ourbrothers, who preceded us in belief, and put Thou not into our hearts anyrancour towards those who believe. Our Lord, surely Thou art the All-gentle,the All-(compassionate.' (۱۰

Hast thou not regarded the hypocrites, saying to their brothers of the Peopleof the Book who disbelieve, `If you are expelled, we will go forth with you,and we will never obey anyone in regard to you. If you fought against,we will help you.' And God bears witness that they are truly

(liars. (١١

If those are expelled, they will not go forth with them, and if they arefought against, they will not help them. Even if they helped them, they wouldsurely turn their backs, (then they would not be helped. (١٢

Why, you arouse greater fear in their hearts than God; that is because theyare a (people who understand not. (١٣

They will not fight against you all together except in fortified cities, orfrom behind walls.Their valour is great, among themselves; you think of them as a host; buttheir (hearts are scattered, that is because they are a people who have nosense. (١۴

Like those who a short time before them tasted the mischief of their action;there (awaits them a painful chastisement. (١۵

Like Satan, when he said to man, `Disbelieve'; then, when he disbelieved, hesaid, (`Surely I am quit of you. Surely I fear God, the Lord of all Being.' (١۶

Their end is, both are in the Fire, there dwelling forever; that is therecompense of the (evildoers. (١٧

O believers, fear God. Let every soul consider what it has forwarded for themorrow. (And fear God; God is aware of the things you do. (١٨

Be not as those who forgot God, and so He caused them to forget their souls;those-- (they are the ungodly. (١٩

Not equal are the inhabitants of the Fire and the inhabitants of Paradise.The (inhabitants of Paradise--they are the triumphant. (٢٠

If We had sent down this Koran upon a mountain, thou wouldst have seen ithumbled, split asunder out of the

(fear of God. And those similitudes--Westrike them for men; haply they will reflect. (۲۱

He is God; there is no god but He. He is the knower of the Unseen and theVisible; He is (the All-merciful, the All - compassionate. (۲۲

He is God; there is no god but He. He is the King, the All-holy, theAll-peaceable, the All-faithful, the All-preserver, the All-mighty, theAll-compeller, the All-sublime. Glory (be to God, above that they associate! (۲۳

He is God, the Creator, the Maker, the Shaper. To Him belong the Names MostBeautiful. All that is in the heavens and the earth magnifies Him; He is theAll-(mighty, the All-wise. (۲۴

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

All that is in the heavens and all that is in the earth glorifieth Allah, and He is the (Mighty, the Wise. (۱

He it is Who hath caused those of the People of the Scripture who disbelieved to go forth from their homes unto the first exile. Ye deemed not that they would go forth, while they deemed that their strongholds would protect them from Allah. But Allah reached them from a place whereof they reckoned not, and cast terror in their hearts so that they ruined their houses with their own hands and the hands of the believers. (So learn a lesson, O ye who have eyes! (۲

And if Allah had not decreed migration for them, He verily would have punished them .in this world, and theirs in the Hereafter is the punishment of the Fire

(۳)

That is because they were opposed to Allah and His messenger; and whoso is (opposed to Allah, (for him) verily Allah is stern in reprisal. (۴

Whatsoever palm trees ye cut down or left standing on their roots, it was by Allah's (leave, in order that He might confound the evil livers. (۵

And that which Allah gave as spoil unto His messenger from them, ye urged not any horse or riding camel for the sake thereof, but Allah giveth His messenger lordship (over whom He will. Allah is Able to do all things. (۶

That which Allah giveth as spoil unto His messenger from the people of the townships, it is for Allah and His messenger and for the near of kin and the orphans and the needy and the wayfarer, that it become not a commodity between the rich among you. And whatsoever the messenger giveth you, take it. And whatsoever he forbiddeth, abstain (from it). And keep your duty to Allah. Lo! Allah is stern in reprisal. ((۷

And (it is) for the poor fugitives who have been driven out from their homes and their belongings, who seek bounty from Allah and help Allah and His messenger. They are (the loyal. (۸

Those who entered the city and the faith before them love these who flee unto them for refuge, and find in their breasts no need for that which hath been given them, but prefer (the fugitives) above themselves though poverty become their lot. And whoso is saved from his

(own avarice such are they who are successful. (۹

And those who came (into the faith) after them say: Our Lord Forgive us and our
brethren who were before us in the faith, and place not in our hearts any rancor
(toward those who believe. Our Lord! Thou art Full of Pity, Merciful. (۱۰

Hast thou not observed those who are hypocrites, (how) they tell their brethren who
disbelieve among the People of the Scripture: If ye are driven out, we surely will go
out with you, and we will never obey anyone against you, and if ye are attacked we
(verily will help you. And Allah beareth witness that they verily are liars. (۱۱

For) indeed if they are driven out they go not out with them, and indeed if they are)
attacked they help not, and indeed if they had helped them they would have turned
(and fled, and then they would not have been victorious. (۱۲

Ye are more awful as a fear in their bosoms than Allah. That is because they are a folk
(who understand not. (۱۳

They will not fight against you in a body save in fortified villages or from behind walls.
Their adversity among themselves is very great. Ye think of them as a whole whereas
(their hearts are divers. That is because they are a folk who have no sense. (۱۴

On the likeness of those (who suffered) a short time before them, they taste the ill
.effects of their conduct, and theirs is painful punishment

And the hypocrites are) on the likeness of the devil when he telleth man to disbelieve,) then, when be disbelieveth saith: Lo! I am quit of thee. Lo! I fear Allah, the Lord of the (Worlds. (۱۶

And the consequence for both will be that they are in the Fire, therein abiding. Such is (the reward of evil doers. (۱۷

O ye who believe! Observe your duty to Allah. And let every soul look to that which it sendeth on before for the morrow. And observe your duty to Allah! Lo! Allah is (informed of what ye do. (۱۸

And be not ye as those who forgot Allah, therefore He caused them to forget their (souls. Such are the evil doers. (۱۹

Not equal are the owners of the Fire and the owners of the Garden. The owners of the (Garden, they are the victorious. (۲۰

If We had caused this Quran to descend upon a mountain, thou (O Muhammad) verily hadst seen it humbled, rent asunder by the fear of Allah. Such similitudes coin We for (mankind that haply they may reflect. (۲۱

He is Allah, than whom there is no other God, the Knower of the invisible and the (visible. He is the Beneficent, the Merciful. (۲۲

He is Allah, than whom there is no other God, the Sovereign Lord the Holy One, Peace, the Keeper of Faith, the Guardian, the Majestic, the Compeller, the Superb. Glorified (be Allah from all that they ascribe as partner (unto Him). (۲۳

,He is Allah

the Creator, the Shaper out of naught, the Fashioner. His are the most beautiful names. All that is in the heavens and the earth glorifieth Him, and He is the Mighty, the Wise. (۲۴)

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

In the name of Allah Most Gracious Most Merciful.

Whatever is in the heavens and on earth let it declare the Praises and Glory of Allah: for He is the Exalted in Might the Wise. (۱)

It is He who got out the Unbelievers among the People of the Book from their homes at the first gathering (of the forces). Little did ye think that they would get out: and they thought that their fortresses would defend them from Allah! but the (wrath of) Allah came to them from quarters from which they little expected (it) and cast terror into their hearts so that they destroyed their dwellings by their own hands and the hands of the Believers. Take warning then o ye with eyes (to see)! (۲)

And had it not been that Allah has decreed banishment for them He would certainly have punished them in this world: and in the Hereafter they shall (certainly) have the Punishment of the Fire. (۳)

That is because they resisted Allah and His Apostle: and if anyone resists Allah verily Allah is severe in Punishment. (۴)

Whether ye cut down (o ye Muslims!) the tender palm-trees or ye left them standing on their roots it was by leave of Allah and in order that He might cover with shame the rebellious transgressors. (۵)

What Allah has bestowed on His Apostle (and taken away) from them for this ye made no expedition with either cavalry or camelry: but Allah gives power to His apostles (over any He pleases: and Allah has power over all things. (۶

What Allah has bestowed on His Apostle (and taken away) from the people of the townships belongs to Allah to His Apostle and to kindred and orphans the needy and the wayfarer; in order that it may not (Merely) make a circuit between the wealth among you. So take what the Apostle assigns to you and deny yourselves that which (he withholds from you. And fear Allah; for Allah is strict in Punishment. (۷

Some part is due) to the indigent Muhajirs those who were expelled from their homes) and their property while seeking Grace from Allah and (His) Good pleasure and aiding (Allah and His Apostle: such are indeed the sincere ones (۸

But those who before them had homes (in Medina) and had adopted the Faith show their affection to such as came to them for refuge and entertain no desire in their hearts for things given to the (latter) but give them preference over themselves even though poverty was their (own lot). And those saved from the covetousness of their (own souls they are the ones that achieve prosperity. (۹

And those who came after them say: "Our Lord! Forgive us and our brethren who came before us into the Faith and leave not in our hearts rancor (or sense

of injury) against those who have believed our Lord! Thou art indeed Full of Kindness (Most Merciful." (١٠

Hast thou not observed the Hypocrites say to their misbelieving brethren among the People of the Book? "If ye are expelled We too will go out with you and we will never hearken to anyone in your affair; and if ye are attacked (in fight) we will help you." But (Allah is witness that they are indeed liars. (١١

If they are expelled never will they go out with them; and if they are attacked (in fight) they will never help them; and if they do help them they will turn their backs; so they (will receive no help. (١٢

Of a truth ye are stronger (than they) because of the terror in their hearts (sent) by (Allah. This is because they are men devoid of understanding. (١٣

They will not fight you (even) together except in fortified townships or from behind walls. Strong is their fighting (spirit) amongst themselves: thou wouldst think they were united but their hearts are divided: that is because they are a people devoid of (wisdom. (١۴

Like those who lately preceded them they have tasted the evil result of their conduct (and (in the Hereafter there is) for them a grievous Penalty (١۵

Their allies deceived them) like the Evil One when he says to man "Deny Allah"; but) when (man) denies Allah (the Evil One) says "I am free of thee: I do fear Allah the Lord "!of the Worlds

The end of both will be that they will go into the Fire dwelling therein for ever. Such is (the reward of wrong-doers. (۱۷

O ye who believe! Fear Allah and let every soul look to what (provision) he has sent forth for the morrow. Yea fear Allah: for Allah is well-acquainted with (all) they ye do. ((۱۸

And be ye not like those who forget Allah; and He made them forget their own souls! (such are the rebellious transgressors! (۱۹

Not equal are the Companions of the Fire and the Companions of the Garden: it is the (Companions of the Garden that will achieve Felicity. (۲۰

Had We sent down this Quran on a mountain verily thou would have seen it humble itself and cleave asunder for fear of Allah such are the similitudes which We propound (to men that they may reflect. (۲۱

Allah is He than whom there is no other god Who knows (all things) both secret and (open; He Most Gracious Most Merciful. (۲۲

Allah is He than whom there is no other god the sovereign the Holy One the Source of Peace (and Perfection). The Guardian of Faith the Preserver of Safety the Exalted in Might the Irresistible the Supreme: Glory to Allah! (high is He) above the partners they (attribute to Him. (۲۳

He is Allah the Creator the Evolver the Bestower of Forms (or colors). To Him belong the Most Beautiful Names: Whatever is in the heavens and on earth doth declare His :Praises and Glory

(and He is the exalted in Might the Wise. (۲۴

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

۱. Ce qui est dans les cieux et ce qui est sur la terre glorifient Allah, et Il est le Puissant, le Sage.

۲. C'est Lui qui a expulsé de leurs maisons, ceux parmi les gens du Livre qui ne croyaient pas, lors du premier exode. Vous ne pensiez pas qu'ils partiraient, et ils pensaient qu'en vérité leurs forteresses les défendraient contre Allah. Mais Allah est venu à eux par où ils ne s'attendaient point, et a lancé la terreur dans leurs coeurs. Ils démolissaient leurs maisons de leurs propres mains, autant que des mains des croyants. Tirez-en une leçon, vous êtes doués de clairvoyance.

۳. Et si Allah n'avait pas prescrit contre eux l'expatriation, Il les aurait certainement châtiés ici-bas; et dans l'au-delà ils auront le châtiment du Feu.

۴. Il en est ainsi parce qu'ils se sont dressés contre Allah et Son messager. Et quiconque se dresse contre Allah... alors, vraiment Allah est dur en punition.

۵. Tout palmier que vous avez coupé ou que vous avez laissé debout sur ses racines, c'est avec la permission d'Allah et afin qu'Il couvre ainsi d'ignominie les pervers.

۶. Le butin provenant de leurs biens et qu'Allah a accordé sans combat à Son Messager, vous n'y aviez engagé ni chevaux, ni chameaux; mais Allah donne à Ses messagers la domination sur qui Il veut, et Allah est Omnipotent.

۷. Le butin provenant [des biens] des habitants

des cités, qu'Allah a accordé sans combat à Son Messager, appartient à Allah, au Messager, aux proches parents, aux orphelins, aux pauvres et au voyageur en détresse, afin que cela ne circule pas parmi les seuls riches d'entre vous. Prenez ce que le Messager vous donne; et ce qu'il vous interdit, absentez-vous en; et craignez Allah car Allah est dur en punition.

٨. Il appartient aussi] aux émigrés besogneux qui ont été expulsés de leurs demeures] et de leurs biens, tandis qu'ils recherchaient une grâce et un agrément d'Allah, et qu'ils portaient secours à (la cause d') Allah et à Son Messager. Ceux-là sont les véridiques.

٩. Il [appartient également] à ceux qui, avant eux, se sont installés dans le pays et dans la foi, qui aiment ceux qui émigrent vers eux, et ne ressentent dans leurs coeurs aucune envie pour ce que [ces immigrés] ont reçu, et qui [les] préfèrent à eux-mêmes, même s'il y a pénurie chez eux. Quiconque se prémunit contre sa propre avarice, ceux-là sont ceux qui réussissent.

١٠. Et [il appartient également] à ceux qui sont venus après eux en disant: ‹Seigneur, pardonne-nous, ainsi qu'à nos frères qui nous ont précédés dans la foi; et ne mets dans nos coeurs aucune rancoeur pour ceux qui ont cru. Seigneur, Tu es Compatissant et Très Miséricordieux›.

١١. N'as-tu pas vu les hypocrites disant à leurs confrères qui ont mécru parmi les gens du Livre: ‹Si vous êtes chassés, nous partirons certes avec vous et nous n'obéirons jamais à personne contre vous; et

si vous êtes attaqués, nous vous secourrons certes›. Et Allah atteste qu'en vérité ils .sont des menteurs

S'ils sont chassés, ils ne partiront pas avec eux; et s'ils sont attaqués, ils ne les .۱۲ secourront pas; et même s'ils allaient à leur secours, ils tourneraient sûrement le dos; .puis ils ne seront point secourus

Vous jetez dans leurs coeurs plus de terreur qu'Allah. C'est qu'ils sont des gens qui .۱۳ .ne comprennent pas

Tous ne vous combattront que retranchés dans des cités fortifiées ou de dernière .۱۴ des murailles. Leurs dissensions internes sont extrêmes. Tu les croirait unis, alors que .leurs coeurs sont divisés. C'est qu'ils sont des gens qui ne raisonnent pas

ils sont semblables à ceux qui, peu de temps avant eux, ont goûté la conséquence .۱۵ ;de leur comportement et ils auront un châtiment douloureux

ils sont semblables au Diable quand il dit à l'homme: ‹Sois incrédule›. Puis quand il a .۱۶ .‹mécru, il dit: ‹Je te désavoue car redoute Allah, le Seigneur de l'Univers

Ils eurent pour destinée d'être tous deux dans le Feu pour y demeurer . ۱۷ .éternellement. Telle est la rétribution des injustes

vous qui avez cru! Craignez Allah. Que chaque âme voit bien ce qu'elle a avancé ش .۱۸ pour demain. Et craignez Allah, car Allah est Parfaitement Connaisseur de ce que vous .faites

Et ne soyez pas comme ceux qui ont oublié Allah; [Allah] leur a fait alors oublier leur .۱۹ .propres personnes; ceux-là sont les pervers

Ne seront pas égaux les gens du Feu et .۲۰

.les gens du Paradis. Les gens du Paradis sont eux les gagnants

۲۱. Si Nous avions fait descendre ce Coran sur une montage, tu l'aurais vu s'humilier et se fendre par crainte d'Allah. Et ces paraboles Nous les Nous les citons aux gens afin .qu'ils réfléchissent

۲۲. C'est Lui Allah. Nulle divinité autre que Lui, le Connaisseur de l'Invisible tout comme .du visible. C'est Lui, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

۲۳ . C'est Lui, Allah. Nulle divinité que Lui; Le Souverain, le Pur, L'Apaisant, Le Rassurant, le Prédominant, Le Tout Puissant, Le Contraignant, L'Orgueilleux. Gloire à .Allah! Il transcende ce qu'ils Lui associent

۲۴. C'est Lui Allah, le Créateur, Celui qui donne un commencement à toute chose, le Formateur. A Lui les plus beaux noms. Tout ce qui est dans les cieux et la terre Le .glorifie. Et c'est Lui le Puissant, le Sage

ترجمه اسپانیایی

۱. Lo que está en los cielos y en la tierra glorifica a Alá. Él es el Poderoso, el Sabio.

۲. Él es Quien expulsó de sus viviendas a los de la gente de la Escritura que no creían, cuando la primera reunión. No creíais que iban a salir y ellos creían que sus fortalezas iban a protegerles contra Alá. Pero Alá les sorprendió por donde menos lo esp

۳. Si Alá no hubiera decretado su destierro, les habría castigado en la vida de acá. En la ,otra vida, no obstante, sufrirán el castigo del Fuego

۴. por haberse separado de Alá y de Su Enviado. Quien se separa de Alá...

.Alá castiga severamente

Cuando talabais una palmera o la dejabais en pie, lo hacíais con permiso de Alá y .٥
.para confundir a los perversos

No habéis contribuido ni con caballos ni con camellos a lo que, de ellos, ha concedido .٦
Alá a Su Enviado. Alá, empero, permite a Sus enviados que dominen a quien Él quiere.
.Alá es omnipotente

Lo que Alá ha concedido a Su Enviado, de la población de las ciudades, pertenece a .٧
Alá, al Enviado. a sus parientes, a los huérfanos, a los pobres y al viajero. Para que no
vaya de nuevo a parar a los que de vosotros ya son ricos. Pero, si el Enviado o

A los emigrados necesitados, que fueron expulsados de sus hogares y despojados .٨
de sus bienes cuando buscaban favor de Alá y satisfacerle, auxiliar a Alá y a Su
.Enviado. Ésos son los veraces

Los ya establecidos en la Casa y en la fe desde antes de su llegada, aman a los que .٩
han emigrado a ellos, no codician lo que se les ha dado y les prefieren a sí mismos,
aun si están en la penuria. Los que se guarden de su propia codicia, ésos son quien

Quienes vinieron después de ellos, dicen: «¡Señor! ¡Perdónanos, a nosotros y a .١٠
nuestros hermanos que nos han precedido en la fe! ¡Haz que no abriguen nuestros
.«corazones rencor a los que creen! ¡Señor! Tú eres manso, misericordioso

No has visto a los hipócritas, que dicen a sus hermanos infieles de¿ .١١

los de la gente de la Escritura: «Si os expulsan, nos iremos, ciertamente, con vosotros, y nunca obedeceremos a nadie que nos mande algo contra vosotros. Y si os atacan, ,ciertamente

Si son expulsados, no se irán con ellos. Si son atacados, no les auxiliarán. Y aun .۱۲
suponiendo que les auxiliaran, seguro que volvían la espalda. Luego, no serán .auxiliados

.Infundís en sus pechos más terror que Alá. Es que son gente que no comprende .۱۳

No combatirán unidos contra vosotros, sino en poblados fortificados o protegidos .۱۴
por murallas. Sus disensiones internas son profundas. Les creéis unidos, pero sus .corazones están desunidos. Es que son gente que no razona

Como los que fueron poco antes que ellos. Gustaron la gravedad de su conducta y .۱۵
.tendrán un castigo doloroso

Como el Demonio cuando dice al hombre: «¡No creas!». Y, cuando ya no cree, dice: .۱۶
.»«Yo no soy responsable de ti. Yo temo a Alá, Señor del universo

.Su fin será el Fuego, eternamente. Ésa es la retribución de los impíos .۱۷

Creyentes! ¡Temed a Alá! ¡Que cada uno considere lo que prepara para Mañana! ¡ .۱۸
.¡Temed a Alá! Alá está bien informado de lo que hacéis

No seáis como quienes, habiendo olvidado a Alá, hace Él que se olviden de sí .۱۹
.mismos. Esos tales son los perversos

No son iguales los moradores del Fuego y los moradores del Jardín. Los moradores .۲۰
.del Jardín son los que triunfan

Si hubiéramos hecho descender este Corán en una montaña, habrías visto a .۲۱

ésta humillarse y henderse por miedo a Alá. Proponemos a los hombres estos símiles. .Quizás, así, reflexionen

۲۲. Es Alá -no hay más dios que Él-, el Conocedor de lo oculto y de lo patente. Es el .Compasivo, el Misericordioso

۲۳. Es Alá -no hay más dios que Él-, el Rey, el Santísimo, la Paz, Quien da Seguridad, el Custodio, el Poderoso, el Fuerte, el Sumo. ¡Gloria a Alá! ¡Está por encima de lo que Le !asocian

۲۴. Es Alá, el Creador, el Hacedor, el Formador. Posee los nombres más bellos. Lo que .está en los cielos y en la tierra Le glorifica. Es el Poderoso, el Sabio

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

۱. Alles, was in den Himmeln, und alles, was auf Erden ist, preist Allah; und Er ist der .chtige, der AllweiseنAllm

۲. ubig waren, austrieb ausنEr ist es, Der diejenigen von dem Volk der Schrift, die ungl sie hinausziehen کtten bei dem ersten Heerbann. Ihr glaubtet nicht, daنihren Heimst ihre Burgen sie beschützen würden gegen Allah. Doch کwürden, und sie dachten, da Allah kam über sie, von wo sie es nicht erwarteten, und warf Schrecken in ihre ndenنnden und den Hنuser zerstrten mit ihren eigenen Hنsie ihre H کHerzen, so da .ubigen. So zieht eine Lehre daraus, o die ihr Augen habtنder Gl

۳. Allah für sie Verbannung angeordnet hatte, Er کre es nicht so gewesen, daنUnd w tte sie sicherlich hienieden bestraft, und im Jenseits wird ihnen die Strafe desنh .Feuers

۴. Dies, weil sie sich Allah widersetzten und

Seinem Gesandten; und wer sich Allah widersetzt – wahrlich, dann ist Allah streng im .Strafen

et, esکWas ihr umgehauen habt an Palmen oder auf ihren Wurzeln stehen lie .۵
.geschah mit Allahs Erlaubnis und damit Er die bertreter in Schmach stürze

Und was Allah Seinem Gesandten als Beute von ihnen gegeben hat, ihr habt weder .۶
noch Kamel dazu angespornt; aber Allah gibt Seinen Gesandten Gewalt über ک Ro
.wen Er will: und Allah vermag alle Dinge zu tun

dte gegebenںWas Allah Seinem Gesandten als Beute von den Bewohnern der St .۷
hat, das ist für Allah und für den Gesandten und für die nahen Verwandten und die bei den Reichen unter کWaisen und die Armen und den Wanderer, damit es nicht blo euch die Runde mache. Und was euch der Gesandte gibt, nehmt es: und was er euch untersagt, enthaltet euch dessen. Und fürchtet Allah; wahrlich, Allah ist streng im .Strafen

tten und ihren BesitztümernںEs ist) für die armen Flüchtlinge, die von ihren Heimst) .۸
vertrieben wurden, indes sie nach Allahs Huld und Wohlgefallen trachteten und Allah .und Seinem Gesandten beistanden. Diese sind die wahrhaft Treuen

Und jene, die vor ihnen in der Stadt wohnten und im Glauben (beharrten), lieben .۹
jene, die bei ihnen Zuflucht suchten, und finden in ihrer Brust keinen Wunsch nach dem, was ihnen gegeben ward, sondern sehen (die Flüchtlinge gern) vor sich selber bevorzugt, auch wenn sie selbst in Dürftigkeit sind. Und wer vor seiner eignen .Habsucht bewahrt ist – das sind die Erfolgreichen

,Und die nach ihnen kamen .۱۰

sprechen: «Unser Herr, vergib uns und unseren Brüdern, die uns im Glauben
ubigen. Unserنvorangingen, und lasse in unseren Herzen keinen Groll gegen die Gl
«.Herr! Du bist fürwahr gütig, barmherzig

Hast du nicht die beobachtet, die Heuchler sind? Sie sprechen zu ihren Brüdern, die .١١
ubig sind unter dem Volk der Schrift: «Wenn ihr vertrieben werdet, so werden wir نungl
sicherlich mit euch ziehen, und wir werden nie jemandem gegen euch gehorchen; und
wenn ihr angegriffen werdet, so werden wir euch sicherlich helfen.» Doch Allah ist
.lich Lügner sindکsie gewi کZeuge, da

Wenn sie vertrieben werden, sie würden nie mit ihnen ausziehen; und wenn sie .١٢
angegriffen werden, sie würden ihnen niemals helfen. Und helfen sie ihnen schon, so
werden sie sicherlich den Rücken wenden; und dann sollen sie (selbst) keine Hilfe
.finden

ere Furcht vor euch in ihren Herzen als vor Allah. Dies, weilکWahrlich, sie hegen gr .١٣
.sie ein Volk sind, das nicht begreift

er inکmpfen - nicht einmal alle zusammen -, auنSie würden euch nicht bek .١۴
dten oder hinter Mauern, (obgleich) ihre Heldentaten untereinanderنbefestigten St
sind. Du würdest denken, sie seien eine Einheit, aber ihre Herzen sind geteilt. کgro
,Dies, weil sie ein Volk sind, das keine Einsicht hat

Gleich jenen, die kurz vor ihnen die bsen Folgen ihrer Handlungsweise kosteten. .١۵
.Und für sie ist qualvolle Strafe

ubig!»; ist er aberنGleich Satan, wenn er zu dem Menschen spricht: «Sei ungl .١۶
ubig, so spricht er: «Ich habe nichts mit dir zu schaffen, denn ich fürchte Allah,نungl
«.den Herrn der Welten

.١٧

sie im Feuer sein werden und darin bleiben. Das کUnd das Ende beider wird sein, da
.ist der Lohn der Frevler

O die ihr glaubt, fürchtet Allah; und eine jede Seele schaue nach dem, was sie für .۱۸
.morgen vorausschickt. Und fürchtet Allah; Allah ist wohl kundig dessen, was ihr tut

en und die Er darum ihre eignenکUnd seid nicht gleich jenen, die Allah verga .۱۹
.Das sind die bertreter .کSeelen vergessen lie

Nicht gleich sind die Bewohner des Feuers und die Bewohner des Gartens. Es sind .۲۰
.die Bewohner des Gartens, die erfolgreich sind

ttest gesehen, wie erںtten Wir diesen Koran auf einen Berg herabgesandt, du hںH .۲۱
sich demütigte und sich spaltete aus Furcht vor Allah. Solche Gleichnisse stellen Wir
.sie sich besinnen کfür die Menschen, auf da

er Dem es keinen Gott gibt, der Wisser des Ungesehenen und desکEr ist Allah, au .۲۲
.dige, der BarmherzigeںSichtbaren. Er ist der Gn

er Dem es keinen Gott gibt, der Knig, der Heilige, der Eigner desکEr ist Allah, au .۲۳
chtige, derںhrer von Sicherheit, der Beschützer, der AllmںFriedens, der Gew
!tische. Hoch erhaben ist Allah über all das, was sie anbetenںVerbesserer, der Majest

Er ist Allah, der Schpfer, der Bildner, der Gestalter. Sein sind die schnsten Namen. .۲۴
chtige, derںAlles, was in den Himmeln und auf Erden ist, preist Ihn, und Er ist der Allm
.Allweise

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

.Glorifica Allah ciò che è nei cieli e ciò che è sulla terra . Egli è eccelso, saggio .۱

Egli .۲

è Colui che ha fatto uscire dalle loro dimore , in occasione del primo esodo , quelli fra la gente della Scrittura che erano miscredenti. Voi non pensavate che sarebbero usciti, e loro credevano che le loro fortezze li avrebbero difesi contro Allah. Ma Allah li raggiunse da dove non se Lo aspettavano e gettò il terrore nei loro cuori: demolirono le loro case con le loro mani e con il concorso delle mani dei credenti Traetene dunque .una lezione, o voi che avete occhi per vedere

E se Allah non avesse decretato il loro bando, li avrebbe certamente castigati in .٣
,questa vita: nell'altra vita avranno il castigo del Fuoco

poiché si opposero ad Allah e al Suo Inviato. E quanto a chi si oppone ad Allah..., .۴
!invero Allah è severo nel castigo

Tutte le palme che abbatteste e quelle che lasciaste ritte sulle loro radici, fu con il .۵
.permesso di Allah , affinché Egli copra gli empi di ignominia

Il bottino che Allah concesse [spetta] al Suo Inviato; non faceste correre [per .۶
conquistarlo] né cavalli, né cammelli . Allah fa trionfare i Suoi Inviati su chi vuole, e .Allah è onnipotente

Il bottino che Allah concesse al Suo Inviato, sugli abitanti delle città, appartiene ad .٧
Allah e al Suo Inviato, ai [suoi] famigliari, agli orfani, ai poveri e al viandante diseredato, cosicché non sia diviso tra i ricchi fra di voi. Prendete quello che il Messaggero vi dà e astenetevi da quel che vi nega e temete Allah. In

.verità Allah è severo nel castigo

Appartiene] inoltre agli emigrati bisognosi che sono stati scacciati dalle loro case e] .٨
dai loro beni poiché bramavano la grazia e il compiacimento di Allah, ausiliari di Allah e
;del Suo Inviato: essi sono i sinceri

e [appartiene] a quanti prima di loro abitavano il paese e [vivevano] nella fede, che .٩
amano quelli che emigrarono presso di loro e non provano in cuore invidia alcuna per
ciò che hanno ricevuto e che [li] preferiscono a loro stessi nonostante siano nel
.bisogno. Coloro che si preservano dalla loro stessa avidità, questi avranno successo

Coloro che verranno dopo di loro diranno: « Signore, perdona noi e i nostri fratelli .١٠
che ci hanno preceduto nella fede, e non porre nei nostri cuori alcun rancore verso i
.credenti. Signor nostro, Tu sei dolce e misericordioso

Non hai visto gli ipocriti, mentre dicevano ai loro alleati miscredenti fra la gente .١١
della Scrittura: « Se sarete scacciati, verremo con voi e rifiuteremo di obbedire a
chiunque contro di voi. Se sarete attaccati vi porteremo soccorso» ? Allah è testimone
.che in verità sono bugiardi

Se verranno scacciati, essi non partiranno con loro, mentre se saranno attaccati .١٢
non li soccorreranno, e quand' anche portassero loro soccorso, certamente
.volgerebbero le spalle e quindi non li aiuterebbero affatto

Voi mettete nei loro cuori più terrore che Allah Stesso, poiché invero è gente che .١٣
.non capisce

Vi combatteranno uniti solo dalle loro fortezze o dietro le mura. Grande è .١۴
l'acrimonia che regna

.tra loro. Li ritieni uniti, invece i loro cuori sono discordi: è gente che non ragiona

Sono simili a coloro che di poco li precedettero : subirono le conseguenze del loro .۱۵
.comportamento: riceveranno doloroso castigo

Furono traditi] come quando Satana disse all'uomo: « Non credere»; ma quando] .۱۶
.«questo fu miscredente gli disse: «Ti sconfesso, io temo Allah, il Signore dei mondi

La fine di entrambi sarà nel Fuoco, in cui rimarranno in perpetuo. Ecco il compenso .۱۷
.degli ingiusti

O voi che credete, temete Allah e che ognuno rifletta su ciò che avrà preparato per .۱۸
.l'indomani. Temete Allah: in verità Allah è ben informato di quello che fate

Non siate come coloro che dimenticano Allah e cui Allah fece dimenticare se stessi. .۱۹
.Questi sono i malvagi

Non saranno uguali i compagni del Fuoco e i compagni del Giardino: i compagni del .۲۰
.Giardino avranno la beatitudine

Se avessimo fatto scendere questo Corano su una montagna, l'avresti vista . ۲۱
umiliarsi e spaccarsi per il timor di Allah. Ecco gli esempi che proponiamo agli uomini
.affinché riflettano

Egli è Allah, Colui all'infuori del Quale non c'è altro dio, il Conoscitore dell'invisibile e .۲۲
;del palese. Egli è il Compassionevole, il Misericordioso

Egli è Allah, Colui all'infuori del Quale non c'è altro dio, il Re, il Santo, la Pace, il .۲۳
Fedele, il Custode, l'Eccelso, Colui che costringe al Suo volere, Colui che è cosciente
.della Sua grandezza. Gloria ad Allah, ben al di là di quanto Gli associano

Egli è Allah, il .۲۴

Creatore, Colui che dà inizio a tutte le cose, Colui che dà forma a tutte le cose. A Lui [appartengono] i nomi più belli. Tutto ciò che è nei cieli e sulla terra rende gloria a Lui. Egli è l'Eccelso, il Saggio.

ترجمه روسی

Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного!

۱. Хвалит Аллаха то, что в небесах, и то, что на земле. Он – Великий, Мудрый!

۲. Он – тот, кто вывел тех из обладателей писания, кто не веровал, из их обиталищ при первом собрании. Вы не думали, что они уйдут, и они думали, что их защитят их крепости от Аллаха. Аллах пришел к ним оттуда, откуда они не рассчитывали, и вверг в их сердца страх. Они разрушают свои дома своими руками и руками верующих. Назидайтесь, обладающие зрением!

۳. Если бы Аллах не предписал им выселения, то Он наказал бы их в ближайшем мире, а в последнем им – наказание огня.

۴. Это – за то, что они откололись от Аллаха и Его посланника, а кто откалывается от Аллаха..., то ведь Аллах силен в наказании!

۵. Что вы ссекли из пальм или оставили стоящим на своих корнях, – то по соизволению Аллаха и чтобы Он посрамил нечестивых.

۶. И что дал Аллах в добычу от них Своему посланнику, для этого не приходилось вам гнать ни коней, ни верблюдов, но Аллах дает власть Своим посланникам, над кем хочет. Аллах мощен над каждой вещью!

۷. Что дал Аллах в добычу посланнику Своему от обитателей селений, – то принадлежит Аллаху, и посланнику, и близким, и сиротам, и бедным, и путнику, чтобы

не оказалось это распределением между богатыми у вас. И что даровал вам посланник, то берите, а что он вам запретил, от того удержитесь. И бойтесь !Аллаха, ведь Аллах силен наказанием

беднякам, выселившимся, которые изгнаны из своих земель и имущества в ۸
поисках щедрости от Аллаха и расположения для помощи Аллаху и Его !посланнику. Эти - правдивые

Те, которые утвердились в своем жилище и вере до них, любят выселившихся .۹
к ним и не находят в груди своей никакой нужды к тому, что им даровано. Они дают предпочтение пред собой, хотя бы и было у них стеснение. Кто !обезопашен от скупости самого себя, - те счастливы

Те, которые пришли после них, говорят: "Господи, прости нам и нашим .۱۰
братьям, которые опередили нас в вере! Не утверждай в сердцах наших злобы к "!тем, которые уверовали. Господи наш! Ведь Ты - Кроткий, Милостивый

Разве ты не видел тех, которые лицемерят, как они говорят своим братьям из .۱۱
обладателей писания, которые не уверовали: "Если вы будете изгнаны, то мы выйдем вместе с вами и не подчинимся из-за вас никогда никому. Если с вами будут сражаться, мы непременно поможем вам". А Аллах свидетельствует, что !они лжецы

Если они будут изгнаны, то они не выйдут вместе с ними; если с ними будут .۱۲
сражаться, то они им не помогут, а если они и помогут, то обратят тыл, и не .будет им помощи

Ведь вы страшнее в их душах, чем Аллах. Это - за то, что они - народ, который .۱۳
.не разумеет

,Они не будут сражаться с вами все .۱۴

а только в укрепленных селениях или из-за стен. Ярость их между ними сильна:
ты думаешь, что они вместе, а сердца их врозь. Это - за то, что они - народ,
.который не понимает

Наподобие тех, что были до них недавно: они вкусили зловредность своих .۱۵
.дел, и им - мучительное наказание

Наподобие сатаны: вот он сказал человеку: "Будь неверным!" А когда тот .۱۶
стал неверным, он сказал: "Я отрекаюсь от тебя. Я боюсь Аллаха, Господа
"!миров

И завершением для них обоих было то, что они - в огне, вечно пребывая там. .۱۷
!Таково воздаяние неправедным

О вы, которые уверовали! Бойтесь Аллаха, и пусть душа посмотрит, что она .۱۸
уготовала раньше на завтра. Бойтесь Аллаха, ведь Аллах сведущ в том, что вы
!делаете

Не будьте, как те, которые забыли Аллаха, и Аллах заставил их забыть самих .۱۹
.себя. Они - распутники

Не равны обитатели огня и обитатели рая. Обитатели рая, они - достигшие .۲۰
.успеха

Если бы Мы низвели этот Коран на гору, ты бы увидел ее смиренно .۲۱
расколовшейся от страха пред Аллахом. Таковы притчи, которые Мы
!предлагаем людям, - может быть, они одумаются

Он - Аллах, нет божества, кроме Него, знающий скрытое и созерцаемое. Он - .۲۲
!Милостивый, Милосердный

Он - Аллах, нет божества, кроме Него, Царь, Святой, Мирный, Верный, .۲۳
Охранитель, Великий, Могучий, Превознесенный; хвала Аллаху, превыше Он
!того, что они придают Ему в соучастники

Он - Аллах, Творец, Создатель, Образователь. У Него самые прекрасные .۲۴

!имена. Хвалит Его то, что в небесах и на земле. Он – Великий, Мудрый

ترجمه ترکی استانبولی

Rahman ve rahîm

.Allah adiyle

Tenzîh eder Allah' ne varsa gklerde ve ne varsa yeryüzünde ve odur üstün, hüküm -١
.ve hikmet sâhibi

yle bir mâbuttur ki kitap ehlinden kâfir olanlar, ilk defa toplanmalar içinض -٢
ülkelerinden çkard; siz, onlarn çkacaklarn hiç sanmazdnz, onlar da üphesiz ki kaleleri, kendilerini Allah'tan korur sanrlard. Derken Allah, onlarn hesaplamadklar yerden gelip çatt da yüreklerine deh etli bir korku dü ürdü, evlerini, kendi elleriyle ve inananlarn elleriyle ykmadalar, artk ibret aln ey can gzü açk olanlar.

Ve eer Allah, onlara sürgünü takdîr etmemi olsayd elbette onlar dünyâda- ٣
.azaplandrrd; ve onlara, âhirette de ate le azap var

Bu da, onlarn, üphe yok ki Allah'a ve Peygamberine kar gelmelerindendir ve kim -٤
.Allah'a kar gelirse bilsin ki artk Allah, pek çetin azâp eder

Güzelim hurmalardan kestikleriniz de, kesmeyip yle boy atm bir halde braktklarnz -٥
da Allah'n izniyledir gerçekten ve bu da, buyruktan çkanlar hor-hakir bir hâle getirmesi
.içindir

Ve Allah'n, onlarn mallarndan, Peygamberine verdii eyler için siz, gerçekten de ne -٦
deve sürdünüz, ne at oynattnz ve fakat Allah, peygamberlerini, diledii kimselerin
.üstüne atp üstün eder ve Allah'n, her eye gücü yeter

Allah'n, fethedilen kylerin mallarndan Peygamberine verdii ganîmetler artk Allah'ndr -٧
ve Peygamberin ve yaknlarn ve yetimlerin ve yoksullarn ve yolda kalm larn; bu da, o maln, sizin içinizdeki zenginlerin ellerinde devreden bir mal, bir sermâye olmamas içindir ve Peygamber, size ne verirse aln onu ve neden vazgeçmenizi emrederse
.vazgeçin ondan ve çekinin Allah'tan; üphe yok ki Allah'n azâb çetindir

O mallar, yurtlarndan gçenlerin yoksullarna âittir; onlar, ülkelerinden çkarlm lar, -٨
mallarndan ayrlm lar, Allah'tan ancak bir

lütuf ve râzlk dileyegelmi lerdir ve Allah'a ve Peygamberine yardm etmi lerdir; on-
.lardr gerçeklerin ta kendileri

Ve onlarn gçmesinden nce yurtlarn hazrlayp orasn bir îman kona haline getirenlere -۹
ve yurtlarna gçenleri sevenlere ve onlara verilen eylere kar gnüllerinde bir ihtiyaç, bir
istek duymayanlara ve ihtiyaçlar bile olsa onlar kendilerinden üstün tutanlara gelince:
Ve kim, nefsinin hrsndan, kskançlk ve nekesliinden geçerse gerçekten de o çe it
.kimselerdir kurtulanlarn, muratlarna erenlerin ta kendileri

Ve onlardan sonra gelenler de Rabbimiz derler, suçlarmz rt bizim ve bizden nce -۱۰
inanan karde lerimize ve inananlara kar gnlümüze bir kin, bir haset verme; Rabbimiz,
.üphe yok ki sen esirgeyicisin, rahîmsin

Bakmaz msn münâfk olanlara, kitap ehlinden kâfir olan karde lerine, andolsun ki -۱۱
derler, siz yurdunuzdan çkarlrsanz biz de mutlaka sizinle berâber çkarz ve aleyhinizde
itâat etmeyiz hiç kimseye ebedîyen ve eer sizinle sava rlarsa elbette size yardm ederiz
.ve Allah, tanklk eder ki onlar, üphe yok, yalanclardr elbet

Ve andolsun ki çkarlrlarsa yurtlarndan onlarla berâber çkmazlar ve andolsun ki -۱۲
sava lrsa onlarla, yardm etmezler onlara ve andolsun ki yardm etseler bile artlarn
.dnüp kaçarlar mutlaka, sonra da onlara hiçbir kimse yardm etmez

Mutlaka gnüllerinde, Allah'tan ziyâde sizin korkunuz vardr, bu da, üphe yok ki -۱۳
.anlamayan bir topluluk olmalarndandr

Onlarn, hepsi birden sizinle sava mazlar, ancak müstahkem yerlerde, yahut da -۱۴
surlarn ardnda çarp rlar; onlarn gücü kuvveti, aralarnda çetindir, onlar bir topluluk
.sanrsn ama gnülleri danktr, ayr-ayrdr; bu da akl etmez bir topluluk olmalarndandr

Onlar, kendilerinden az nce gelip de yaptklar i in vebâlini tatm olanlara benzerler -۱۵
.ve onlara elemli bir azap var

,eytan gibiق -۱۶

hani insana, kâfir ol der de insan kâfir oldu muydu, üphe yok ki der, ben senden .tamâmyla uzağm, üphe yok ki ben, âlemlerin Rabbi Allah'tan korkarm

۱۷ - üphe yok ki ikisi de, ebedî kalmak üzere ate eق :Derken ikisinin de sonlar u olur .girerler ve budur zulmedenlerin cezâs

۱۸ - Ey inananlar, saknn Allah'tan ve herkes, yarn için ne hazrlad, ona baksn ve çekinin .Allah'tan; üphe yok ki Allah, ne yapyorsanz hepsinden haberdar

۱۹ - Ve o ki ilere benzemeyin ki Allah' unutmu lar da o da, kendilerini unutturmu tur .onlara; onlardr, buyruktan çkanlarn ta kendileri

۲۰ - Bir değildir cehennem ehli ve cennet ehli; cennet ehlidir kurtulup üst olanlarn, .kutluluğa erip muratlarn bulanlarn ta kendileri

۲۱ - Bu Kur'ân', bir dağn üstüne indirseydik elbette grürdün ki dağ, Allah korkusundan eğilip .çatlam paramparça olmu ve i te insanlara bu rnekleri, dü ünsünler diye getirmedeyiz

۲۲ - O, bir Allah'tr ki yoktur ondan ba ka tapacak; gizliyi de bilir, grüneni de, odur .rahman ve rahîm

۲۳ - O, bir Allah'tr ki yoktur ondan ba ka tapacak; her eye sâhiptir, ayplardan ve noksanlardan ardr, kullarn esenliğe erdirir ve kendi esendir, kullarna zulmetmez ve onlar emniyete ula trr, her eyi grüp gzetir, üstündür, saltanatnda mutlaktr ve iradesini geçirir de snklar onarr ve eksikleri tamamlar, ululuk ssdr ve ulu sfatlara lâyktr; .münezzehtir, yücedir Allah, irk ko anlarn irk ko tuklar eylerden

۲۴ - O Allah, yaratandr, vâredip olgunla trandr, sûret verendir, onundur bütün güzel adlar; tenzîh eder onu ne varsa gklerde ve ne varsa yeryüzünde ve odur üstün, .hüküm ve hikmet sâhibi

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

۱. Göylərdə və yerdə nə varsa, (hamısı) Allahı təqdis edib

!şə'ninə tə'riflər deyər. O, yenilməz qüvvət sahibi, hikmət sahibidir

Kitab əhlindən kafir olanları (Mədinə ətrafında yaşayıb Muhəmməd əleyhissəlamın .٢ peyğəmbərliyini inkar edən Bəni Nəzir qəbiləsini) ilk dəfə (bir yerə) toplayıb öz yurdundan çıxardan (Şama sürgün edən) Odur. (Ey mö'minlər!) Siz onların (öz yurdundan) çıxacaqlarını güman etmirdiniz. Onlar isə öz qalalarının onları Allahdan (Allahın əzabından) qoruyacağını zənn edirdilər. Amma Allah (Allahın əzabı) onlara gözləmədikləri yerdən gəlib ürəklərinə qorxu saldı. Belə ki, onlar evlərini həm öz əlləri, həm də mö'minlərin əlləri ilə uçurdub dağıdırdılar. Ey bəsirət sahibləri! (Bəni Nəzir !qəbiləsinin başına gələnlərdən) ibrət alın

Əgər Allah onlara (yurdlarından çıxardılıb) sürgün olunmağı hökm etməsəydi, onları .٣ dünyada mütləq (başqa bir) əzaba düçar edərdi. Axirətdə isə onları cəhənnəm əzabı !gözləyir

Bu onların Allaha və Onun Peyğəmbərinə asi olmalarına görədir. Kim Allaha asi olsa .۴ !(bilsin ki), Allahın cəzası çox şiddətlidir

Ey mö'minlər! Sizin kafirlərə məxsus olan) hər hansı bir xurma ağacını kəsməyiniz,) .۵ yaxud (toxunmayıb) onu kökü üstündə salamat qoymağınız Allahın iznilədir. Və bu .(Allahın öz Rəbbinə asi olan) fasiqləri rüsvay etməsi üçündür

Ey mö'minlər!) Allahın onların (Bəni Nəzər qəbiləsinin) mallarından ?z Peyğəmbərinə) .۶ verdiyi qənimət üçün siz onların üstünə nə at, nə də dəvə sürdünüz. Lakin Allah ?z !peyğəmbərini istədiyi kimsələr üzərində hakim edər. Allah hər şeyə qadirdir

Allah ?z Peyğəmbərinə (fəth olunmuş) məmləkətlərin əhalisindən (dinc yolla) verdiyi .٧ qənimət Allaha, Peyğəmbərə, (Muhəmməd əleyhissəlama yaxın olan) qohum-əqrabaya, yetimlərə, yoxsullara və (pulu qurtarıb yolda qalan) müsafirə (yolçulara) məxsusdur. Bu ona görədir ki, (həmin mal-dövlət) içərinizdəki zənginlər arasında əldən-ələ dolaşan bir sərvət olmasın (ondan yoxsullar da faydalansın). Peyğəmbər sizə nə

verirsə, onu götürün; nəyi qadağan edirsə, ondan əl çəkin. Allahdan qorxun. .Həqiqətən, Allahın cəzası çox şiddətlidir

Bu qənimət) yurdlarından qovulub çıxardılmış, Allahdan mərhəmət və riza diləyən,) .٨
Allaha və Onun Peyğəmbərinə kömək edən yoxsul mühacirlərə məxsusdur. Onlar !(imanlarında, sözlərində və işlərində) doğru olan kimsələrdir

Onlardan (mühacirlərdən) əvvəl (Mədinədə) yurd salmış və (Muhəmməd . ٩
əleyhissəlama qəlbən) iman gətirirmiş kimsələr (ənsar) öz yanlarına (şəhərlərinə) mühacirət edənləri sevər, onlara verilən qənimətə görə ürəklərində həsəd (qəzəb) duymaz, özləri ehtiyac içində olsalar belə, onları özlərindən üstün tutarlar. (Allah tərəfindən) nəfsinin xəsisliyindən (tamahından) qorunub saxlanılan kimsələr – məhz !onlar nicat tapıb səadətə (Cənnətə) qovuşanlardır

Onlardan (mühacirlərdən və ənsarlardan) sonra gələnlər belə deyirlər: "Ey . ١٠
Rəbbimiz! Bizi və bizdən əvvəlki iman gətirmiş (din) qardaşlarımızı bağışla. Bizim qəlblərimizdə iman gətirənlərə qarşı kinə (həsədə) yer vermə. Ey Rəbbimiz! Sən, "!həqiqətən, şəfqətlisən, mərhəmətlisən

Ya Peyğəmbər) Məgər kitab əhlindən kafir olan qardaşlarına: "Əgər (siz öz) .١١
yurdunuzdan) çıxarılsanız, biz də sizinlə birlikdə mütləq (yurdumuzdan) çıxacaq, sizin əleyhinizə heç vaxt heç kəsə qoşulub tabe olmayacağıq. Əgər (mö'minlər) sizinlə vuruşsalar, şübhəsiz ki, sizə yardım edəcəyik!" – deyən münafiqləri görmədinmi? Allah !onların xalis yalançı olduğuna şahiddir

And olsun ki, əgər onlar (Bəni Nəzər qəbiləsi) yurdlarından çıxarılsalar, (münafiqlər) .١٢
onlarla birlikdə (öz yurdlarından) çıxmazlar. Əgər (mö'minlər) onlarla vuruşsalar, (münafiqlər) onlara (yəhudilərə) kömək etməzlər. Yox, əgər (münafiqlər) onlara yardım etmiş olsalar, (özləri məğlubiyyətə uğrayaraq) arxa çevirib qaçar, sonra da !onlara (Bəni Nəzir qəbiləsinə) heç bir kömək olunmaz

Ey mö'minlər!) Onların (münafiqlərlə yəhudilərin) ürəklərinə qorxu salan Allahdan) .١٣
çox sizsiniz. Bu isə onların (Allahın əzəmət və heybətini) anlamaz bir qövm olduqlarına .görədir

Onlar (münafiqlərlə yəhudilər) hamılıqla sizə qarşı ancaq möhkəm şəhərlərdə . ۱۴
(kəndlərdə), yaxud divar arxasında (qala içərisində) olarkən döyüşərlər (başqa
şəraitdə sizinlə vuruşmağa cür'ət etməzlər). Onların öz aralarındakı vuruşmaları (və
düşmənçilikləri) isə çox güclüdür. (Ya Peyğəmbər!) Sən onların əlbir olduqlarını güman
edirsən, lakin onların qəlbləri dağınıqdır. Bunun səbəbi onların ağılsız bir qövm
.olmalarıdır

Onlar özlərindən bir az əvvəl əməllərinin cəzasını (dünyada) dadmış kimsələrə . ۱۵
(Bədrdə məğlub olmuş Məkkə müşriklərinə) bənzəyirlər. Onları (axirətdə) şiddətli bir
.əzab gözləyir

Münafiqlər Bəni Nəzir yəhudilərini aldatması) Şeytana (Şeytanın insanı) .۱۶
aldatmasına) bənzəyir. O, insana: "Kafir ol !" - deyər. (İnsan) kafir olan kimi (Şeytan
onu qoyub qaçaraq): "Mənim səninlə heç bir əlaqəm yoxdur. Mən aləmlərin Rəbbi olan
.Allahdan qorxuram!" - deyər

Onların hər ikisinin (Şeytanla onun aldatdığı adamın, eləcə də münafiqlərlə Bəni . ۱۷
Nəzir qəbiləsinin) aqibəti cəhənnəm odu içində həmişəlik qalmaqdır. Zalımların
!(kafirlərin) cəzası budur

Ey iman gətirənlər! Allahdan qorxun! Hər kəs sabah üçün nə etdiyinə (axirət üçün . ۱۸
özünə nə hazırladığına) nəzər salsın. Allahdan qorxun. Həqiqətən, Allah etdiklərinizdən
!xəbərdardır

Allahı unutduları üçün Allahın da onları özlərinə unutdurduğu (xeyirlərini başa . ۱۹
!düşməyən) kimsələrə bənzəməyin! Onlar (Allahın itaətindən çıxmış) fasiqlərdir

Cəhənnəm əhli ilə cənnət əhli eyni ola bilməz. Cənnət əhli nicat tapıb (əbədi) . ۲۰
!səadətə qovuşanlardır

Ya Peyğəmbər!) Əgər Biz bu Qur'anı bir dağa nazil etsəydik, sən onun Allahın) .۲۱
qorxusundan (kiçildiyini) parça-parça olduğunu görərdin (halbuki ağıl və ruh sahibi
olan insan onun öyüd-nəsihətlərindən ibrət almır). Biz bu misalları insanlar üçün çəkirik
.ki, bəlkə, düşünələr

O ?zündən başqa heç bir tanrı olmayan, gizlini də, aşkarı da bilən Allahdır. O . ٢٢
!rəhmlidir, mərhəmətlidir

Allah dünyada bütün bəndələrinə rəhm edən Rəhman, axirətdə isə yalnız mö'minləri)
(!bağışlayan Rəhimdir

O ?zündən başqa heç bir tanrı (mə'bud) olmayan, (bütün məxluqatın) ixtiyar sahibi, .٢٣
müqəddəs (pak) olan, (bəndələrinə) salamatlıq, əmin-amanlıq bəxş edən, (hər şeydən)
göz-qulaq olub (onu) qoruyan, yenilməz qüdrət (qüvvət) sahibi, (hamını istədiyi hər
hansı bir şeyə) məcbur etməyə qadir olan, (hər şeydən) böyük (hər şeyin fövqündə)
.olan Allahdır. Allah (müşriklərin) Ona qoşduqlarından (şəriklərdən) ucadır

O, (hər şeyi) yaradan, yoxdan var edən, (hər şeyə) surət verən Allahdır. Ən gözəl .٢٤
adlar (əsmayi-hüsna) ancaq Ona məxsusdur. Göylərdə və yerdə nə varsa (hamısı)
!Onu təqdis edib şə'ninə tə'riflər deyər. O, yenilməz qüvvət sahibi, hikmət sahibidir

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو بڑا مہربان نہایت رحم والا ہے

۱. جو چیزیں آسمانوں میں ہیں اور جو چیزیں زمین میں ہیں (سب) خدا کی تسبیح کرتی ہیں۔ اور وہ غالب حکمت والا ہے۔

۲. وہی تو ہے جس نے کفار اہل کتاب کو حشر اول کے وقت ان کے گھروں سے نکال دیا۔ تمہارے خیال میں بھی نہ تھا کہ وہ نکل جائیں گے اور وہ لوگ یہ سمجھے ہوئے تھے کہ ان کے قلعے ان کو خدا (کے عذاب) سے بچا لیں گے۔ مگر خدا نے ان کو وہاں سے آ لیا جہاں سے ان کو گمان بھی نہ تھا اور ان کے دلوں میں دہشت ڈال دی کہ اپنے گھروں کو خود اپنے ہاتھوں اور مومنوں کے ہاتھوں سے اُجاڑنے لگے تو اے (بصیرت کی) آنکھیں رکھنے والو عبرت پکڑو

۳. اور اگر خدا نے ان کے بارے میں جلاوطن کرنا نہ لکھ

رکھا ہوتا تو ان کو دنیا میں بھی عذاب دے دیتا اور آخرت میں تو ان کے لئے آگ کا عذاب (تیار) ہے۔

۴. یہ اس لئے کہ انہوں نے خدا اور اس کے رسول کی مخالفت کی۔ اور جو شخص خدا کی مخالفت کرے تو خدا سخت عذاب دینے والا ہے۔

۵. (مومنو) کھجور کے جو درخت تم نے کاٹ ڈالے یا ان کو اپنی جڑوں پر کھڑا رہنے دیا سو خدا کے حکم سے تھا اور مقصود یہ تھا کہ وہ نافرمانوں کو رسوا کرے

۶. اور جو (مال) خدا نے اپنے پیغمبر کو ان لوگوں سے (بغیر لڑائی بھڑائی کے) دلوایا ہے اس میں تمہارا کچھ حق نہیں کیونکہ اس کے لئے نہ تم نے گھوڑے دوڑائے نہ اونٹ لیکن خدا اپنے پیغمبروں کو جن پر چاہتا ہے مسلط کردیتا ہے۔ اور خدا ہر چیز پر قادر ہے۔

۷. جو مال خدا نے اپنے پیغمبر کو دیہات والوں سے دلوایا ہے وہ خدا کے اور پیغمبر کے اور (پیغمبر کے) قرابت والوں کے اور یتیموں کے اور حاجتمندوں کے اور مسافروں کے لئے ہے۔ تاکہ جو لوگ تم میں دولت مند ہیں ان ہی کے ہاتھوں میں نہ پھرتا رہے۔ سو جو چیز تم کو پیغمبر دیں وہ لے لو۔ اور جس سے منع کریں (اس سے) باز رہو۔ اور خدا سے ڈرتے رہو۔ بیشك خدا سخت عذاب دینے والا ہے۔

۸. (اور) ان مفلسان تارك الوطن کے لئے بھی جو اپنے گھروں اور مالوں سے خارج (اور جدا) کر دیئے گئے ہیں (اور) خدا کے فضل اور اس کی خوشنودی کے

طلبگار اور خدا اور اس کے پیغمبر کے مددگار ہیں۔ یہی لوگ سچے (ایماندار) ہیں

۹. اور (ان لوگوں کے لئے بھی) جو مہاجرین سے پہلے (ہجرت کے) گھر (یعنی مدینے) میں مقیم اور ایمان میں (مستقل) رہے (اور) جو لوگ ہجرت کرکے ان کے پاس آتے ہیں ان سے محبت کرتے ہیں اور جو کچھ ان کو ملا۔ اس سے اپنے دل میں کچھ خواہش (اور خلش) نہیں پاتے اور ان کو اپنی جانوں سے مقدم رکھتے ہیں خواہ ان کو خود احتیاج ہی ہو۔ اور جو شخص حرص نفس سے بچا لیا گیا تو ایسے لوگ مراد پانے والے ہیں

۱۰. اور (ان کے لئے بھی) جو ان (مہاجرین) کے بعد آئے (اور) دعا کرتے ہیں کہ اے پروردگار ہمارے اور ہمارے بھائیوں کے جو ہم سے پہلے ایمان لائے ہیں گناہ معاف فرما اور مومنوں کی طرف سے ہمارے دل میں کینہ (وحسد) نہ پیدا ہونے دے۔ اے ہمارے پروردگار تو بڑا شفقت کرنے والا مہربان ہے۔

۱۱. کیا تم نے ان منافقوں کو نہیں دیکھا جو اپنے کافر بھائیوں سے جو اہل کتاب ہیں کہا کرتے ہیں کہ اگر تم جلا وطن کئے گئے تو ہم بھی تمہارے ساتھ نکل چلیں گے اور تمہارے بارے میں کبھی کسی کا کہا نہ مانیں گے۔ اور اگر تم سے جنگ ہوئی تو تمہاری مدد کریں گے۔ مگر خدا ظاہر کئے دیتا ہے کہ یہ جھوٹے ہیں

۱۲. اگر وہ نکالے گئے تو یہ ان کے ساتھ نہیں نکلیں گے۔ اور اگر ان سے جنگ ہوئی تو ان کی مدد نہیں کریں گے۔ اگر

مدد کری□ گ□ تو پی□□ پ□یر کر ب□اگ جائی□ گ□□ پ□ر ان کو (ک□ی□ س□ ب□ی) مدد ن□ مل□ گی

۱۳. (مسلمانو!) تم□اری □یبت ان لوگو□ ک□ دلو□ می□ خدا س□ ب□ی ب□□ کر □□□ ی□ اس لئ□ ک□ ی□ سمج□ ن□ی□ رک□ت□

۱۴. ی□ سب جمع □و کر ب□ی تم س□ (بالمواج□□) ن□ی□ ل□ سکی□ گ□ مگر بستیو□ ک□ قلعو□ می□ (پنا□ ل□ کر) یا دیوارو□ کی او□ می□ (مستور □و کر) ان کا آپس می□ ب□ا رعب □□□ تم شاید خیال کرت□ □و ک□ ی□ اک□□□ (اور ایک جان) □ی□ مگر ان ک□ دل پ□□□ □وئ□ □ی□ ی□ اس لئ□ ک□ ی□ بیعقل لوگ □ی□

۱۵. ان کا حال ان لوگو□ کا سا □□ جو ان س□ کچ□ □ی پیشتر اپن□ کامو□ کی سزا کا مز□ چک□ چک□ □ی□□ اور (اب□ی) ان ک□ لئ□ دک□ دین□ والا عذاب (تیار) □□

۱۶. منافقو□ کی) مثال شیطان کی سی □□ ک□ انسان س□ ک□تا ر□ا ک□ کافر □وجا□ جب و□ کافر □وگیا تو ک□ن□ لگا ک□ مج□□ تج□ س□ کچ□ سروکار ن□ی□□ مج□ کو خدائ□ رب العالمین س□ □ر لگتا □□

۱۷. تو دونو□ کا انجام ی□ □وا ک□ دونو□ دوزخ می□ (داخل □وئ□) □میش□ اس می□ ر□ی□ گ□□ اور بیانصافو□ کی ی□ی سزا □□

۱۸. ا□ ایمان والو□! خدا س□ □رت□ ر□و اور □ر شخص کو دیک□نا چا□یئ□ ک□ اس ن□ کل (یعنی فردائ□ قیامت) ک□ لئ□ کیا (سامان) ب□یجا □□ اور (□م پ□ر ک□ت□ □ی□ ک□) خدا س□ □رت□ ر□و بیشک خدا تم□ار□ سب اعمال س□ خبردار □□

۱۹. اور ان لوگو□ جیس□

نہ ہونا جنہوں نے خدا کو بھلا دیا تو خدا نے انہیں ایسا کردیا کہ خود اپنے تئیں بھول گئے۔ یہ بدکردار لوگ ہیں

۲۰. اہل دوزخ اور اہل بہشت برابر نہیں۔ اہل بہشت تو کامیابی حاصل کرنے والے ہیں

۲۱. اگر ہم یہ قرآن کسی پہاڑ پر نازل کرتے تو تم اس کو دیکھتے کہ خدا کے خوف سے دبا اور پھٹا جاتا ہے۔ اور یہ باتیں ہم لوگوں کے لئے بیان کرتے ہیں تاکہ وہ فکر کریں

۲۲. وہی خدا ہے جس کے سوا کوئی معبود نہیں۔ پوشیدہ اور ظاہر کا جاننے والا ہے وہ بڑا مہربان نہایت رحم والا ہے

۲۳. وہی خدا ہے جس کے سوا کوئی عبادت کے لائق نہیں۔ بادشاہ (حقیقی) پاک ذات (ہر عیب سے) سلامتی امن دینے والا نگہبان غالب زبردست بڑائی والا۔ خدا ان لوگوں کے شریک مقرر کرنے سے پاک ہے

۲۴. وہی خدا (تمام مخلوقات کا) خالق۔ ایجاد واختراع کرنے والا صورتیں بنانے والا اس کے سب اچھے سے اچھے نام ہیں۔ جتنی چیزیں آسمانوں اور زمین میں ہیں سب اس کی تسبیح کرتی ہیں اور وہ غالب حکمت والا ہے

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

ترجمه کردی

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

ترجمه اندونزی

Dan orang- orang yang telah menempati Kota Madinah dan telah beriman (Ansar)

sebelum (kedatangan) mereka (Muhajirin) , mereka mencintai orang yang berhijrah kepada mereka. Dan mereka tiada menaruh keinginan dalam hati mereka terhadap apa- apa yang diberikan kepada mereka (orang Muhajirin) ; dan mereka mengutamakan (orang- orang Muhajirin) , atas diri mereka sendiri. Sekalipun mereka memerlukan (apa yang mereka berikan itu) . Dan siapa yang dipelihara dari kekikiran
(dirinya, mereka itulah orang- orang yang beruntung. (٩

Dan orang- orang yang datang sesudah mereka (Muhajirin dan Ansar) , mereka berdoa:" Ya Tuhan kami, beri ampunlah kami dan saudara- saudara kami yang telah beriman lebih dahulu dari kami, dan janganlah Engkau membiarkan kedengkian dalam hati kami terhadap orang- orang yang beriman; Ya Tuhan kami, sesungguhnya
(Engkau Maha Penyantun lagi Maha Penyayang". (١٠

Apakah kamu tiada memperhatikan orang- orang munafik yang berkata kepada saudara- saudara mereka yang kafir di antara ahli Kitab:" Sesungguhnya jika kamu diusir niscaya kami pun akan keluar bersama kamu; dan kami selama- lamanya tidak akan patuh kepada siapa pun untuk (menyusahkan) kamu, dan jika kamu diperangi pasti kami akan membantu kamu". Dan Allah menyaksikan, bahwa sesungguhnya
(mereka benar- benar pendusta. (١١) (٢

Sesungguhnya jika mereka diusir, orang- orang munafik itu tiada akan keluar bersama mereka, dan

sesungguhnya jika mereka diperangi; niscaya mereka tiada akan menolongnya; sesungguhnya jika mereka menolongnya niscaya mereka akan berpaling lari ke (belakang, kemudian mereka tiada akan mendapat pertolongan. (۱۲) (۳

Sesungguhnya kamu dalam hati mereka lebih ditakuti daripada Allah. Yang demikian (itu karena mereka adalah kaum yang tiada mengerti. (۱۳) (۴

Mereka tiada akan memerangi kamu dalam keadaan bersatu padu, kecuali dalam kampung- kampung yang berbenteng atau di balik tembok. Permusuhan antara sesama mereka adalah sangat hebat. Kamu kira mereka itu bersatu sedang hati mereka berpecah belah. Yang demikian itu karena sesungguhnya mereka adalah (kaum yang tiada mengerti. (۱۴) (۵

Mereka adalah) seperti orang- orang Yahudi yang belum lama sebelum mereka telah) merasai akibat buruk dari perbuatan mereka dan bagi mereka azab yang pedih. (۱۵) ((۶

Bujukan orang- orang munafik itu adalah) seperti (bujukan) setan ketika dia berkata) kepada manusia:" Kafirlah kamu", maka tatkala manusia itu telah kafir ia berkata:" Sesungguhnya aku berlepas diri dari kamu karena sesungguhnya aku takut kepada (Allah Tuhan semesta alam". (۱۶) (۷

Maka adalah kesudahan keduanya, bahwa sesungguhnya keduanya (masuk) ke dalam neraka, mereka kekal di dalamnya. Demikianlah balasan orang- orang yang (lalim. (۱۷) (۸

Hai orang- orang yang beriman, bertakwalah kepada Allah dan hendaklah setiap diri memperhatikan apa yang telah diperbuatnya untuk hari esok (akhirat) , dan bertakwalah kepada Allah, sesungguhnya Allah Maha Mengetahui apa yang kamu (kerjakan. (۱۸) (۹

Dan janganlah kamu seperti orang- orang yang lupa kepada Allah, lalu Allah menjadikan mereka lupa kepada diri mereka sendiri. Mereka itulah orang- orang (yang fasik.(۱۹) (۱۰

dengan penghuni- penghuni surga; penghuni- penghuni surga itulah orang- orang (yang beruntung.(٢٠) (١١

Kalau sekiranya Kami menurunkan Al Quran ini kepada sebuah gunung, pasti kamu akan melihatnya tunduk terpecah belah disebabkan takut kepada Allah. Dan perumpamaan- perumpamaan itu Kami buat untuk manusia supaya mereka berpikir. ((٢١) (١٢

Dia-lah Allah Yang tiada Tuhan (yang berhak disembah) selain Dia, Yang Mengetahui yang gaib dan yang nyata, Dia- lah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (٢٢) ((١٣

Dia-lah Allah Yang tiada Tuhan (yang berhak disembah) selain Dia, Raja, Yang Maha Suci, Yang Maha Sejahtera, Yang Mengaruniakan keamanan, Yang Maha Memelihara, Yang Maha Perkasa, Yang Maha Kuasa, Yang Memiliki segala (keagungan, Maha Suci, Allah dari apa yang mereka persekutukan.(٢٣) (١٤

Dia-lah Allah Yang Menciptakan, Yang Mengadakan, Yang Membentuk Rupa, Yang Mempunyai Nama- Nama Yang Paling baik. Bertasbih kepada- Nya apa yang ada di (langit dan di bumi. Dan Dia- lah Yang Maha Perkasa lagi Maha Bijaksana.(٢٤) (١٥

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (١۶

Hai orang- orang yang beriman, janganlah kamu mengambil musuh- Ku dan musuhmu menjadi teman- teman setia yang kamu sampaikan kepada mereka (berita- berita Muhammad) , karena rasa kasih sayang; padahal sesungguhnya mereka telah ingkar kepada kebenaran yang datang kepadamu, mereka mengusir Rasul dan (mengusir) kamu karena kamu beriman kepada Allah, Tuhanmu. Jika kamu benar- benar keluar untuk berjihad pada jalan- Ku dan mencari keridaan- Ku (janganlah kamu berbuat demikian). Kamu memberitahukan secara rahasia (berita- berita Muhammad) kepada mereka, karena rasa kasih sayang. Aku lebih mengetahui apa yang kamu sembunyikan dan apa yang

kamu nyatakan. Dan barang siapa di antara kamu yang melakukannya, maka (sesungguhnya dia telah tersesat dari jalan yang lurus.(١) (١٧

Jika mereka menangkap kamu, niscaya mereka bertindak sebagai musuh bagimu dan melepaskan tangan dan lidah mereka kepadamu dengan menyakiti (mu); dan (mereka ingin supaya kamu (kembali) kafir.(٢) (١٨

Karib kerabat dan anak- anakmu sekali- kali tiada bermanfaat bagimu pada hari Kiamat. Dia akan memisahkan antara kamu. Dan Allah Maha Melihat apa yang kamu (kerjakan.(٣) (١٩

Sesungguhnya telah ada suri teladan yang baik bagimu pada Ibrahim dan orang- orang yang bersama dengan dia; ketika mereka berkata kepada kaum mereka:" Sesungguhnya kami berlepas diri dari kamu dan dari apa yang kamu sembah selain Allah, kami ingkari (kekafiran) mu dan telah nyata antara kami dan kamu permusuhan dan kebencian buat selama- lamanya sampai kamu beriman kepada Allah saja. Kecuali perkataan Ibrahim kepada bapaknya:" Sesungguhnya aku akan memohonkan ampunan bagi kamu dan aku tiada dapat menolak sesuatu pun dari kamu (siksaan) Allah". (Ibrahim berkata) :" Ya Tuhan kami, hanya kepada Engkaulah kami bertawakal dan hanya kepada Engkaulah kami bertobat dan hanya kepada (Engkaulah kami kembali, (٤) (٢٠

Ya Tuhan kami, janganlah Engkau jadikan kami (sasaran) fitnah bagi orang- orang kafir. Dan ampunilah kami ya Tuhan kami. Sesungguhnya Engkau, Engkaulah Yang (Maha Perkasa lagi Maha Bijaksana".(٥) (٢١

Sesungguhnya pada mereka itu (Ibrahim dan umatnya) ada teladan yang baik bagimu; (yaitu) bagi orang yang mengharap (pahala) Allah dan (keselamatan pada) Hari kemudian. Dan barang siapa yang berpaling, maka sesungguhnya Allah, Dia- lah (Yang Maha Kaya lagi terpuji. (٦) (٢٢

Mudah- mudahan

Allah menimbulkan kasih sayang antaramu dengan orang- orang yang kamu musuhi di antara mereka. Dan Allah adalah Maha Kuasa. Dan Allah Maha Pengampun lagi (Maha Penyayang.(٧) (٢٣

Allah tiada melarang kamu untuk berbuat baik dan berlaku adil terhadap orang-orang yang tiada memerangimu karena agama dan tidak (pula) mengusir kamu dari (negerimu. Sesungguhnya Allah menyukai orang- orang yang berlaku adil. (٨) (٢۴

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Segala yang ada di langit dan di bumi tetap mengucap tasbih kepada Allah; dan Dia (lah Yang Maha Kuasa, lagi Maha Bijaksana. (١

Dia lah yang telah mengeluarkan orang-orang kafir di antara Ahli Kitab - dari kampung halaman mereka pada julung-julung kali mereka berhimpun hendak memerangi Rasulullah. Kamu (wahai umat Islam) tidak menyangka bahawa mereka akan keluar (disebabkan bilangannya yang ramai dan pertahanannya yang kuat), dan mereka pula menyangka bahawa benteng-benteng mereka akan dapat menahan serta memberi perlindungan kepada mereka (dari azab) Allah. Maka Allah menimpakan (azabNya) kepada mereka dari arah yang tidak terlintas dalam fikiran mereka, serta dilemparkanNya perasaan cemas takut ke dalam hati mereka, (lalu) mereka membinasakan rumah-rumah mereka dengan tangan mereka sendiri (dari dalam) sambil tangan orang-orang yang beriman (yang mengepung mereka berbuat demikian dari luar). Maka insaflah dan ambilah pelajaran (dari peristiwa itu) wahai (orang-orang yang berakal fikiran serta celik mata hatinya. (٢

Dan kalaulah tidak kerana Allah telah menetapkan pengusiran (yang demikian buruknya) terhadap mereka, tentulah Ia akan menyeksa mereka di dunia; dan (mereka pula akan beroleh azab seksa neraka pada hari akhirat kelak. (٣

Mereka ditimpakan azab) yang)

demikian, kerana mereka mereka menentang (perintah) Allah dan RasulNya. Dan (ingatlah), sesiapa yang menentang (perintah) Allah, maka sesungguhnya Allah (amatlah berat azab seksaNya. (۴

Mana-mana jua pohon kurma (kepunyaan musuh) yang kamu tebang atau kamu biarkan tegak berdiri seperti keadaannya yang asal, maka yang demikian adalah dengan izin Allah (kerana Ia hendak memberi kemenangan kepada orang-orang mukmin), dan kerana Ia hendak menimpakan kehinaan kepada orang-orang yang (fasik. (۵

Dan apajua yang Allah kurniakan kepada RasulNya dari peninggalan harta benda mereka (yang telah diusir itu, maka kamu tidak berhak mendapatnya), kerana kamu tidak memecut seekor kuda pun dan tidak menunggang seekor unta pun (untuk berperang mengalahkan mereka); tetapi Allah memberikan kekuasaan kepada Rasul-rasulNya mengalahkan sesiapa yang dikehendakiNya (dengan tidak payah (berperang); dan Allah Maha Kuasa atas tiap-tiap sesuatu. (۶

Apa yang Allah kurniakan kepada RasulNya (Muhammad) dari harta penduduk negeri, bandar atau desa dengan tidak berperang, maka adalah ia tertentu bagi Allah, dan bagi Rasulullah, dan bagi kaum kerabat (Rasulullah), dan anak-anak yatim, dan orang-orang miskin, serta orang-orang musafir (yang keputusan). (Ketetapan yang demikian) supaya harta itu tidak hanya beredar di antara orang-orang kaya dari kalangan kamu. Dan apa jua perintah yang dibawa oleh Rasulullah (s.a.w) kepada kamu maka terimalah serta amalkan, dan apa jua yang dilarangNya kamu melakukannya maka patuhilah laranganNya. Dan bertaqwalah kamu kepada Allah; sesungguhnya Allah amatlah berat azab seksaNya (bagi orang-orang yang (melanggar perintahNya). (۷

Pemberian itu hendaklah diuntukkan) kepada orang-orang fakir yang berhijrah, yang) telah diusir keluar dari kampung halamannya dan harta bendanya (kerana berpegang teguh kepada ajaran Islam), untuk mencari

limpah kurnia dari Allah dan keredaanNya, serta menolong (ugama) Allah dan (RasulNya; mereka itulah orang-orang yang benar (imannya dan amalnya). (٨

Dan orang-orang (Ansar) yang mendiami negeri (Madinah) serta beriman sebelum mereka, mengasihi orang-orang yang berhijrah ke negeri mereka, dan tidak ada pula dalam hati mereka perasaan berhajatkan apa yang telah diberi kepada orang-orang yang berhijrah itu; dan mereka juga mengutamakan orang-orang yang berhijrah itu lebih daripada diri mereka sendiri, sekalipun mereka dalam keadaan kekurangan dan amat berhajat. Dan (ingatlah), sesiapa yang menjaga serta memelihara dirinya daripada dipengaruhi oleh tabiat bakhilnya, maka merekalah orang-orang yang (berjaya. (٩

Dan orang-orang (Islam) yang datang kemudian daripada mereka (berdoa dengan) berkata: "Wahai Tuhan Kami! Ampunkanlah dosa kami dan dosa saudara-saudara kami yang mendahului kami dalam iman, dan janganlah Engkau jadikan dalam hati perasaan hasad dengki dan dendam terhadap orang-orang yang beriman. Wahai Tuhan kami! Sesungguhnya Engkau Amat Melimpah Belas kasihan dan RahmatMu". ((١٠

Tidakkah engkau melihat dan merasa hairan (wahai Muhammad) terhadap sikap orang-orang munafik itu? Mereka tergamak berkata kepada saudara-saudara mereka yang kafir dari kalangan (kaum Yahudi) ahli Kitab: "Sesungguhnya, kalau kamu dihalau keluar sudah tentu kami akan keluar bersama-sama kamu, dan kami tidak akan tunduk taat kepada sesiapapun untuk menentang kamu selama-lamanya; dan kalau kamu diperangi, sudah tentu kami akan membela kamu!" Padahal Allah (mengetahui dan menyaksikan bahawa sebenarnya mereka adalah pendusta. (١١

Demi sesungguhnya! Jika orang-orang (Yahudi) itu dihalau keluar (dari Madinah), mereka (yang munafik) ini tidak akan keluar bersama-samanya; dan demi sesungguhnya, jika orang-orang (Yahudi) itu diperangi, mereka (yang munafik) ini ;tidak akan membelanya

dan demi sesungguhnya, jika ditakdirkan mereka membelanya sekalipun, sudah tentu mereka (semuanya - Yahudi dan munafik) akan melarikan diri; kemudian (mereka tidak akan mendapat pertolongan, - (١٢

Kerana) sesungguhnya kamu - dalam hati mereka, - sangat ditakuti lebih dari Allah;) yang demikian itu, kerana mereka ialah kaum yang tidak memgerti (akan kekuasaan (Allah dan kebesaranNya). (١٣

Orang-orang Yahudi dan orang-orang munafik) dengan keadaan bersatu padu) sekalipun, tidak berani memerangi kamu melainkan di kampung-kampung yang berbenteng kukuh, atau dari sebalik tembok. (Sebabnya): permusuhan di antara mereka sesama sendiri amatlah keras; engkau menyangka mereka bersatu padu, sedang hati mereka berpecah belah (disebabkan berlainan kepercayaan mereka). Yang demikian itu, kerana mereka adalah kaum yang tidak memahami (perkara yang (sebenarnya yang memberi kebaikan kepada mereka). (١۴

Keadaan kaum Yahudi itu) samalah seperti orang-orang (dari suku Yahudi) yang) terdahulu sedikit dari mereka, yang telah merasai akibat yang buruk (di dunia) dengan sebab bawaan kufur mereka; dan mereka pula akan beroleh azab seksa (yang tidak terperi sakitnya (pada hari akhirat kelak). (١۵

Sikap kaum munafik dengan kaum Yahudi) itu samalah seperti (sikap) Syaitan ketika) ia berkata kepada manusia: "Berlaku kufurlah engkau!" Setelah orang itu berlaku kufur (dan tetap terkena azab), berkatalah Syaitan kepadanya: "Sesungguhnya aku adalah berlepas diri daripadamu, kerana sebenarnya aku takut kepada Allah, Tuhan (yang menguasai seluruh alam!" (١۶

Maka kesudahan keduanya, bahawa mereka ditempatkan di dalam neraka, kekal mereka di dalamnya. Dan yang demikian itulah balasan makhluk-makhluk yang zalim. ((١٧

Wahai orang-orang yang beriman! Bertaqwalah kepada Allah (dengan mengerjakan suruhanNya dan meninggalkan laranganNya); dan hendaklah tiap-tiap diri melihat

dan memerhatikan apa yang ia telah sediakan (dari amal-amalnya) untuk hari esok (hari akhirat). Dan (sekali lagi diingatkan): Bertaqwalah kepada Allah, sesungguhnya (Allah Amat Meliputi PengetahuanNya akan segala yang kamu kerjakan. (١٨

Dan janganlah kamu menjadi seperti orang-orang yang telah melupakan (perintah-perintah) Allah, lalu Allah menjadikan mereka melupakan (amal-amal yang baik untuk (menyelamatkan) diri mereka. Mereka itulah orang-orang yang fasik - derhaka. (١٩

Tidaklah sama ahli neraka dan ahli Syurga; ahli Syurgalah orang-orang yang beroleh (kemenangan (mendapat segala yang diingini). (٢٠

Sekiranya Kami turunkan Al-Quran ini ke atas sebuah gunung, nescaya engkau melihat gunung itu khusyuk serta pecah belah kerana takut kepada Allah. Dan (ingatlah), misal-misal perbandingan ini Kami kemukakan kepada umat manusia, (supaya mereka memikirkannya. (٢١

Dia lah Allah, yang tidak ada Tuhan melainkan Dia; Yang Mengetahui perkara yang (ghaib dan yang nyata; Dia lah Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani. (٢٢

Dia lah Allah, yang tidak ada Tuhan melainkan Dia; Yang Menguasai (sekalian alam); Yang Maha Suci; Yang Maha Selamat Sejahtera (dari segala kekurangan); Yang Maha Melimpahkan Keamanan; Yang Maha Pengawal serta Pengawas; Yang Maha Kuasa; Yang Maha Kuat (menundukkan segala-galanya); Yang Melengkapi segala (KebesaranNya. Maha Suci Allah dari segala yang mereka sekutukan denganNya. (٢٣

Dia lah Allah, Yang Menciptakan sekalian makhluk; Yang Mengadakan (dari tiada kepada ada); Yang Membentuk rupa (makhluk-makhlukNya menurut yang dikehendakiNya); bagiNyalah nama-nama yang sebaik-baiknya dan semulia-mulianya; bertasbih kepadaNya segala yang ada di langit dan di bumi; dan Dia lah (Yang tiada bandingNya, lagi Maha Bijaksana. (٢۴

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

Vinamtukuza Mwenyeezi .١

Mungu vilivyomo mbinguni na vilivyorno ardhini na yeye ni Mwenye nguvu, Mwenye .hekima

Yeye ndiye aliyewatoa waliokufuru miongoni mwa watu wa Kitabu katika nyumba .۲
zao wakati wa uhamisho wa kwanza, hamkudhani kuwa watatoka, nao walidhani kuwa ngome zao zitawalinda na Mwenyeezi Mungu, lakini Mwenyeezi Mungu akawafikia kwa mahala wasipopatazamia, na akatia woga katika nyoyo zao, wakazivunja nyumba zao kwa mikono yao na kwa mikono ya waumini, basi angalieni, .enyi wenye macho

Na lau kama Mwenyeezi Mungu asingeliwaandikia uhamisho angeliwaadhibu . ۳
.duniani, na katika Akhera watapata adhabu ya Moto

Hayo ni kwa sababu walimhalifu Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, na . ۴
atakayemhalifu Mwenyeezi Mungu basi kwa hakika Mwenyeezi Mungu ni Mkali wa .kuadhibu

Mtende wowote mlioukata au mliouacha umesimama katika mizizi yake, basi ni kwa .۵
.idhini ya Mwenyeezi Mungu, na kuwafedhehesha wavunjao Sharia

Na mali aliyoleta Mwenyeezi Mungu kwa Mtume wake kutoka kwao hamkuyaendea .۶
kwa farasi wala kwa ngamia, lakini Mwenyeezi Mungu huwapa mamlaka Mitume wake juu ya yeyote amtakaye, na Mwenyeezi Mungu ni Mwenye uwezo juu ya kila .kitu

Mali aliyoleta Mwenyeezi Mungu kwa Mtume wake kutoka kwa watu wa vijijini, ni .۷
kwa ajili ya Mwenyeezi Mungu na Mtume na jamaa (zake) na mayatima na masikini na msafiri, ili isiwe inayorudia baina ya matajiri wenu tu. Na anachokupeni Mtume basi pokeeni, na anachokukatazeni basi jiepusheni, na mcheni Mwenyeezi Mungu, kwa .hakika Mwenyeezi Mungu ni Mkali wa kuadhibu

na mali hayo) ni kwa mafukara walio hama ambao walifukuzwa katika nyumba zao) .۸
na mali zao wakitafuta fadhili za Mwenyeezi Mungu na radhi

.yake) na wakamsaidia Mwenyeezi Mungu na Mtume wake hao ndio wakweli)

Na (pia wapewe) wale waliofanya maskani (yao madina) na kushika imani kabla ya .٩
hao, wanawapenda waliohamia kwao, wala hawapati dhiki nyoyoni mwao kwa hayo
waliyopewa, na wanawapendelea kuliko nafsi zao ingawa wenyewe wana hali ndogo.
.Na aepushwaye na ubakhili wa nafsi yake, basi hao ndio wenye kufaulu

Na waliokuja baada yao wanasema: Mola wetu! tusamehe sisi na ndugu zetu .١٠
waliotutangulia katika imani wala usiweke mfundo katika nyoyo zetu kwa walioamini,
.Mola wetu! hakika wewe ni Mpole sana, Mwenye kurehemu

Je, huwaoni wale wanaofanya unafiki wanawaambia ndugu zao waliokufuru .١١
miongoni mwa watu wa Kitabu: Kama mkifukuzwa bila shaka nasi pia tutaondoka
pamoja nanyi, wala hatutamtii yeyote kabisa juu yenu, na kama mkipigwa vita lazima
.tutakusaidieni, na Mwenyeezi Mungu anashuhudia kuwa wao kwa hakika ni waongo

Kama wakifukuzwa hawatatoka pamoja nao, na kama wakipigwa hawatawasaidia,.١٢
.na kama wakiwasaidia lazima watakimbia, kisha hawatasaidiwa

Hakika nyinyi mnaogopwa zaidi katika nyoyo zao kuliko (wanavyo muogopa) .١٣
.Mwenyeezi Mungu, hayo ni kwa sababu wao ni watu wasiofahamu

Hawatapigana nanyi kwa umoja (wao) isipokuwa katika vijiji vilivyohifadhiwa, au .١٤
nyuma ya kuta, mapigano yao baina yao ni makali, utawadhani kuwa wako pamoja,
.kumbe nyoyo zao ni mbali mbali. Hayo ni kwa sababu wao ni watu wasio na akili

Hali yao ni) kama ya wale waliowatangulia hivi karibuni, walionja ubaya wa) .١٥
.mambo yao, nao watapata adhabu yenye kuumiza

Ni kama shetani anapomwambia mtu: Kufuru: Lakini anapokufuru, husema: Mimi si .١٦
pamoja nawe, hakika namuogopa Mwenyeezi Mungu, Mola wa

walimwengu.

۱۷. Basi mwisho wa wote wawili ukawa kwamba waingie Motoni kukaa milele humo, na hayo ndiyo malipo ya madhalimu.

۱۸. Enyi mlioamini! mcheni Mwenyeezi Mungu na mtu aangalie aliyoyatanguliza kwa ajili ya kesho, na mcheni Mwenyeezi Mungu, hakika Mwenyeezi Mungu anazo khabari za mnayoyatenda.

۱۹. Wala msiwe kama wale waliomsahau Mwenyeezi Mungu, kwa hiyo akawasahaulisha nafsi zao, hao ndio wavunjao Sharia.

۲۰. Hawawi sawa watu wa Motoni na watu wa Peponi, watu wa Peponi ndio wenye kufuzu.

۲۱. Lau kama tungeliiteremsha hii Qur'an juu ya mlima ungeliuona ukinyenyekea (na) kupasuka kwa sababu ya khofu ya Mwenyeezi Mungu na hiyo ni mifano tunawapigia watu ili wafikiri.

۲۲. Yeye ndiye Mwenyeezi Mungu ambaye hapana aabudiwaye isipokuwa Yeye tu, ajuaye yasiyoonekana na yanayoonekana, yeye ndiye Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu.

۲۳. Yeye ndiye Mwenyeezi Mungu ambaye hapana aabudiwaye isipokuwa Yeye tu, Mfalme, Mtakatifu, Mwenye salama, Mtoaji wa amani. Mwangaliaji. Mwenye nguvu, Jabbaari, Mkubwa, Mwenyeezi Mungu yu mbali na hao wanaomshirikisha.

۲۴. Yeye ndiye Mwenyeezi Mungu, Muumbaji, Mtengenezaji, Mfanyaji wa sura, Mwenye majina mazuri, kinamtukuza kilichomo mbinguni na ardhini. naye ni Mwenye nguvu, Mwenye hekima.

(۵۹) سوره حشر مدنی است و بیست و چهار آیه دارد (۲۴)

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۱۰] صفحه ی ۳۴۷

ترجمه آیات به نام خدای رحمان و رحیم،

آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گوید و او عزیز و حکیم است (۱).

او کسی است که برای اولین بار کافرانی از اهل کتاب را از دیارشان بیرون کرد با اینکه شما احتمالش را هم نمی دادید و می پنداشتید دژهای محکمی

که دارنـد جلوگیر هر دشـمن و مانع آن می شود که خـدا به ایشان دست یابـد ولی عذاب خدای تعالی از راهی که به فکرشان نمی رسـید به سـراغشان رفت و خـدا رعب و وحشت بر دلهایشان بیفکند چنان که خانه های خود را به دست خود و به دسـت مؤمنین خراب کردند، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید (۲).

و اگر نه این بود که خـدا جلای وطن را برای آنان مقـدر کرده بود هر آینه در دنیا عـذابشان می کرد و به هر حال در آخرت عذاب آتش دارند (۳).

این بدان جهت است که ایشان با خدا و رسولش دشـمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند (همین سرنوشت را دارد) چون خدا شدید العقاب است (۴).

شما مسـلمانان هیـچ نخلی را قطع نمی کنیـد و هیـچ یک را سـر پا نمی گذارید مگر به اذن خدا و همه اینها برای این است که خدا فاسقان را خوار کند (۵).

خدا هر غنیمتی از آنان به رسول خود رسانید بدون جنگ شـما رسانید شـما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید لیکن این خدا است که رسولان خود را بر هر کس که خواهد مسلط می کند که او بر هر چیزی قادر است (۶).

آنچه خـدا از اموال اهـل قری به رسول خود برگردانیـد از آن خـدا و رسول او و از آن خویشـان رسول و فقیران و مسـکینان و درمانـدگان در راه است تـا امـوال بین تـوانگران دست به دست نچرخـد. و هر دسـتوری که رسول به شـما داد بگیریـد و از هر گناهی نهیتان کرد آن را ترک کنید و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد (۷).

از

غنائم سهمی برای فقرای مهاجرین است، آنان که به دست دشمن از اموال و خانه های خود بیرون شدند، و به امید رسیدن به فضـــــل و رضـــــوان خـــــدا ترک وطـــــن کردنـــــد و همـــــواره خـــــدا و رســـــولش را یـــــاری

می دهند اینان همان صادقانند (۸).

و نیز سهمی از آن غنائم از آن کسانی از اهل مدینه است که در مدینه و در قلعه ایمان جای دارند و قبل از مهاجرین ایمان آورده بودند و هر مؤمنی را که از دیار شرک به سویشان هجرت می کند دوست می دارند و وقتی اسلام به آنان چیزی می دهد در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و مهاجرین را بر خود مقدم می دارند هر چند که خود نیز محتاج باشند. و کسانی که بخل درونی خود را به توفیق خدای تعالی جلو می گیرند رستگارند (۹).

و سهمی از آن کسانی است که بعدها به اسلام در می آیند می گویند: پروردگارا ما را و برادران ایمانیمان را که در ایمان از ما سبقت گرفتند بیامرز و کینه کسانی را که ایمان آوردند در دل های ما میفکن که تو رؤوف و رحیمی (۱۰).

بیان آیات [بیان آیات مربوط به اخراج بنی النضیر از سرزمینشان

این سوره به داستان یهودیان بنی النضیر اشاره دارد که بخاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به جلای وطن شدند. و نیز به این قسمت از داستان اشاره دارد که سبب نقض عهدشان این بود که منافقان به ایشان وعده دادند که اگر نقض عهد کنید ما شما را یاری می کنیم، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به وعده ای که داده بودند

وفا ننمودند. و در ضمن این اشارات مطالبی دیگر نیز در این سوره آمده، و از آن جمله مساله حکم غنیمت بنی النضیر است.

و از آیات برجسته این سوره هفت آیه آخر آن است که خدای سبحان در آنها بندگان خود را دستور می دهد به اینکه از طریق مراقبت نفس و محاسبه آن آماده دیدارش شوند، و عظمت کلام و جلالت قدر خود را در قالب بیان عظمت ذات مقدسش، و اسمای حسنی و صفات علیایش، بیان می فرماید. و این سوره به شهادت سیاقش در مدینه نازل شده.

" سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ" این آیه آغاز سوره می باشد و سوره با مضمونی افتتاح شده که با همان مضمون ختم می شود، چون در آخر سوره باز سخن از تسبیح تمامی موجودات آسمانها و زمین رفته، می گوید:" یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ".

و اگر سوره را با مساله تسبیح افتتاح نمود، به خاطر مطالبی است که در خلال سوره آمده، و آن- همان طور که گفتیم- خیانت یهود و نقض عهدش، و وعده فریبکارانه منافقین

صفحه ی ۳۴۹

به یهودیان است، خواسته بفهماند این گونه مکرها بر دامن کبریایی خدا گردی نمی نشاند. و اگر آیه را با جمله" عزیز" و" حکیم" ختم کرد، برای این است که باز در این سوره سرانجام کار یهود و منافقین را تشبیه کرده به اقوامی که در قرنهای نزدیک به عصر یهودیان و منافقین وبال فریبکاریهای خود را چشیدند، و این خود شاهد عزت و اقتدار خداست. و نیز اگر دچار عذاب شدند، بدین جهت بوده که عذابشان بر

طبق حکمت و مصلحت بوده، و این خود شاهد حکمت خدا است.

" هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ " این آیه تسبیح موجودات و عزت و حکمت خدای را که در آیه قبلی آمده بود تایید می کند، و مراد از جمله" آنان که از اهل کتاب کافر شدند و خدا بیرونشان کرد" قبیله بنی النضیر است که یکی از قبائل یهود بودند، و در بیرون شهر مدینه منزل داشتند، و بین آنان و رسول خدا (ص) عهدی بر قرار شده بود که همواره با هم به مسالمت زندگی کنند، دشمنان هر یک دشمنان دیگری و دوستان هر یک دوستان دیگری باشد. ولی بنی النضیر این پیمان را شکستند، و رسول خدا (ص) دستور داد تا جلای وطن کنند که- ان شاء اللَّه- شرح داستانشان در بحث روایتی آینده می آید.

کلمه" حشر" به معنای بیرون کردن است اما نه بیرون کردن یک نفر، بلکه یک جمعیت، و نه به اختیار، بلکه به اجبار. و اضافه" اول الحشر" اضافه صفت به موصوف، و به معنای حشر اولی است. و لام در" لاول" به معنای" فی- در" است، نظیر لامی که بر سر کلمه" دلوک" در جمله" أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ" «۱» آمده، یعنی" نماز بخوان در هنگام دلوک شمس".

و معنای آیه این است که: خدای تعالی همان کسی است که یهودیان بنی النضیر را برای اولین بار از جزیره العرب از خانه و زندگیشان بیرون کرد.

[معنای اینکه فرمود:" یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ "]

آن گاه به اهمیت این جریان اشاره نموده، می فرماید:" ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا" یعنی:

هیچ احتمال نمی دادید که دست از وطن

خود کشیده بیرون روند، چون شما از این قبیله قوت و شدت و نیرومندی سابقه داشتید." وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ" خود آنها هم هرگز چنین احتمالی نمی دادند، آنها پیش خود فکر می کردند قلعه های محکمشان نمی گذارد خدا آسیبشان برساند، و ما دام که در آن قلعه ها متحصن هستند، مسلمانان بر آنان غلبه نمی یابند. در

---

(۱) سوره اسری، آیه ۷۸.

این آیه با اینکه می توانست بفرماید" مانعتهم حصونهم من المسلمین" فرمود" من اللَّه" و این بدان جهت است که در آیه قبلی اخراج آنان را به خدا نسبت داده بود. و همچنین در ذیل آیه، القای رعب در دلهای آنان را به خدا نسبت داد. از لحن این آیه استفاده می شود که بنی النضیر چندین قلعه داشتند، نه یکی، چون فرموده" حصونهم".

آن گاه به فساد پندار آنان، و خبط و اشتباهشان پرداخته، می فرماید:" فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا" خدای تعالی از جایی و از دری به سراغشان آمد که هیچ خیال نمی کردند.

و منظور از" آمدن خدا" نفوذ اراده او در میان آنان است، اما نه از راهی که آنان گمان می کردند- که همان دژها و درها است- بلکه از طریق باطنشان که همان راههای قلبیشان است، لذا می فرماید:" وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ". و کلمه" رعب" به معنای خوفی است که دل را پر کند،" يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ"، خانه هایشان را به دست خود ویران می کردند که به دست مسلمانان نیفتد. و این از قوت سیطره ای بود که خدای تعالی بر آنان داشت، برای اینکه خانمانشان را به دست خود آنان و به دست مؤمنان ویران کرد. و اینکه فرمود:" و به دست

مؤمنان" بدین جهت است که خدا به مؤمنان دستور داده، و آنان را به امتثال دستور و به کرسی نشاندن اراده اش موفق فرموده بود. "فَاعْتَبِرُوا" پس پند بگیرید ای صاحبان بصیرت، چون می بینید که خدای تعالی یهودیان را به خاطر دشمنیشان با خدا و رسول چگونه در بدر کرد.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: خود یهودیان خانه هایشان را خراب کردند، تا بهتر بتوانند فرار کنند، و مؤمنین خانه های ایشان را خراب کردند تا به آنان برسند.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: منظور از تخریب خانه ها اختلال نظام زندگی است. یهودیان به خاطر نقض عهد، خانه های خود را خراب کردند. و منظور از خراب کردن آن به دست مؤمنین، این است که مؤمنین مامور شدند با ایشان قتال کنند.

ولی هیچ یک از این دو قول به نظر درست نمی رسد، زیرا ظاهر جمله" يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ ..." این است که بیان باشد برای جمله" فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا" و معلوم می شود که تخریب بیوت اثر نقض عهد است، و بعد از آن واقع شده است، و وجه اول می خواست بگوید: تخریب خانه ها به نقشه خود یهود بود، نه نقشه الهی. و وجه دوم می خواست بگوید: تخریب خانه ها عین نقض عهد است، نه اینکه به راستی خانه ها را خراب

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۹.

کرده باشند.

" وَ لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابُ النَّارِ" گفتیم جلاء به معنای ترک وطن است. و" نوشتن جلاء علیه یهود" به معنای راندن قضاء آن است، و مراد از عذاب دنیوی آنان، عذاب انقراض و یا کشته شدن و

یا اسیر گشتن است.

و معنای آیه این است که: اگر خدای تعالی این سرنوشت را برای آنان ننوشته بود که جان خود را برداشته و جلای وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یا اسیری گرفتارشان می کرد، همانطور که با بنی قریظه چنین کرد، ولی در هر حال در آخرت به عذاب آتش معذبشان می سازد.

" ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ" کلمه" مشاقه" به معنای مخالفت از روی دشمنی است. و اشاره با کلمه" ذلک" به همان مساله بیرون راندن بنی النضیر، و استحقاق عذاب آنان در صورت عدم جلاء است. در این آیه شریفه نخست مشاقه با خدا و رسول را ذکر نموده، سپس خصوص مشاقه با خدا را آورده، و این اشاره است به اینکه مخالفت با رسول خدا (ص) هم مخالفت با خداست. و بقیه الفاظ آیه روشن است.

" ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَةٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَةً عَلی أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ" راغب می گوید: کلمه" لینه" به معنای درخت خرمای خرم و پر بار است، حال هر نوع خرما که باشد «۱». روایت هم شده که رسول خدا دستور داده بودند که نخلستان بنی النضیر را قطع کنند، همین که دست به قطع چند درخت زدند، یهودیان فریاد زدند: ای محمد تو همواره مردم را از فساد نهی می کردی، حال این درختان خرما چه گناهی دارند که قطع می شوند. به دنبال این جریان بود که آیه مورد بحث نازل شد، و پاسخ آنان را چنین داد که:

هیچ درخت خرم و پرباری را قطع نمی کنید، و یا آن را باقی نمی گذارید مگر

به اذن خـدا، و خدا در این فرمانش نتائجی حقه و حکمت هایی بالغه در نظر دارد که یکی از آنها خوار ساختن فاسـقان، یعنی بنی النضیر، است.

بنا بر این حرف" لام" در جمله" وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ" لام تعلیل است. و این جمله که ______________

(۱) مفردات راغـــــــــــــــــب، مـــــــــــــــــاده" لیـــــــــــــــــن".

حرف عطف" واو" بر سر آن آمده عطف است بر جمله ای محذوف، و تقدیر آن این است که:

قطع کردن و نکردن درختان بنی النضـیر به اذن خدا بود، تا چنین و چنان کند، و تا فاسـقان را خوار سازد. بنا بر این، عطف در ایـن آیه نظیر عطـف در آیه" وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ" «۱» اسـت، که می فرماید: و ما این چنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا چنین و چنان شود، و تا از صاحبان یقین گردد.

" وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ ..."

مصدر" افائه" که فعل ماضی" أفاء" مشتق از آن است، به معنای ارجاع است، چون خود آن مصدر از مصدر ثلاثی مجرد" فیء" گرفته شده، که به معنای رجوع است. و ضـمیر در" منهم" به بنی النضیر برمی گردد، که البته منظور خود آنان نیست، بلکه اموال ایشان است.

و مصدر" ایجاف" که فعل" اوجفتم" از آن گرفته شده وقتی در مورد حیوانات سواری استعمال می شود، معنای راندن حیوان به سرعت و به اجبار است. و کلمه" خیل" به معنای اسبان، و کلمه" رکاب" به معنای شتران است. و جمله" مِنْ خَيْلٍ وَ لا

رِكابٍ" مفعول فعل" اوجفتم" و کلمه" من" در آن زائده است که کلیت را افاده می کند.

و معنای آیه این است که: آنچه خدای تعالی از اموال بنی النضیر به رسول خدا (ص) برگردانید- و ملک آن را به رسول خدا (ص) اختصاص داد- بدین جهت به آن جناب اختصاص داد و شما مسلمانان را در آن سهیم نکرد که در گرفتن قلعه آنان مرکبی سوار نشدید، و به خاطر اینکه راه قلعه تا مدینه نزدیک بود پیاده بدانجا رفتید، و خدای تعالی پیامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیزی قادر است. و اینک رسول اسلام را بر بنی النضیر مسلط ساخته، در نتیجه فی ء (غنیمت) و اموالی که از این دشمنان به دست آمده خاص آن جناب است، هر کاری که بخواهد در آن اموال می کند.

[موارد مصرف" فی ء]

" ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ ..."

از ظاهر این آیه برمی آید که می خواهد موارد مصرف فی ء در آیه قبلی را بیان کند. و فی ء در آن آیه را که خصوص فی ء بنی النضیر بود به همه فی ءهای دیگر عمومیت دهد، و

---

(۱) سوره انعام، آیه ۷۵.

بفرماید حکم فی ء مخصوص فی ء بنی النضیر نیست، بلکه همه فی ءها همین حکم را دارد.

" فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ"- یعنی قسمتی از فی ء مخصوص خدا و قسمتی از آن مخصوص رسول خدا است. و منظور از اینکه گفتیم مخصوص خداست، این است که باید زیر نظر رسول خدا (ص) در راه رضای خدا صرف شود، و آنچه سهم رسول

خدا است در مصارف شخصی آن جناب مصرف می شود. پس اینکه بعضی «۱» گفته اند:" ذکر نام خدا در بین صاحبان سهم تنها به منظور تبرک بوده" سخن درستی نیست، و نباید بدان توجه کرد.

" وَ لِذِی الْقُرْبی - منظور از ذی القربی، ذی القربای رسول خدا و دودمان آن جناب است، و معنا ندارد که ما آن را به قرابت عموم مؤمنین حمل کنیم- دقت فرمایید-. و مراد از کلمه" یتامی" ایتام فقیرند، نه مطلق هر کودکی که پدرش را از دست داده باشد. خواهی گفت: اگر منظور این بود کافی بود تنها مساکین را ذکر کنند، چون یتیم فقیر هم مسکین است، جواب این است که: بله این سخن درست است، لیکن این که ایتام را جداگانه ذکر کرد برای این بوده که اهمیت رسیدگی به این طایفه را برساند.

و از ائمه اهل بیت (ع) روایت شده که فرموده اند: منظور از ذی القربی، اهل بیت، و مراد از یتامی و مساکین و ابن السبیل هم یتیمان و مساکین و ابن السبیل آنها است.

" کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ"- یعنی حکمی که ما در باره مساله فی ء کردیم، تنها برای این بود که این گونه درآمدها" دوله" میان اغنیاء نشود، و" دوله" چیزی را گویند که در بین مردم متداول است و دست به دست می گردد.

" وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا"- یعنی آنچه را که رسول خدا (ص) از فی ء به شما می دهد- هم چنان که به هر یک از مهاجرین و بعضی از اصحاب مقداری داد- بگیرید، و آنچه نداد و شما را از آن نهی فرمود

شما هم دست بردارید، و مطالبه نکنید، پس هرگز پیشنهاد نکنید که همه فی ء را در بین همه مؤمنان تقسیم کند. پس روشن شد که چرا اینگونه غنیمت ها را فی ء نامید و چرا در آیه فرمود: امر آن را به رسول ارجاع داد، و معنای ارجاع دادن این شد که باید زیر نظر آن جناب مصرف شود.

و این آیه با صرفنظر از سیاقی که دارد، شامل تمامی اوامر و نواهی رسول خدا (ص) می شود، و تنها منحصر به دادن و ندادن سهمی از فی ء نیست، بلکه شامل همه اوامری که می کند و نواهیی که صادر می فرماید هست.

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۴۶.

" وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ "- این جمله مسلمانان را از مخالفت دستورات آن جناب بر حذر می دارد و در عین حال، جمله " ما آتاكُمُ الرَّسُولُ ... " را تاکید می کند.

" لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً ... "

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: کلمه " للفقراء " بدل است از جمله " ذی القربی " و جملات بعدی اش. و آوردن نام " اللَّه " صرفا به منظور تبرك است، در نتیجه هر فی ء که در اسلام آن روز به دست می آمده، مخصوص رسول اللَّه (ص) و فقرای مهاجرین بوده. در روایت هم آمده که رسول خدا (ص) فی ء بنی النضیر را بین مهاجران تقسیم نمود، و به انصار نداد، الا به دو نفر، و یا سه نفر از فقرای ایشان.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: بدل است از یتامی و مساکین و ابن سبیل، در نتیجه صاحبان سهم عبارت بوده اند از رسول خدا (ص)، و ذی القربی- چه اینکه فقیر

باشند و یا غنی- و فقرای مهاجرین و ایتام و مساکین آنان، و در راه ماندگان ایشان. و شاید مراد از قول آن کس که گفته: جمله" لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ " بیان مساکین در آیه قبلی است، نیز همین باشد.

ولی آنچه با روایاتی که ما قبلا- از ائمه اهل بیت (ع) نقل کردیم مناسب تر است، این است که بگوییم جمله" لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ ..."، بیان مصداق و موارد فی ء در راه خداست، که کلمه" فلله" بدان اشاره است، نه اینکه فقرای مهاجرین یکی از سهامداران فی ء باشند، بلکه به این معنا است که اگر در مورد آنان صرف شود در راه خدا صرف شده است.

در این صورت حاصل معنای آیه چنین می شود: خدای عز و جل امر فی ء را به رسول خود ارجاع داد، او به هر نحو که بخواهد می تواند مصرف کند- آن گاه به عنوان راهنمایی آن جناب به موارد صرف فی ء فرموده: یکی از موارد آن راه خدا است، و یکی هم سهم رسول است، و یکی ذی القربی، و چهارم یتامی، و پنجم مساکین، و ششم ابن السبیل. و سپس موارد راه خدا و یا بعضی از آن موارد را نام برده، می فرماید: یکی از موارد سبیل اللَّه فقرای مهاجرین است که رسول هر مقدار که مصلحت بداند به آنان می دهد.

---

(۱) تفسیر ابی السعود، ج ۸، ص ۲۲۸.

(۲) روح المعـــــــــــانی، ج ۲۸، ص ۵۱.

بنا بر این، مناسب آن است که آن روایاتی را هم که می گوید: رسول خدا (ص) فی ء بنی النضیر را در بین مهاجرین تقسیم کرد، و به انصار چیزی نداد، الا به سه نفر از فقرای آنان: ابو

دجانه سماک ابن خرشه، و سهل بن حنیف، و حارث ابن صمه، به این وجه حمل نموده، بگوییم اگر در بین مهاجرین تقسیم کردند نه از این باب بوده که مهاجرین سهمی از فی ء داشتند، بلکه از این باب بود که صرف در بین آنان مورد رضای خدا بوده، و از مصادیق سبیل اللَّه بوده است.

و به هر حال منظور از فقرای مهاجرین که می فرماید:" لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ" مسلمانانی هستند که قبل از فتح مکه از مکه به مدینه هجرت کردند، و آنان تنها کسانی هستند که کفار مکه مجبورشان کردند از شهر و وطن خود بیرون شده خانه و اموال خود را بگذارند، و به مدینه الرسول کوچ کنند.

" یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً"- کلمه فضل به معنای رزق است، می فرماید از خانه و دیار خود بیرون شدند تا از خدا رزقی برای دنیا و رضوانی برای آخرتشان طلب کنند.

" وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ"- یعنی خدا و رسولش را با آن اموال و با جانهایشان یاری کنند.

" أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ"- اینهایند راستگویان. این جمله راستگویی مهاجرینی را که چنین صفاتی داشته اند تصدیق می کند.

[شرح آیه:" وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ ..." که متضمن مدح انصار در چشم نداشتنشان به اموالی که بین مهاجران تقسیم شد می باشد]

" وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ ..."

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: این آیه مطلبی جدید را بیان می کند، می خواهد انصار را که از فی ء سهم نخواستند مدح فرماید، تا دلگرم شوند. و جمله" الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ" مبتداء است، و خبر آن جمله" یحبون" می باشد، و

منظور از این کسـان همان انصارنـد، و مراد از" تبوی دار" تعمیر خانه گلی نیست، بلکه کنایه است از تعمیر بنای مجتمع دینی، به طوری که همه صاحبـان ایمـان در آن مجتمع گرد آینـد. و کلمه" ایمـان" عطف است بر کلمه" الـدار". و منظور از" تبوی ایمان" و تعمیر آن، رفع نواقص ایمان از حیث عمل است، چون ایمان دعوت به سوی عمل صالح می کنـد، و اگر جو زندگی جوی باشد که صاحب ایمان نتواند عمل صالح کند، چنین ایمانی در حقیقت ناقص است، و وقتی کامل می شود که قبلا جوی درست شده باشد که هر صاحب ایمانی بتواند دعوت ایمان خود را لبیک گوید، و مانعی بر سر

---

(۱) تفسـیر ابی السـعود، ج ۸، ص ۲۲۸.

راهش نباشد.

بعضی از مفسرین «۱» احتمال داده انـد که ایمان عطف بر کلمه" دار" نباشـد، بلکه عطف باشـد بر مساله تبوی دار، و فعلی که عامل در آن است حذف شده، و تقدیر آیه چنین باشد:" و الذین تبوؤا الدار و آثروا الایمان".

بعضی «۲» دیگر گفته اند: جمله" وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا ..." عطف است بر کلمه" مهاجرین".

بنا بر این نظریه، انصار هم در فی ء شـریک مهاجرین خواهند بود. این مفسـر سـپس گفته اگر کسی اشکال کند که در روایت آمده" رسول خدا (ص) فی ء بنی النضیر را تنها به مهاجرین داد، و به انصار نداد، مگر به سه نفر از فقرای ایشان" در پاسخ می گوییم این روایت خود دلیل بر عطف است، نه استیناف، برای اینکه اگر جائز نبوده به انصار بدهـد، به آن سه نفر هم نمی داد، و حتی به یک نفر هم نمی داد، پس اینکه به بعضی

داده خود دلیل بر شرکت انصار با مهاجرین است. چیزی که هست از آنجا که امر فی ء ارجاع به رسول اللَّه (ص) شده، او می توانسته به هر نحو که صلاح بداند به مصرف برساند، و آن روز و در شرایط آن روز مصلحت دیده آن طور تقسیم کند.

از نظر ما هم مناسب تر آن است که جمله" وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا ..." و همچنین جمله بعدی را که می فرماید:" وَ الَّذِینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ" عطف بر کلمه" المهاجرین" بگیریم، نه استیناف، برای اینکه کلمه" للفقراء" بیان مصادیق سهم سبیل اللَّه است.

بلکه روایتی هم که می فرماید:" به سه نفر از انصار سهم داد" همان طور که آن مفسر گفت خود مؤید این نظریه است، برای اینکه اگر سهیم در فی ء تنها مهاجرین بودند و بس، به سه نفر از انصار سهم نمی داد، و اگر فقرای انصار هم مانند مهاجرین سهم می بردند، با در نظر گرفتن اینکه به شهادت تاریخ بسیاری از انصار فقیر بودند باید به همه فقرای انصار سهم می داد، نه فقط به سه نفر، و همان طور که دیدیم به تمامی مهاجرین سهم داد، (و خلاصه کلام این شد که اولا اختیار فی ء به رسول خدا (ص) سپرده شد، و در ثانی ذکر مهاجرین صرفا به منظور بیان مصداق بوده، نه اینکه مهاجرین سهم داشته اند، و ثالثا جمله" و الذین ..." عطف به ما قبل است، و جمله ای جدید نیست).

پس بنا بر این، ضمیر" هم" در جمله" وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ" به ______________

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۲.

(۲) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۵۱.

مهاجرین برمی گردد. و مراد، قبل

از آمدنشان و هجرتشان به مدینه است.

" يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ "- یعنی مردم مدینه کسانی را که از مکه به سویشان هجرت می کنند به خاطر اینکه از دار کفر به دار ایمان و به مجتمع مسلمین هجرت می کنند دوست می دارند.

" وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا "- ضمیر در" لا یجدون" و در" صدورهم" به انصار برمی گردد، می فرماید: انصار در باطن خود حاجتی نمی یابند. و ضمیر" أوتوا" به مهاجرین برمی گردد، و منظور از حاجت بدانچه به مهاجرین دادند، این است که چشم داشتی به فی ء بنی النضیر نداشتند. و کلمه" من" در" مما أوتوا" به قول بعضی «۱» بیانیه، و به قول بعضی «۲» دیگر تبعیضی است. و معنای جمله این است که: انصار حتی به خاطرشان هم نگذشت که چرا رسول خدا (ص) از فی ء بنی النضیر به مهاجرین داد و به ایشان نداد، و از این بابت نه دلتنگ شدند، و نه حسد ورزیدند.

بعضی «۳» هم گفته اند: مراد از حاجت، معلول حاجت است و آن حالتی است که حاجت انسان را دچار آن می سازد، یعنی حالت غیظ. و معنای جمله این است که: انصار در دل خود از این بابت خشمی احساس نمی کنند.

" وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ "-" ایثار" به معنای اختیار و انتخاب چیزی بر غیر آن است. و کلمه" خصاصه" به معنای فقر و حاجت است. راغب گفته: کلمه" خصاص البیت" به معنای شکاف خانه است، و اگر فقر را" خصاصه" خوانده است، بدین جهت است که فقر نمی تواند شکاف حاجت را پر کند، و به همین جهت است که از آن به کلمه" خله" نیز

تعبیر می کنند «۴».

و معنای آیه این است که: انصار، مهاجرین را بر خود مقدم می دارند، هر چند که خود مبتلا به فقر و حاجت باشند. و این توصیف از توصیف سابق در مدح رساتر، و گرانقدرتر از آن است. پس در حقیقت این آیه در معنای این است که بفرماید:" نه تنها چشمداشتی ندارند.

بلکه مهاجرین را مقدم بر خود می دارند".

" وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"- راغب می گوید: کلمه" شح" به معنای بخل توأم با حرص است، البته نه در یک مورد، بلکه در صورتی که عادت شده باشد «۵».

(۱ و ۲ و ۳) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۵۲.

(۴) مفردات راغب، ماده" خص".

(۵) مفردات راغب، ماده" شح".

و کلمه" یوق" که در اصل" یوقی" بوده، مضارع مجهول از مصدر" وقایه" است که به معنای حفظ کردن است. و معنای آیه چنین است: هر کس که خدا او را از شر تنگ چشمی و بخل حفظ فرموده، در نتیجه نه خودش از بذل مال مضایقه دارد، و نه از اینکه دیگران مالدار شوند ناراحت می شود، چنین کسانی رستگارند.

" وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ" این آیه هم می تواند عطف به آیه قبل باشد، و هم استینافی و جدید، همان طور که آیه" وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ" دو احتمال داشت. و بنا بر این که استینافی باشد موصول" الذین" مبتداء، و جمله" يَقُولُونَ رَبَّنَا ..." خبر آن خواهد بود، و منظور از آمدن این طایفه بعد از آمدن آن طایفه، این است که این طایفه، یعنی انصار، بعد از

مهاجرین و بعد از پایان یافتن دوران هجرت، یعنی بعد از فتح مکه به اسلام در آمدند. بعضی «۱» هم گفته اند: مراد مردمی است که بعد از مسلمانان صدر اول می آیند.

و جمله" رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ" دعایی است به جان خودشان، و به جان مؤمنینی که قبل از ایشان بودند، دعائی است به مغفرت. و اگر از مسلمانان قبل از خود تعبیر کردند به" اخوان" برای این بود که اشاره کنند به اینکه ایشان را از خود می دانند، هم چنان که قرآن در باره همه مسلمانان فرموده:" بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ" «۲» پس مسلمانان یکدیگر را دوست می دارند، همان طور که خود را دوست می دارند، و برای یکدیگر دوست می دارند، آنچه را که برای خود دوست می دارند.

و به همین جهت انصار بعد از آن دعای خود گفتند:" وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ" از خدا خواستند که هیچ غلی، یعنی عداوتی، از مؤمنین در دلشان قرار ندهد. و در جمله" لِلَّذِینَ آمَنُوا" همه مساله را نسبت به همه مؤمنین تعمیم دادند، چه مؤمنین از بین خودشان، یعنی انصار، و چه از مهاجرین، که قبل از ایشان ایمان آورده بودند. و هم اشاره کردند که به جز ایمان هیچ غرض و هدفی ندارند.

بحث روایتی [روایاتی در باره ماجرای اخراج و تبعید بنی النضیر، و چشم پوشی انصار از غنائم آنان برای تقسیم بین مهاجرین

در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه" هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ"

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۵۴.

(۲) همه از همید. سوره نساء، آیه ۲۵.

گفته:

سبب نزول این آیه چنین بود که در مدینه سه طایفه و دودمان از یهودیان زندگی می کردند، یکی بنی النضیر بود، و یکی بنی قریظه، و یکی بنی قینقاع. و این سه طایفه با رسول خدا (ص) عهدی داشتند که تا مدتی مورد احترام بود، و بعدا یهودیان آن عهد را شکستند.

و سبب این عهدشکنی در بنی النضیر این بود که مردی از اصحاب آن جناب دو نفر را ترور کرده بود، و قرار شد که به صاحبان خون، دیه و خونبها بپردازند، رسول خدا (ص) به میان بنی النضیر آمد تا از آنان مقداری پول برای این منظور قرض کند. در بین افراد بنی النضیر کعب بن اشرف بود که رسول خدا (ص) بر وی در آمد. کعب گفت: مرحبا ای ابو القاسم، خوش آمدی. و برخاست و چنین وانمود کرد که می خواهد طعامی درست کند، ولی در دل نقشه کشتن آن جناب را می ریخت، و در سر می پروراند که بعد از کشتن آن جناب بر سر اصحابش بتازد. در همین حال جبرئیل نازل و جریان را به آن جناب اطلاع داد. حضرت برخاست و به مدینه برگشت، و به محمد بن مسلمه انصاری فرمود: برو در قبیله بنی النضیر، و به مردم آنجا بگو که خدای عز و جل توطئه شما را به من خبر داد، یا از سرزمین ما بیرون شوید، و یا آماده جنگ باشید. آنان گفتند از بلاد تو بیرون می شویم.

از سوی دیگر عبد اللّٰه بن ابی شخصی را نزد ایشان فرستاد که بیرون نروید، و هم چنان در محل خود بمانید، و با محمد جنگ کنید که اگر چنین

کنید من با قوم خود و هم سوگندانم شما را یاری خواهم کرد، و اگر هم بیرون بروید من نیز با شما بیرون می آیم، و اگر قتال کنید با شما در قتال همدست می شوم. قبیله بنی النضیر چون این وعده را شنیدند دلگرم شده، تصمیم گرفتند بمانند، و به اصلاح قلعه ها پرداخته آماده جنگ شدند، و شخصی را نزد رسول خدا (ص) فرستادند که ما از دیار خود بیرون نمی رویم، هر کاری که می خواهی بکن. رسول خدا (ص) برخاست و تکبیر گفت، اصحابش یک صدا تکبیر گفتند. به امیر المؤمنین فرمود: تو پیشاپیش لشکر به قبیله بنی النضیر برو. امیر المؤمنین بیرق جنگ را برداشت، و به راه افتاد، و رسول خدا (ص) قلعه آنان را محاصره کرد، و عبد اللّه بن ابی به کمک آنان نیامد، و بدینسان ایشان را فریب داد.

رسول خدا (ص) به هر یک از قلعه های ایشان که نزدیک می شد آن قلعه را خراب می کردند، و به قلعه بعدی منتقل می شدند. و با اینکه بعضی از یهودیان خانه های گران بها داشتند، رسول خدا (ص) دستور داد درختان

خرمای آنان را قطع کنند. یهودیان به جزع در آمدند، و گفتند: ای محمد! مگر خدای تعالی تو را امر به فساد کرده، اگر این درختان از تو شد بگذار سالم از آن تو باشد، و اگر از ما است چرا قطع می کنی.

یهودیان وقتی چنین دیدند گفتند: ای محمد! ما حاضریم از سرزمین تو بیرون شویم، به شرطی که اموال ما را به ما بدهی. حضرت فرمود: این کار را نمی کنم، و لیکن به شما اجازه می دهم از اموالتان آن مقدار را که

شتران شما حمل کند با خود ببرید. یهودیان قبول نکردند، و چند روزی هم ماندند، آن گاه گفتند می رویم، و به مقدار بار شتران از اموال خود می بریم. فرمود: نه باید بروید و هیچ چیز با خود نبرید، هر کس از شما را ببینیم که با خود چیزی می برد او را خواهیم کشت.

یهودیان از قلعه های خود بیرون شده، جمعی از ایشان به فدک، و جمعی به وادی القری، و گروهی به شام رفتند. در این باره بود که آیات زیر نازل شد:" هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا ... فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ". و در باره اعتراضی که یهودیان به آن جناب در مورد قطع اشجار کرده بودند، فرمود:" ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَهٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَهً عَلی أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ ...

رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ".

و در باره عبد اللَّه بن ابی، و همفکرانش این آیه نازل شد:" أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا ...

ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ" «۱».

و در مجمع البیان از ابن عباس روایت آورده که گفت: رسول خدا (ص) مردم بنی النضیر را محاصره کرد، به طوری که کاملا در چنگال او قرار گرفتند، و به ناچار حاضر شدند هر چه آن جناب خواست بدهند، و در آخر این طور با ایشان مصالحه کرد که جان خود را سالم برگرفته از سرزمین و وطن خود بیرون شوند، و ایشان را به اذرعات شام گسیل بدارد. و برای هر سه نفر از ایشان یک شتر و یک مشک آب داد.

یهودیان به اذرعات شام، و به اریحا رفتند، مگر دو خانواده از آنان یکی خانواده ابی الحقیق، و یکی خانواده حی بن اخطب، که به خیبر رفتند. و

طایفه ای هم خود را به حیره رساندند «۲».

و نیز در همان کتاب از محمد بن مسلمه روایت آورده که گفت: رسول خدا (ص)

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

مرا به سوی طایفه بنی النضیر فرستاد و دستور داد تا به ایشان سه شب مهلت دهم تا در این سه شب از سرزمین خود کوچ کنند «۱».

و نیز از محمد بن اسحاق روایت آورده که گفت: بیرون کردن بنی النضیر از قلعه هایشان بعد از مراجعت رسول خدا (ص) از جنگ احد اتفاق افتاد، و فتح بنی قریظه بعد از مراجعتش از جنگ احزاب رخ داد، ولی نظر زهری این است که اخراج بنی النضیر شش ماه بعد از واقعه بدر، و زمانی اتفاق افتاد که هنوز جنگ احد واقع نشده بود «۲».

باز از ابن عباس روایت کرده که گفت: آیه شریفه" ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى ..." در باره اموال کفار" اهل قری" نازل شد. و اهل قری عبارت بودند از بنی النضیر و بنی قریظه که در مدینه بودند، و اهل فدک که سرزمینی است در سه میلی مدینه، و اهل خیبر و دهات عرینه و ینبع که خدای تعالی اختیار اموال اینان را به رسول خدا (ص) سپرد، تا به هر نحوی که خواست در آن حکم کند، و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی او است، و لذا عده ای اعتراض کردند که چرا این اموال را تقسیم نمی کند، در پاسخشان آیه مذکور نازل شد «۳».

و نیز در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول

خدا (ص) در حادثه بنی النضیر به انصار فرمود: اگر میل دارید آنچه از مال و خانه و زمین دارید با مهاجرین تقسیم کنید، و در غنائم بنی النضیر هم با آنان شریک باشید، و اگر بخواهید می توانید مال و خانه و زمین شما مال خودتان باشد، و غنائم بنی النضیر تنها در بین مهاجرین تقسیم گردد. انصار در پاسخ گفتند: هم اموال و زمین های خود را با آنان تقسیم می کنیم، و هم غنائم بنی النضیر را به آنان واگذار می نماییم، و از آن سهم نمی خواهیم. در این مورد بود که آیه شریفه " وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ ..." نازل گردید «۴».

مؤلف: در ایثار انصار و اینکه آیه شریفه در باره آن نازل شده داستانهایی دیگر روایت شده. و ظاهرا همه این روایات از باب تطبیق آیه بر یک واقعه و داستان بوده، نه اینکه آیه تنها در باره فلان قصه نازل شده باشد. معانی سابق در الدر المنثور به طرق بسیار مختلف نیز نقل شده «۵».

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۸.

(۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۹۲۶۰.

(۵) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۵.

[چند روایت در باره فی ء و موارد مصرف آن، و در ذیل آیه " ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ..."]

و در کتاب توحید از علی (ع) روایت شده که در پاسخ شخصی که آیاتی از قرآن برایش مشتبه شده بود در مورد آیه " فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ا" که معنای آمدن خدا چیست؟ فرمود: یعنی عذابی بر آنان فرستاد «۱».

و در تهذیب به سند خود از حلبی از امام صادق (ع)

روایت آورده که فرمود:

فی ء در آیه شریفه" ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ" عبارت است از آن اموالی که بدون جنگ و خونریزی از دشمن گرفته شده باشد. و کلمه" أنفال" شامل این قسم غنیمت هم می شود، و در حقیقت فی ء به منزله انفال است «۲».

و در مجمع البیان آمده که منهال بن عمر از علی بن الحسین (ع) روایت کرده که فرمود: منظور از ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل در آیه" وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ" قربای ما، و مسکینان ما، و ابن السبیل ما است «۳».

مؤلف: این معنا در تهذیب از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین (ع) نیز روایت شده. و در مجمع البیان بعد از نقل روایت منهال گفته است: همه فقهاء گفته اند که منظور آیه، یتامای عموم مردم است، و همچنین مساکین و ابنای سبیل. و این معنا از ائمه (ع) هم روایت شده «۴».

و در کافی به سند خود از زراره نقل کرده که از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) شنیده که فرمودند: خدای تعالی امور خلق خود را به پیامبرش تفویض نموده تا معلوم کند اطاعتشان چگونه است، آن گاه این آیه را تلاوت فرمودند:" ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا" «۵».

مؤلف: روایات در این معنا از ائمه اهل بیت (ع) بسیار وارد شده، و مراد از" واگذار نمودن امور خلق" به طوری که از روایات برمی آید، امضایی است که خدای تعالی از تشریعات رسول خدا (ص) نموده، و اطاعت آن جناب را در آن تشریعات واجب ساخته، و ولایت و سرپرستی

مردم را به آن جناب واگذار نموده. این است معنای تفویض نه اینکه از خود سلب اختیار نموده، و امور را به کلی به آن جناب واگذار کرده ______________________

(۱) التوحید، ص ۲۶۶.

(۲) تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۵.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۱.

(۴) تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۳.

(۵) اصـــــــــــــــول کـــــــــــــــافی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۳.

باشد، چون چنین چیزی عقلا محال است.

[چند روایت در باره ایمان و اینکه دین حب، و حب دین است و در باره صفت رذیله" شح"]

و نیز در همان کتاب به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: ایمان اجزایی دارد که به هم متصلند، پس ایمان خود یک خانه است، هم چنان که اسلام یک خانه، و کفر یک خانه است (و لذا می گویند: فلان جا دار الایمان است، یا دار الکفر است) «۱».

و در کتاب محاسن به سند خود از ابی عبیده از امام باقر (ع) روایت شده که در ضمن حدیثی فرمود: ای زیاد! وای بر تو، مگر دین بجز حب چیز دیگری است. مگر نمی بینی کلام خدای را که می فرماید:" إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ". آیا به کلام خدا نظر نمی کنید که به محمد (صلوات اللَّه علیه) فرموده:" حَبَّبَ إِلَیْكُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ- ایمان را محبوب دلهایتان کرد، و آن را در دلهایتان بیاراست". و نیز فرموده:" یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ- دوست می دارند مسلمانانی را که به سویشان هجرت می کنند". آن گاه فرمود: پس دین همان حب است، و حب هم دین است «۲».

و در

مجمع البیان می گوید: در حدیثی آمده که بخل و ایمان در قلب هیچ مسلمانی جمع نمی شود، و همچنین غبار در راه خدا و دود جهنم در جوف مرد مسلمانی جمع نمی شود «۳».

و در کتاب فقیه آمده که: فضل بن ابی قره سمندی گفته است: امام صادق (ع) به من فرمود: آیا می دانی "شحیح" کیست؟ عرضه داشتم: شحیح همان بخیل است. فرمود: نه، شحیح از بخیل بدتر است، برای اینکه بخیل به معنای کسی است که از آنچه خودش دارد بخل می ورزد، و در راه خدا نمی دهد، ولی شحیح کسی است که حتی از آنچه در دست مردم است بخل می ورزد، نه خودش به کسی چیزی می دهد، و نه می گذارد دیگران بدهند، و حتی هیچ چیزی در دست مردم نمی بیند، مگر اینکه آرزو می کند از آن او می بود، چه از حلال و چه از حرام، و به هیچ رزقی از خدای عز و جل قانع نمی شود «۴».

---

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷، ح ۱.

(۲) محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۳۲۷.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۲.

(۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۴، ح ۹.

ترجمه آیات آیا به وضع کسانی که نفاق ورزیدند نیندیشیدی که به برادران خود، یعنی به آنهایی که از اهل کتاب کافر شدند، می گویند: اگر مسلمانان شما را از دیارتان بیرون کنند ما نیز مطمئنا با شما بیرون خواهیم شد و در باره شما احدی را ابدا اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما جنگ کنند بطور یقین و حتما یاریتان خواهیم نمود و خدا شهادت می دهد به اینکه ایشان دروغگویند (۱۱).

و مسلما اگر بنی النضیر

از دیارشان بیرون شوند این منافقین با آنان بیرون نخواهند رفت و اگر با ایشان بجنگند یاریشان نخواهند نمود و بر فرض هم که یاریشان کنند در وسط کارزار فرار خواهند کرد و آن وقت خودشان هم یاری نخواهند شد (۱۲).

شما مسلمانان در نظر آنان ترسناکترید از خدا و این بدان جهت است که ایشان مردمی نفهمند (۱۳).

اینها دسته جمعی با شما نمی جنگند مگر در داخل قریه های محکم و یا از پس دیوارها. شجاعتشان بین خودشان شدید است تو آنان را متحد می بینی ولی دلهایشان پراکنده است و این بدان جهت است که مردمی بی تعقل اند (۱۴).

وضع آنان درست مثل کسانی است که قبل از ایشان در همین سالهای نزدیک وبال کار خود را چشیدند و عذابی الیم هم در پی دارند (۱۵).

درست مثل شیطان که به انسان گفت کافر شو و چون کافر شد گفت من از تو بیزارم من از خدا می ترسم که رب العالمین است (۱۶).

در نتیجه عاقبت آن شیطان و آن انسان کافر این شد که هر دو برای ابد در آتشند و همین است کیفر ستمکاران (۱۷).

بیان آیات [دروغگویی و پیمان شکنی منافقین در وعده ها و قرارهایی که با برادران کافرشان می گذارند]

این آیات به حال منافقین و وعده هایی که به مردم بنی النضیر دادند که اگر با مسلمین بجنگید کمکتان می کنیم، و اگر بیرون بروید با شما می آییم، و نیز به خلف وعده شان اشاره می کند.

" أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ ... "

کلمه" اخوان" جمع" اخوه" است، و کلمه" اخوه" جمع" أخ- برادر" است. و کلمه" اخوه"- به ضم همزه و ضم خاء- به معنای

مشترک بودن دو نفر در انتسابشان به یک پدر است. این معنای اصلی اخوت است، ولی بعدها در معنایش توسعه داده، در افراد مشترک در یک عقیده، و یا مشترک در صداقت و امثال آن نیز استعمال شده، البته کلمه" اخوه" بیشتر در همان معنای اصلی به کار می رود. و به طوری که گفته اند: بیشتر مورد استعمال" اخوان" اشتراک در اعتقاد و امثال آن است.

استفهامی که در ابتدای آیه آمده استفهام تعجبی است. و منظور از جمله" الَّذِینَ

______________________________ صفحه ی ۳۶۶

نافَقُوا" عبد اللَّه بن ابی و یاران او است. و مراد از" برادران ایشان از اهل کتاب" به طوری که سیاق شهادت می دهد همان یهودیان بنی النضیر است، برای اینکه مفاد آیات این است که این کفار از اهل کتاب که برادران منافقین بوده اند مردمی بوده اند که امرشان دائر شده بین ماندن و جنگیدن بعد از جنگیدن قومی دیگر، و یا ترک وطن کردن و رفتن. و چنین مردمی جز همان مردم بنی النضیر نمی توانند باشند، چون تنها آنها بودند که بعد از بنی قینقاع چنین سرنوشتی پیدا کردند.

" لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ"- این آیه حکایت کلام منافقین است، و حرف لام در جمله" لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ" لام قسم است. و معنایش این است که: ما سوگند می خوریم که هر گاه مسلمانان شما را از دیارتان بیرون کنند ما نیز از دیار خود بیرون شده، همه جا با شما می آییم، نه از شما جدا شویم، و نه در جدا شدن از شما سخن کسی را گوش دهیم. و اگر مسلمانان به جنگ شما آیند به یاریتان

آییم.

" وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ "- در این جمله آشکار و صریح می فرماید: منافقین به این وعده خود وفا نخواهند کرد.

" لَئِنْ أُخْرِجُوا لا یَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا یَنْصُرُونَهُمْ " در جمله قبلی به طور اجمال وعده منافقین را تکذیب می کرد. و در این قسمت از آیه به طور تفصیل آن را تکذیب نموده، لام سوگند را به منظور تاکید تکرار می کند. و معنایش این است که: سوگند می خورم، که اگر بنی النضیر از دیارشان بیرون شوند، منافقین با ایشان بیرون نخواهند رفت. و باز سوگند می خورم که اگر به جنگ مبتلا شوند یاریشان نخواهند کرد «۱».

" وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَیُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ " این جمله اشاره است به اینکه: بر فرضی که جنگی واقع شود- که ابدا واقع نمی شود و نشد- جنگی با دوام نخواهد بود، و یاری منافقین سودی به حال یهودیان نخواهد داشت، بلکه خود آنان پا به فرار خواهند گذاشت، و بدون اینکه کسی یاریشان کند همه هلاک خواهند شد.

---

(۱) این آیه شریفه را باید از اخبار غیبی قرآن شمرد، برای اینکه هم در عصر نزول به صحت رسید و منافقین با همه تاکیدی که در حمایت خود از بنی النضیر نمودند در هنگام کوچ کردن بنی النضیر حمایتی از آنان نکردند و حتی یک نفر هم از ایشان با بنی النضیر کوچ نکرد با اینکه بسیاری از آنان خود از قبیله بنی النضیر بودند، و هم در قرون گذشته به صحت رسیده که هیچگاه به وعده های پوچ خود وفا نکردند.

" لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِی صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ... "

همه ضمیرهای جمع به منافقین برمی گردد. و کلمه "

رهبه" به معنای خشیت و ترس است. و این آیه شریفه جمله" وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ" را تعلیل نموده، بیان می کند که چرا در فرض یاری دادن فرار می کنند. می فرماید: علتش این است که منافقین از شما مسلمانان بیشتر می ترسند تا از خدا، و به همین جهت اگر به جنگ شما آیند در مقابل شما تاب مقاومت نمی آورند. این علت را با علتی دیگر تعلیل نموده، می فرماید: علت بیشتر ترسیدنشان این است که مردمی نادان هستند:" ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ". و اشاره با کلمه" ذلك" به بیشتر ترسیدنشان از مؤمنین است، و معنایش چنین است: اینکه گفتیم از شما بیشتر می ترسند تا از خدا، علتش این است که مردمی بی شعورند، یعنی آن طور که باید نمی فهمند. و اگر حقیقت امر را می فهمیدند، دستگیرشان می شد که زمام امر به دست خداست، نه به دست غیر خدا، حال این غیر خدا چه مسلمانان باشند، و چه دیگران غیر از خدای تعالی کسی قادر بر هیچ عمل خیر یا شر و نافع و ضاری نیست مگر به حول و قوه او.

پس منافقین نباید از کسی جز خدا بترسند.

" لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ ..."

این آیه شریفه هم اثر رهبت منافقین از مسلمین را بیان می کند، و هم اثر بزدلی یهودیان را. می فرماید: بنی النضیر و منافقین هر دو طایفه از جنگیدن با شما در فضای باز خودداری می کنند، و جز در قلعه های محکم و یا از پس و پشت دیوارها با شما کارزار نمی کنند.

" بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ"- یعنی شجاعت و دلاوریشان در بین خودشان شدید است، اما همین که با

شما روبرو می شوند خدای تعالی رعبی از شما به دلهایشان می افکند، و در نتیجه از شما سخت می ترسند.

" تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى "- تو ای پیامبر! ایشان را متحد و متشکل می بینی، و می پنداری که با هم الفت و اتحاد دارند، ولی اینطور نیست، دلهایشان متفرق و پراکنده است، و همین عامل قوی برای خواری و بیچارگی ایشان است. و علت آن پراکندگی هم این است که مردمی فاقد تعقلند، چون اگر تعقل می داشتند متحد گشته آرای خود را یکی می کردند.

[تمثیل حال منافقین به شیطان که انسان را تا مرز کفر می کشاند و سپس از او بیزاری می جوید]

" كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ " کلمه " وبال " به معنای عاقبت بد است. و کلمه " قریبا " قائم مقام ظرف است، و به

همین جهت منصوب شده، یعنی " در زمانی نزدیک ".

و جمله " کمثل " خبری است که مبتدای آن حذف شده، تقدیرش " مثلهم کمثل ... " است. و معنای آیه این است که: مثل یهودیان بنی النضیر در عهدشکنی، و در اینکه منافقین وعده دروغی نصرت به آنان دادند، و سرانجام کارشان به جلای وطن انجامید، مثل اقوامی است که در این نزدیکی ها قبل از ایشان بودند. و منظور از آن اقوام " بنی قینقاع " است که تیره دیگری از یهودیان مدینه بودند، آنها هم بعد از جنگ بدر عهدشکنی کردند، و رسول خدا (ص) از سرزمین مدینه بیرونشان کرد، و به سرزمین اذرعات فرستاد. منافقین به آنها هم نیرنگ زدند وعده داده بودند که در باره آنان با رسول خدا (ص) صحبت می کنند و نمی گذارند آن جناب بیرونشان کند. و بنی قینقاع

فریب آنان را خورده سرانجام از مدینه بیرون شدند، و وبال کار خود را چشیدند، و در آخرت عذابی الیم دارند.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: منظور از جمله" الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ" کفار مکه است که در جنگ بدر وبال کفر خود را چشیدند. ولی بیان قبلی با سیاق آیه بهتر می سازد.

به هر حال مثلی که در آیه شریفه زده شده برای قوم بنی النضیر است، نه برای منافقین، چون از سیاق این طور استفاده می شود.

" کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکَ ..."

از ظاهر سیاق برمی آید که این مثل بیانگر حال منافقین باشد، که بنی النضیر را فریب داده، وعده نصرتشان دادند، و به آن عمل نکرده، در هنگام حاجت و سختی تنهایشان گذاشتند.

و باز از ظاهر سیاق استفاده می شود که منظور از شیطان، ابلیس، و منظور از انسان، آدم ابو البشر نیست، بلکه منظور از اولی جنس شیطان، و از دومی جنس آدمیان است که شیطان هر انسانی او را به سوی کفر دعوت نموده و برای اینکه دعوتش را بپذیرد متاعهای زندگی دنیا را در نظرش زینت داده، و روگردانی از حق را با وعده های دروغی و آرزوهای بیجا در نظر وی جلوه می دهد، و او را گرفتار کفر می سازد، به طوری که در طول عمر از کفر خود خرسندی هم می کند تا آنکه نشانه های مردن یکی پس از دیگری برسند، آن وقت به تدریج می فهمد آرزوهایی که شیطانش در دلش افکنده سرابی بیش نبوده و یک عمر فریب آن ______________

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۴.

سراب را خورده، و با خیال بازی می کرده، آن

وقت همان شیطان خود را کنار کشیده، می گوید: من از تو و رفتار تو بیزارم، و نه تنها به وعده هایش عمل نمی کند، بلکه این سوز را هم به او می گذارد که" إِنِّی بَرِی ءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ ".

و کوتاه سخن آنکه: مثل منافقین در اینکه مردم بنی النضیر را به مخالفت با رسول خدا (ص) واداشته، و وعده نصرتشان دادند، و سپس بی وفایی کرده، وعده خود را خلف نمودند، نظیر مثل شیطان است در اینکه انسان را به سوی کفر می خواند، و با وعده های دروغی اش فریبش داده، به کفر وادارش می کند. و در آخر از او بیزاری جسته، بعد از یک عمر کفر ورزیدن، در روزی که بسیار به کمک نیازمند است تنهایش می گذارد.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: مراد از آوردن این مثل، اشاره به داستان برصیصای عابد است که شیطان زنای با زنی را در نظرش جلوه داد، و در آخرش به کفرش هم کشانید که داستانش در بحث روایتی آینده- ان شاء اللَّه تعالی- خواهد آمد.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: منظور از این مثل که فرمود" کَمَثَلِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِیباً" بیان حال کفار مکه در روز جنگ بدر است که نقل این قول در سابق هم گذشت. و مراد از کلمه" انسان" در این مثل ابو جهل است. و منظور از اینکه فرموده" شیطان به او گفت کفر بورز" همان داستانی است که خدای تعالی در این خصوص نقل نموده است:" وَ إِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَکُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَکَصَ عَلی عَقِبَیْهِ وَ قالَ إِنِّی بَرِی ءٌ مِنْکُمْ إِنِّی أَری

ما لا تَرَوْنَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِیدُ الْعِقابِ "«۳».

بنـا بر این احتمـال، گفتـار شـیطان که گفت" إِنِّی أَخـافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ " کلامی جـدی بوده است، چون می ترسـیده همان فرشتگانی که در بدر نازل شده بودند تا مؤمنین را یاری کنند، او را عذاب کنند. و اما بنا بر دو وجه قبلی، گفتار مذکور جدی نبوده، بلکه نوعی استهزاء و خوار داشتن بوده است.

(۱ و ۲) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۵۹.

(۳) زمانی که شیطان برای ایشان اعمالشان را جلوه داد و گفت که امروز احدی از مردم نیست که بتواند شما را شکست دهد، و من به شـما تـامین می دهم، ولی همین که دو صـف در برابر هم قرار گرفتنـد، پـای خود را عقب کشـید و گفت من از شـما بیزارم، من چیزهـایی می بینم که شـما نمی بینیـد، و من از خـدا می ترسم که خـدا شدیـد العقـاب است. سـوره انفـال، آیه ۴۸.

" فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النَّارِ خالِدَیْنِ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمِینَ " از ظاهر آیه برمی آید که ضمیرهای تثنیه به شیطان و انسان برمی گردد که نامشان در ضمن مثل گذشته آمده بود. در نتیجه در این آیه عاقبت شیطان در فریبکاری اش و عاقبت انسان در فریب خوردن و گمراه شدنش بیان شده، و در آن اشاره شده که این عاقبت هم عاقبت منافقین است در وعده های دروغین که به بنی النضیر دادنـد، و هم عـاقبت بنی النضـیر است در فریب خوردنشـان از وعـده هـای دروغی منـافقین، و در اصـرارشان بر مخالفت با رسول خدا (ص). و معنای آیه روشن است.

بحث روایتی [(چند روایت راجع به تبعید بنی النضیر، عهد شکنی منافقان

با آنان و داستان برصیصای عابد که کارش به کفر انجامید)]

در الدر المنثور است که ابن اسحاق، ابن منذر، و ابو نعیم- در کتاب دلائل- از ابن عباس روایت کرده اند که گروهی از قبیله بنی عوف بن حارث- که عبد اللّه بن ابی بن سلول، و ودیعه بن مالک، و سوید، و داعس از ایشان بودند- شخصی را نزد بنی النضیر فرستادند که قلعه های خود را خالی نکنید، و ایستادگی کنید و ما به آسانی شما را تسلیم دشمن نمی کنیم، و اگر کارتان به جنگ بیانجامد با دشمن شما می جنگیم، و اگر به جلای وطن بکشد، با شما می آییم، و ما نیز جلای وطن می کنیم. بنی النضیر به امید یاری آنان تن به جنگ دادند، ولی منافقین یاریشان نکردند، برای اینکه خدا ترس از مسلمانان را در دلهایشان بیفکند.

به ناچار بنی النضیر از رسول خدا (ص) خواهش کردند به ریختن خون ایشان نپردازد، و به جلای وطن ایشان رضایت دهد، و قبول کردند که بیش از بار یک شتر از اموال خود نبرند، و هر چه حلقه (گویا منظور طلا آلات باشد) دارند نیز با خود نبرند. رسول خدا (ص) هم این تقاضا را پذیرفت. و بنی النضیر (برای اینکه خانه هایشان سالم به دست مسلمین نیفتد) آنها را خراب کردند، و آن را (گویا منظور اثاث است) بر پشت شتر خود نهاده روانه خیبر شدند، و بعضی هم به شام رفتند «۱».

مؤلف: این روایت با تعدادی از روایات که می گفت رسول خدا (ص) در آغاز شرط کرد که بیش از بار یک شتر نبرند، منافات دارد، چون در آن روایات آمده که بنی النضیر اول

این پیشنهاد را نپذیرفتند، و در آخر وقتی از روی ناچاری پذیرفتند، رسول خدا (ص) قبول نکرد، و فرمود: اجازه ندارید به غیر از زن و بچه خود

---

(۱) الـــدر المنثـــور، ج ۶، ص ۱۹۹.

چیزی ببرید. و آنها ناگزیر شدند دست خالی بیرون شوند، و رسول خدا (ص) به هر سه نفر از آنان یک شتر و یک مشک آب داد.

و نیز در همان کتابست که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه" أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا" گفته است: اینها عبارت بودند از عبد اللَّه بن ابی بن سلول، رفاعه بن تابوت، عبد اللَّه بن نبتل، اوس بن قیظی، و برادرانشان«۱» از بنی النضیر «۲».

مؤلف: منظور روایت این نیست که تنها این نامبردگان، در این توطئه دست داشته اند، پس با روایت قبلی که افراد دیگری را نام می برد منافات ندارد.

و باز در الدر المنثور است که ابن ابی الدنیا- در کتاب مکائد الشیطان- و ابن مردویه، و بیهقی در- کتاب شعب الایمان- از عبید بن رفاعه دارمی- و او سند را می رساند به رسول خدا- که راوی گفت، رسول خدا (ص) فرمود: در بنی اسرائیل راهبی بود. شیطان، دختری را بیمار کرد، و به دل خانواده اش انداخت که دوای درد دخترتان نزد فلان راهب است. دختر را نزد راهب بردند، او از نگهداری دختر امتناع می کرد، و ایشان اصرار می کردند تا سرانجام قبول کرد، و دختر نزد راهب بماند.

روزی شیطان راهب را وسوسه کرد، و کام گیری از او را در نظر وی زینت داد، و هم چنان او را وسوسه کرد تا آنکه دختر را حامله

کرد، بعد از آنکه دختر حامله شد، شیطان به دلش انداخت که هم اکنون رسوا خواهی شد او را بکش، و اگر خانواده اش آمدند که دختر ما چه شد بگو دخترتان مرد. راهب دختر را کشت، و دفن کرد. از سوی دیگر شیطان نزد خانواده دختر رفت، و گفت: راهب دخترتان را حامله کرد و سپس او را کشت، خانواده دختر نزد راهب آمدند که دختر ما چه شد؟ گفت دخترتان مرد، خانواده دختر، راهب را دستگیر کردند.

شیطان به سوی او برگشت، و گفت: من بودم که جنایت تو را به خانواده دختر گزارش دادم، و من بودم که تو را به این گرفتاری دچار ساختم، حال اگر هر چه گفتم اطاعت کنی نجات می یابی، راهب قبول کرد. گفت: باید دو نوبت برایم سجده کنی. راهب دو بار برای شیطان سجده کرد. و آیه شریفه" کَمَثَلِ الشَّيْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ ..." اشاره به این داستان دارد «۳».

مؤلف: این قصه معروف است، و به طور مختصر و یا مفصل در روایات بسیاری آمده است.

---

(۱) معلوم می شود منافقین عده ای از همان بنی النضیر بودند که به ظاهر مسلمان شده بودند، و در این جریان از خویشاوندان یهودی خود حمایت می کردند. مترجم.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۹.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۰۰.

ترجمه آیات ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید. و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد. و از خدا بترسید چون خدا با خبر است از آنچه می کنید (۱۸).

و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد

و ایشان همان فاسقانند (۱۹).

اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند و معلوم است که بهشتیان رستگارند (۲۰).

اگر، ایـن قرآن را بر کـوهی نـازل کرده بـودیم مسـلما او را می دیـدی کـه خـاشع و از ترس خـدا متلاشـی

می شود. این مثلهایی است که برای مردم می زنیم تا شاید به فکر بیفتند (۲۱).

او اللَّه است که هیچ معبودی به جز او نیست عالم به غیب و آشکار است او رحمان و رحیم است (۲۲).

او اللَّه است که هیـچ معبودی جز او نیست ملـك و منزه است، سـلام و ایمنی دهنـده است مسـلط و مقتـدر است جبـار و متکبر است، آری اللَّه منزه است از آن شرك ها که برایش می ورزند (۲۳).

او اللَّه است که آفریننـده و پدید آورنده و صورتگر است او اسـمایی حسـنی دارد آنچه در آسـمانها و زمین است تسبیح گوی اویند و او عزیزی است حکیم (۲۴).

بیان آیات [معارف و مواعظی که از مضامین این آیات برداشت می شود]

مضـمونی که این آیـات شـریفه دارد به منزله نتیجه ای است که از آیات سوره گرفته می شود. در سوره به مخالفت و دشـمنی یهودیـان بنی النضـیر و عهدشـکنی آنـان اشـاره شـده که همین مخالفتشان آنان را به خسـران در دنیا و آخرت افکنـد. و نیز در سوره آمـده که منـافقین، بنی النضـیر را در مخالفت با رسول خـدا (ص) تحریك می کردنـد، و همین باعث هلاکتشان شـد، و سبب حقیقی در این جریان این بود که این مردم در اعمال خود، خـدا را رعایت نمی کردنـد و او را فراموش نموده، و خدا هم ایشان را به فراموشی سپرد، نتیجه اش این شد که خیر خود را اختیار نکردند، و آنچه

مایه صلاح دنیا و آخرتشان بود بر نگزیدند، و در آخر سرگردان و هلاک شدند.

پس بر کسـی که ایمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است که پروردگار خود را به یاد آورد، و او را فراموش ننماید، و ببینـد چه عملی مـایه پیشـرفت آخرت او است، و به درد آن روزش می خورد که به سوی پروردگارش برمی گردد. و بـداند که عمل او هر چه باشد علیه او حفظ می شود، و خدای تعالی در آن روز به حساب آن می رسد، و او را بر طبق آن محاسـبه و جزا می دهد، جزائی که دیگر از او جدا نخواهد شد.

و این همـان هـدفی است که آیه" یـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ" دنبال نموده، مؤمنین را وادار می کنـد که به یاد خدای سـبحان باشـند، و او را فراموش نکنند، و مراقب اعمال خود باشـند، که چه می کنند، صالح آنها کدام، و طـالحش کـدام است، چون سعادت زنـدگی آخرتشـان به اعمالشـان بسـتگی دارد. و مراقب باشـند که جز اعمال صالـح انجام ندهنـد، و صالـح را هم خالص برای رضای خدا به جای آورند، و این مراقبت را اسـتمرار دهند، و همواره از نفس خود حساب بکشـــــــند، و هر عمـــــــل نیکی کـــــــه در کرده هـــــــای خـــــــود

صفحه ی ۳۷۴

یافتنـد خـدا را شـکرگزارند، و هر عمل زشتی دیدنـد خود را توبیـخ نموده، نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خدای تعالی طلب مغفرت کنند. و ذکر خدای تعالی به ذکری که لایق ساحت عظمت و کبریایی او است یعنی ذکر خدا به اسـمای حسنی و صفات علیای او که قرآن بیان

نموده تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می رساند، کمالی که انسان، ما فوق آن، دیگر کمالی ندارد.

و این بـدان جهت است که انسان عبد محض، و مملوك طلق برای خدای سـبحان است، و غیر از مملوکیت چیزی ندارد، از هر جهت که فرض کنی مملوك است و از هیـچ جهتی اسـتقلال ندارد. هم چنان که خدای عز و جل مالك او است، از هر جهت که فرض شود.

و او از هر جهت دارای اسـتقلال است. و معلوم است که کمـال هر چیزی خـالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش. پس کمال انسانی هم در همین است که خود را بنـده ای خالص، و مملوکی برای خـدا بداند، و برای خود هیچگونه اسـتقلالی قائـل نباشـد، و از صـفات اخلاقی به آن صـفتی متصـف باشـد، که سازگـار بـا عبودیت است، نظیر خضوع و خشوع و ذلت و اسـتکانت و فقر در برابر سـاحت عظمت و عزت و غنای خـدای عز و جل. و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر کنـد، نه هر چه خودش خواست. و در هیچ یک از این مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش، و نه در صفاتش و نه در افعالش.

و همواره به ذات و افعـالش نظیر تبعیت محض و مملوکیت صـرف داشـته باشـد، و داشـتن چنین نظری دست نمی دهـد مگر با توجه باطنی به پروردگاری که بر هر چیز شـهید و بر هر چیز محیط، و بر هر نفس قائم است. هر کس هر چه بکند او ناظر عمل او است و از او غافل نیست، و فراموشش نمی کند.

در این هنگام است که قلبش

اطمینان و سکونت پیدا می کند، هم چنان که فرموده:

" أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ "«۱»، و در این هنگام است که خدای سبحان را به صفات کمالش می شناسد، آن صفاتی که اسمای حسنایش حاکی از آن است. و در قبال این شناسایی صفات عبودیت و جهات نقصش برایش آشکار می گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بیشتر بشناسد خاضع تر، خاشع تر، ذلیل تر، و فقیرتر، و حاجتمندتر می شود.

و معلوم است که وقتی این صفات در آدمی پیدا شد، اعمال او صالح می گردد و ممکن نیست عمل طالحی از او سر بزند، برای اینکه چنین کسی دائما خود را حاضر درگاه می داند، و همواره به یاد خداست، هم چنان که خدای تعالی فرموده:

---

(۱) سوره رعد، آیه ۲۸.

" وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ "«۱»، و نیز فرموده:" فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ "«۲».

و آیه شریفه" لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ "- تا آخر آیات مورد بحث- با در نظر گرفتن سیاقی که دارند، به همین معارفی که ما خاطرنشان کردیم- یعنی شناختن خدا به صفات کمالش، و شناختن نفس به صفاتی مقابل آن صفات، و به عبارتی دیگر: به صفات نقص و حاجت- اشاره می کنند.

[امر به تقوی در اعمال و امر به محاسبه و نظر در اعمال، در آیه:" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ"]

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ

نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ ..."

در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می فرستند. و متوجه باشند که آیا اعمالی که می فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است. و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند.

اما امر اول، یعنی تقوی، که در احادیث به ورع و پرهیز از حرامهای خدا تفسیر شده، و با در نظر گرفتن اینکه تقوی هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرمات، لا ـ جرم عبارت می شود از: اجتناب از ترک واجبات، و اجتناب از انجام دادن محرمات.

و اما امر دوم، یعنی نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می فرستد، امری دیگری است غیر از تقوی. و نسبتش با تقوی نظیر نسبتی است که یک نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد، همان طور که هر صاحب عملی و هر صانعی در آنچه کرده و آنچه ساخته نظر دقیق می کند، ببیند آیا عیبی دارد یا نه، تا اگر عیبی در آن دید در رفع آن بکوشد، و یا اگر از نکته ای غفلت کرده آن را جبران کند، همچنین یک مؤمن نیز باید در آنچه کرده دوباره نظر کند، ببیند اگر عیبی داشته آن را برطرف سازد.

پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند،

نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش بپرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده های خود بیندازند، چون این ____________

(۱) پروردگارت را در نفس خود و از روی تضرع و ترس و بدون سر و صدا صبح و شام بیاد آر، و از غافلان مباش. آنان که نزد پروردگار تواند از عبادت او سرپیچی نداشته، تسبیحش می گویند، و برایش سجده می کنند. سوره اعراف، آیه ۲۰۵ و ۲۰۶.

(۲) حال اگر استکبار ورزیدند باکی نیست، برای اینکه آنان که نزد پروردگار تواند او را شب و روز تسبیح گفته، و خسته نمی شوند. سوره حم سجده، آیه ۳۸.

اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می فرستند، با همین اعمال به حسابشان می رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه. پس خود آنان باید قبلا حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند.

و این وظیفه، خاص یک نفر و دو نفر نیست، تکلیفی است عمومی، و شامل تمامی مؤمنین، برای اینکه همه آنان احتیاج به عمل خود دارند، و خود باید عمل خود را اصلاح کنند، نظر کردن بعضی از آنان کافی از دیگران نیست. چیزی که هست در بین مؤمنین کسانی که این وظیفه را انجام دهند، بسیار کمیاب اند، به طوری که می توان گفت نایاب اند. و جمله" و لتنظر نفس" که کلمه نفس را مفرد و نکره آورده، به همین نایابی اشاره دارد.

پس اینکه فرمود:" وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ" خطابی است به عموم مؤمنین، و لیکن

از آنجا که عامل به این دستور در بین اهل ایمان و حتی در بین اهل تقوی از مؤمنین در نهایت قلت است، بلکه می توان گفت وجود ندارد، برای اینکه مؤمنین و حتی افراد معدودی که از آنان اهل تقوی هستند، همه مشغول به زندگی دنیایند، و اوقاتشان مستغرق در تدبیر معیشت و اصلاح امور زندگی است، لذا آیه شریفه خطاب را به صورت غیبت آورده، آن هم به طور نکره و فرموده: نفسی از نفوس باید که بدانچه می کند نظر بیفکند. و این نوع خطاب با اینکه تکلیف در آن عمومی است، به حسب طبع دلالت بر عتاب و سرزنش مؤمنان دارد. و نیز اشاره دارد بر اینکه افرادی که شایسته امتثال این دستور باشند در نهایت کمی هستند.

" ما قدمت لغد"- این جمله استفهامی از ماهیت عملی است که برای فردای خود ذخیره می کند، و هم بیانگر کلمه" نظر" است. ممکن هم هست کلمه" ما" را در آن موصوله بگیریم، و بگوییم موصول وصله اش متعلق به نظر است.

در صورت استفهام معنا چنین می شود:" باید نفسی از نفوس نظر کند چه عملی برای فردای خود از پیش فرستاده". و بنا بر این که موصول وصله باشد معنا چنین می شود:" باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده".

و مراد از کلمه" غد- فردا" روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است. و اگر از آن به کلمه" فردا" تعبیر کرده برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است، آن چنان که فردا به دیروز نزدیک است، هم چنان که در آیه" إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَراهُ قَرِيباً"

«۱» به این نزدیکی تصریح کرده است.

---

(۱) ایشـــــان آن را دور می پندارنــــــد، ولی مــــا نزدیکش می بینیــــم. ســــوره معــــارج، آیــــه ۶.

و معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده اید با اطاعت از خدا تقوی به دست آورید، اطاعت در جمیع اوامر و نواهی اش، و نفسی از نفوس شما باید در آنچه می کند نظر افکند، و ببیند چه عملی برای روز حسابش از پیش می فرستد، آیا عمل صالح است، یا عمل طالح. و اگر صالح است عمل صالحش شایستگی برای قبول خدا را دارد، و یا مردود است؟

و در جمله" وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ"، برای بار دوم امر به تقوی نموده، می فرماید: علت اینکه می گویم از خدا پروا کنید این است که" إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ" او با خبر است از آنچه می کنید. و تعلیل امر به تقوی به اینکه خدا با خبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوی که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می نمود، و می فرمود:" اتَّقُوا اللَّهَ".

پس حاصل کلام این شد که: در اول آیه مؤمنین را امر به تقوی در مقام عمل نموده، می فرماید عمل شما باید منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آیه که دوباره امر به تقوی می کند، به این وظیفه دستور داده که هنگام نظر و محاسبه اعمالی که کرده اید از خدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را

به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.

اینجاست که به خوبی روشن می گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است. اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل. و نیز روشن می گردد اینکه بعضی «۱» گفته اند:" اولی راجع به توبه از گناهان گذشته، و دومی مربوط به گناهان آینده است" صحیح نیست. و نظیر این قول گفتار بعضی «۲» دیگر است که گفته اند: امر دومی تاکید امر اولی است و بس.

[بیان رابطه و ملازمه بین فراموش کردن خدا و فراموش کردن خود (وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ ...)]

" وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ ..."

کلمه" نسیان" که مصدر فعل" نسوا" است به معنای زایل شدن صورت معلوم از صفحه خاطر است، البته بعد از آنکه در صفحه خاطر نقش بسته بود. این معنای اصلی" نسیان" است، ولی در استعمال آن توسعه دادند، و در مطلق روگردانی از چیزی که قبلا مورد توجه بوده نیز استعمال نمودند. آیه شریفه" وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْساكُمْ كَما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا وَ مَأْواكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ" «۳»، در معنای دوم استعمال ______

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۵.

(۳) و گفته می شود: امروز ما شما را فراموش می کنیم، همان طور که شما در دنیا دیدار امروزتان را فراموش کرده بودید، در نتیجه منزلگاهتان آتش است، و از یاوران هیچ قسم یاوری نخواهید داشت. سوره جاثیه، آیه ۳۴.

شده.

آیه شریفه مورد بحث به حسب لب معنا، به منزله تاکیدی برای مضمون آیه قبلی است، گویا فرموده: برای روز حساب و جزاء عمل صالح از پیش بفرستید، عملی که جانهایتان با آن زنده شود، و زنهار زندگی خود را در آن روز فراموش مکنید. و چون سبب فراموش کردن نفس فراموش کردن خدا است، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می برد، قهرا انسان نفس خود را مستقل در هستی می پندارد، و به خیالش چنین می رسد که حیات و قدرت و علم، و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تاثیر می پندارد، و خیال می کند که این خود آنهایند که یا تاثیر می کنند و یا متاثر می شوند.

اینجا است که بر نفس خود اعتماد می کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند.

و کوتاه سخن اینکه: چنین کسی پروردگار خود و بازگشتش به سوی او را فراموش می کند، و از توجه به خدا اعراض نموده، به غیر او توجه می کند، نتیجه همه اینها این می شود که خودش را هم فراموش کند، برای اینکه او از خودش تصوری دارد که آن نیست. او خود را موجودی مستقل الوجود، و مالك کمالات ظاهر خود، و مستقل در

تدبیر امور خود می داند.

موجودی می پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می کند، در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر، و امثال اینها. و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنی و امثال آن دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است، و پایان زندگی او و نظائر او، یعنی همه اسباب طبیعی عالم، به پروردگارش است.

حاصل اینکه «۱»: علت فراموش کردن خویش فراموش کردن خدا است. و چون چنین بود آیه شریفه نهی از فراموشی خویشتن را به نهی از فراموش کردن خدای تعالی مبدل کرد، چون انقطاع مسبب به انقطاع سببش بلیغ تر و مؤکدتر است، و به این هم اکتفاء نکرد که از فراموش کردن خدا نهیی کلی کند، و مثلا بفرماید:" و لا تنسوا اللَّه فینسیکم انفسکم- زنهار خدا را

---

(۱) چون فراموشی واقعی از جانب خدا محال است، و منظور از این فراموشی همین است که شما که مخلوق ما و مورد توجه ما بودید، امروز دیگر مورد اعراض ما قرار دارید. مترجم.

فراموش نکنید، که اگر بکنید خدا خود شما را از یادتان می برد" بلکه مطلب را به بیانی اداء کرد که نظیر اعطای حکم به وسیله مثال باشد، و در نتیجه مؤثرتر واقع شود، و به قبول طرف نزدیک تر باشد، لذا ایشان را نهی کرد از اینکه از کسانی باشند که خدا را فراموش کردند. و در این تعبیر اشاره ای هم به سرنوشت یهودیانی کرد که قبل از این آیه سرگذشتشان را بیان نموده بود، یعنی یهودیان بنی النضیر، و

بنی قینقاع. و نیز منافقینی که حالشان در دشمنی و مخالفت با خدا و رسولش حال همان یهودیان بود.

و لذا فرمود: " وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ " و دنبالش به عنوان نتیجه گیری فرمود:

" فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ " که در حقیقت نتیجه گیری مسبب است از سبب. آن گاه دنبالش فرمود:

" أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ " و با این جمله راهنمایی کرد بر اینکه چنین کسانی فاسقان حقیقی هستند، یعنی از زی عبودیت خارجند.

و آیه شریفه هر چند از فراموش کردن خدای تعالی نهی نموده، و فراموش کردن خویشتن را فرع آن و نتیجه آن دانسته، لیکن از آنجا که آیه در سیاق آیه قبلی واقع شده، با سیاقش دلالت می کند بر امر به ذکر خدا، و مراقبت او. ساده تر بگویم: لفظ آیه از فراموش کردن خدا نهی می کند ولی سیاق به ذکر خدا امر می نماید." لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ " راغب می گوید کلمه" فوز" به معنای دست یافتن به خیر با حصول سلامت است «۱» و سیاق آیه شهادت می دهد به اینکه مراد از" اصحاب نار" همان کسانی هستند که خدا را از یاد برده اند. و مراد از" اصحاب جنت" آنهایند که به یاد خدا و مراقب رفتار خویشند.

و این آیه شریفه حجتی تمام بر این معنا اقامه می کند که بر هر کس واجب است به دسته یادآوران خدا و مراقبین اعمال بپیوندد، نه به آنهایی که خدا را فراموش کردند. بیان این حجت آن است که این دو طائفه- یعنی یادآوران خدا و فراموشکاران خدا و سومی ندارند- و سایرین بالأخره باید به یکی از این دو طائفه ملحق شوند، و این دو

طائفه یکسان نیستند تا پیوستن به هر یک نظیر پیوستن به دیگری باشد، و آدمی از اینکه به هر یک ملحق شود پروایی نداشته باشد، بلکه یکی از این دو طائفه راجح، و دیگری مرجوح است، و عقل حکم می کند که انسان طرف راجح را بگیرد، و آن را بر مرجوح ترجیح دهد و آن طرف یادآوران خدا است، چون تنها ایشان رستگارند، نه دیگران، پس ترجیح در جانب ایشان است، در نتیجه بر هر انسانی واجب است پیوستن به آنان را اختیار کند.

---

(۱) مفردات راغب، ماده" فوز".

[مثلی گویای عظمت و جلالت قدر قرآن

" لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ ..."

در مجمع البیان گفته: کلمه" تصدع" به معنای پراکنده شدن بعد از التیام است.

کلمه" تفطر" هم به همین معنا است «۱».

باید دانست که زمینه آیه شریفه زمینه مثل زدن است، مثلی که اساسش تخیل است، به دلیل اینکه در ذیل آیه می فرماید:" وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ ..."

و منظور آیه شریفه تعظیم امر قرآن است، به خاطر استعمالش بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی که در آن است، و نیز به خاطر اینکه کلام خدا عظیم است. و معنای آیه این است که: اگر ممکن بود قرآن بر کوهی نازل شود، و ما قرآن را بر کوه نازل می کردیم، قطعا کوه را با آن همه صلابت و غلظت و بزرگی هیکل و نیروی مقاومتی که در برابر حوادث دارد، می دیدی که از ترس خدای عز و جل متاثر و متلاشی می شود، و وقتی حال کوه در برابر

قرآن چنین است، انسان سزاوارتر از آن است که وقتی قرآن بر او تلاوت می شود و یا خودش آن را تلاوت می کند قلبش خاشع گردد. بنا بر این، بسیار جای تعجب است که جمعی از همین انسانها نه تنها از شنیدن قرآن خاشع نمی گردند، و دچار ترس و دلواپسی نمی شوند، بلکه در مقام دشمنی و مخالفت هم برمی آیند.

در این آیه شریفه التفاتی از تکلم مع الغیر به غیبت به کار رفته، و این بدان جهت است که بر علت حکم دلالت کرده، بفهماند اگر کوه با نزول قرآن متلاشی و نرم می شود، علتش این است که قرآن کلام خدای عز و جل است.

" وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ "- این جمله از باب به کار بردن حکمی کلی در موردی جزئی است تا دلالت کند بر اینکه حکم این مورد حکمی نو ظهور نیست، بلکه در همه موارد دیگری- که بسیار هم هست- جریان دارد.

پس اینکه فرمود:" لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ " مثلی است که خدای تعالی برای مردم در امر قرآن زده تا عظمت و جلالت قدر آن را از این نظر که کلام خدا است و مشتمل بر معارفی عظیم است به ذهن مردم نزدیک سازد تا در باره آن تفکر نموده، و آن طور که شایسته آن است با آن برخورد کنند، و در صدد تحقیق محتوای آن که حق صریح است برآمده، به هدایتی که از طریق عبودیت پیشنهاد کرده مهتدی شوند، چون انسانها برای رسیدن به کمال و سعادتشان طریقی بجز قرآن ندارند، و از جمله معارفش همان مساله مراقبت و محاسبه است که آیات قبلی بدان سفارش

می کرد.

---

(۱) مجمــــــــــــــــــع البیــــــــــــــــــان، ج ۹، ص ۲۶۶.

[توضیحی در مورد اینکه خداوند عالم غیب و شهادت است. و معانی پاره ای از اسماء حسنای دیگر خدا]

" هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ" این آیه با دو آیه بعدش هر چند در مقام شمردن طائفه ای از اسمای حسنای خدای تعالی و اشاره به این نکته است که او دارای بهترین اسماء و منزه از هر نقصی است، و آنچه را که در آسمانها و زمین است شاهد بر این معنا می گیرد، و لیکن اگر آن را با مضمون آیات قبل که امر به ذکر می کرد در نظر بگیریم، از مجموع، این معنا استفاده می شود که افرادی که یادآور خدایند او را با اسمای حسنایش ذکر می کنند، و به هر اسمی از اسمای کمال خدا بر می خورند، به نقصی که در خویشتن در مقابل آن کمال است پی می برند- دقت فرمایید.

و اگر آن را با مضمون آیه قبلی و مخصوصا جمله" مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ" در نظر بگیریم، به علت خشوع کوه و متلاشی شدن آن از ترس خدا پی می بریم. و معنای مجموع آنها چنین می شود: چگونه کوه ها از ترس او متلاشی نشود، با اینکه او خدایی است که معبودی بجز او نیست، و عالم به غیب و آشکار و چنین و چنان است.

" هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ"- موصول" الذی" وصله آن، مجموعا اسمی از اسمای خدا را معنا می دهد، و آن وحدانیت خدا در الوهیت و معبودیت است. در سابق هم پاره ای مطالب راجع به معنای تهلیل در تفسیر آیه شریفه" وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ

واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ" «۱» آوردیم.

" عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ"- کلمه" شهادت" به معنای چیزی است که مشهود و حاضر در نزد مدرک باشد، هم چنان که غیب معنای مخالف آن را می دهد. و این دو، معنایی اضافی و نسبی است، به این بیان که ممکن است یک چیز برای کسی یا چیزی غیب و برای شخصی و یا چیزی دیگر شهادت باشد. در شهود، امر دائر مدار نوعی احاطه شاهد بر موجود مشهود است، یا احاطه حسی، یا خیالی، یا عقلی، و یا وجودی. و در غیب دائر مدار نبودن چنین احاطه است.

و هر چیزی که برای ما غیب و یا شهادت باشد، از آنجا که محاط خدای تعالی و خدا محیط به آنست، قهرا معلوم او، و او عالم به آن است. پس خدای تعالی هم عالم به غیب و هم عالم به شهادت است، و غیر او هیچ کس چنین نیست، برای اینکه غیر خدا هر که باشد وجودش محدود است، و احاطه ندارد مگر بدانچه خدا تعلیمش کرده، هم چنان که قرآن کریم فرموده:" عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ" «۲» و اما خود خدای تعالی غیب علی الاطلاق است، و احدی و چیزی به هیچ وجه نمی تواند به او احاطه یابد،

---

(۱) سوره بقره، آیه ۱۶۳.

(۲) خدایی که عالم به غیب است پس کسی را بر غیبش احاطه نمی دهد، مگر رسولی را که بپسندد. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

هم چنان که باز قرآن کریم در این باره فرموده:" وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً" «۱».

و اما جمله" هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ" از

آنجا که در سوره فاتحه در تفسیر این دو اسم سخن رفت، دیگر تکرار نمی کنیم.

" هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ ..."

کلمه" ملک"- به فتح میم و کسره لام- به معنای مالک تدبیر امور مردم، و اختیاردار حکومت آنان است. و کلمه" قدوس" مبالغه در قدس و نزاهت و پاکی را افاده می کند. و کلمه" سلام" به معنای کسی است که با سلام و عافیت با تو برخورد کند، نه با جنگ و ستیز، و یا شر و ضرر. و کلمه" مؤمن" به معنای کسی است که به تو امنیت بدهد، و تو را در امان خود حفظ کند. و کلمه" مهیمن" به معنای فائق و مسلط بر شخصی و یا چیزی است.

و کلمه" عزیز" به معنای آن غالبی است که هرگز شکست نمی پذیرد، و کسی بر او غالب نمی آید. و یا به معنای کسی است که هر چه دیگران دارند از ناحیه او دارند، و هر چه او دارد از ناحیه کسی نیست. و کلمه" جبار" صیغه مبالغه از" جبر" یعنی شکسته بند و اصلاح کننده است، و بنا بر این" جبار" کسی است که اراده اش نافذ است. و اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می کند. و" متکبر" آن کسی است که با جامه کبریایی خود را بنمایاند.

" سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ"- این جمله ثنائی است بر خدای تعالی، هم چنان که در- سوره بقره بعد از نقل این مطلب که کفار گفتند خدا فرزند گرفته، فرمود:" سبحانه" «۲».

" هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ ..."

کلمه" خالق" به معنای کسی است

که اشیایی را با اندازه گیری پدید آورده باشد. و کلمه" بارئ" نیز همان معنا را دارد، با این فرق که" بارئ" پدید آورنده ای است که اشیایی را که پدید آورده از یکدیگر ممتازند. و کلمه" مصور" به معنای کسی است که پدید آورده های خود را طوری صورتگری کرده باشد که به یکدیگر مشتبه نشوند. بنا بر این، کلمات سه گانه هر سه متضمن معنای ایجاد هستند، اما به اعتبارات مختلف که بین آنها ترتیب هست، برای اینکه تصویر فرع این است که خدای تعالی بخواهد موجودات را متمایز از یکدیگر خلق کند، و این نیز فرع آنست که اصلا بخواهد موجوداتی بیافریند.

در اینجا سؤالی پیش می آید، و آن این است که چرا در دو آیه قبل بعد از نام" اللَّه"

---

(۱) احاطه علمی به او پیدا نمی کنند. سوره طه، آیه ۱۱۰.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۱۶.

بلافاصله کلمه توحید" لا اله الا اللَّه" را ذکر نمود و سپس اسمای خدا را شمرد، ولی در آیه مورد بحث بعد از نام" اللَّه" به شمردن اسماء پرداخت، و کلمه توحید را ذکر نکرد؟ جوابش این است که بین صفاتی که در آن دو آیه شمرده شده که یازده صفت، و یا یازده نام است، با نامهایی که در آیه مورد بحث ذکر شده فرق است، و این فرق باعث شده که در آن دو آیه کلمه توحید را بیاورد و در این آیه نیاورد، و آن فرق این است که صفات مذکور در دو آیه قبل الوهیت خدا را که همان مالکیت توأم با تدبیر است اثبات می کند، و در حقیقت مثل این می ماند که فرموده باشد:" لا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" معبودی به جز خـدا نیست، به دلیل اینکه او عالم به غیب و شـهادت، و رحمان و رحیم و ... است. و این صـفات به نحو اصالت و اسـتقلال خاص خدا است، و شـریکی برای او در این اسـتقلال نیست، چون غیر او هر کس هر چه از این صفات دارد، خدا به وی داده، پس قهرا الوهیت و استحقاق معبود شدن هم خاص او است، و به همین جهت در آخر آیه دوم فرمود:" سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ". و با این جمله اعتقاد شرک را که مذهب مشرکین است رد نمود.

و اما صـفات و اسـمایی که در آیه مورد بحث آمـده صـفاتی است که نمی تواند اختصاص الوهیت به خدا را اثبات کند، چون صفات مذکور عبارتند از: خالق، بارئ و مصور، که مشـرکین هم آنها را قبول دارند. آنان نیز خلقت و ایجاد را خاص خدا می دانند، و در عین حال مدعی آنند که به غیر خدا ارباب و الهه دیگر هست که در استحقاق معبودیت شریک خدایند.

و امـا اینکه در ابتـدای هر سه آیه اسم جلالـه" اللَّه" آمـده، به منظـور تاکیـد و تثبیت مقصـود بـوده، چون این کلمه علم (اسـم خـاص) است برای خـدا، و معنایش ذات مسـتجمع تمامی صـفات کمال است، و قهرا تمامی اسـمای الهی از آن سرچشـمه می گیرد.

" لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى - این جمله اشاره به بقیه اسـمای حسـنی است، چون کلمه" الاسماء" هم جمع است، و هم الف و لام بر سرش آمده، و از نظر قواعد ادبی جمع دارای الف و لام افاده عموم می کند.

" يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ"- یعنی هر آنچه

مخلوق که در عالم است حتی خود آسمانها و زمین تسبیح گوی اویند. و ما در سابق مکرر پیرامون اینکه تسبیح موجودات چه معنا دارد بحث کردیم.

این آیات سه گانه با جمله" وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ" ختم شده یعنی او غالبی است شکست ناپذیر، و کسی است که افعالش متقن اســــــت، نــــــــه گزاف و بیهــــــــوده. پس نــــــــه معصــــــــیت

گناه کاران او را در آنچه تشریع کرده و بشر را به سویش می خواند عاجز می سازد، و نه مخالفت معاندان، و نه پاداش مطیعان و اجر نیکوکاران در درگاهش ضایع می گردد.

و همین عنایت که گفتیم باعث شد گفتار در سه آیه با ذکر اسم" عزیز" و" حکیم" ختم شود، و به طور اشاره بفهمانند که کلام او هم عزیز و حکیم است، باعث شد که در آغاز هر سه آیه نام اللَّه تکرار شده، و مقدم بر سایر اسماء ذکر شود. و نیز باعث شد که اسم عزیز با اسم حکیم دوباره ذکر شود، با اینکه در وسط آیه دوم ذکر شده بود.

و اینکه گفتیم توصیف خدا به دو وصف عزیز و حکیم اشاره دارد به اینکه کلامش هم، عزیز و حکیم است، از این بابت بود که در قرآن کریم کلام خود را هم عزیز و حکیم خوانده، یک جا فرموده:" وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ" «۱»، و جایی دیگر فرموده:" وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ" «۲».

بحث روایتی [(روایاتی در باره بعضی اسماء و صفات خداوند، و در باره محاسبه نفس و نظر در اعمال).]

در مجمع البیان در تفسیر جمله" عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ" از امام ابی جعفر (ع) روایت آورده که فرمود: غیب عبارت است از چیزی که تا

کنون نبوده، و شهادت چیزهایی است که بوده «۳».

مؤلف: البته این تفسیر تفسیر به بعضی از مصادیق است، نه اینکه معنای غیب و شهادت تنها همین باشد که در روایت آمده. و ما روایاتی را که در تفسیر اسم جلاله و دو اسم رحمان و رحیم آمده در سوره فاتحه آوردیم.

و در توحید به سند خود از ابی بصیر از امام ابی جعفر باقر (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی از ازل حی و زنده بوده، اما حی بدون حیات. و از ازل ملك و قادر بوده، حتی قبل از اینکه چیزی را ایجاد کرده باشد، و بعد از آنکه خلق را بیافرید ملکی جبار شد «۴».

مؤلف: اینکه فرمود:" حی بدون حیات" معنایش این است که حیات او مانند حیات موجودات زنده چیزی غیر از ذات و زائد بر ذاتش نیست، بلکه حیاتش عین ذات او

---

(۱) سوره حم سجده، آیه ۴۱.

(۲) سوره یس، آیه ۲.

(۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۷.

(۴) توحید صدوق، ص ۱۷۳، ح ۲.

است. و اینکه فرمود" قبل از خلقت عالم ملکی قادر بود و بعد از خلقت ملکی جبار شد" در حقیقت خواسته است ملك را که از صفات فعل است، به قدرت ارجاع دهد، که از صفات ذات است تا تحققش قبل از ایجاد فرض داشته باشد.

و در کافی به سند خود از هشام جوالیقی روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) از معنای کلام خدا که می فرماید:" سُبْحانَ اللَّهِ" پرسیدم که منظور از آن چیست؟ فرمود: منظور منزه بودن خدا (از نواقص) است «۱».

و در نهج البلاغه است که: خدای تعالی

خالق است، اما نه با حرکت و رنج «۲».

مؤلف: ما تعدادی از روایات وارده در اسمای حسنای خدا و شمار آنها را در بحث از اسمای حسنی در جلد ششم این کتاب آوردیم.

و در روایت نبوی معروف آمده که:" حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر- از نفس خود حسابکشی کنید، قبل از آن که از شما حساب بکشند، و خود را بسنجید، قبل از آن که شما را بسنجند، و برای روز قیامت آماده شوید" «۳».

و در کافی به سند خود از ابی الحسن ماضی (ع) روایت آورده که فرمود:

کسی که روز به روز به حساب نفس خود رسیدگی نمی کند از ما نیست (آن کس از ما است که روز به روز به حساب خود برسد) اگر عمل نیکی داشت شکرش نسبت به خدا بیشتر شود و اگر عمل زشتی داشت از خدا طلب مغفرت نموده، توبه کند «۴».

مؤلف: قریب به این معنا روایاتی دیگر است، و ما روایاتی از ائمه اهل بیت (ع) در معنای ذکر خدا در ذیل تفسیر آیه" فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ ..." «۵» و آیه" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً" «۶» نقل کردیم، اگر کسی بخواهد می تواند بدانجا مراجعه کند.

---

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۱۱.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

(۳) وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۸۰، ح ۹.

(۴) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۲.

(۵) سوره بقره، آیه ۱۵۲.

(۶) سوره احزاب، آیه ۴۱.

تفسیر نمونه

مفسران و محدثان و ارباب تواریخ در مورد این آیات شاءن نزول مفصلی ذکر کرده اند که فشرده آن چنین است :

در سرزمین مدینه سه گروه

از یهود زنـدگی می کردنـد ((بنی نضـیر)) و ((بنی قریظه)) و ((بنی قینقاع)) و گفته می شود که آنها اصـلا اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سـرزمین مدینه ظهور می کند، به این سـرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ بودند.

هنگـامی که رسول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله) به مـدینه هجرت فرمود بـا آنهـا پیمـان عـدم تعرض بست ، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان فروگذار نکردند.

از جمله از اینکه بعـد از جنگ ((احـد)) (غزوه احـد در سال سوم هجرت واقع شـد) ((کعب بن اشـرف)) با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحدا بر ضد محمد (صلی اللّه علیه و آله) پیکـار کننـد، سـپس ابوسـفیان بـا چهـل نفر از مکیـان ، و کعب بن اشـرف یهودی با چهل نفر از یهود وارد مسـجدالحرام شدند، و در کنار خانه کعبه پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسید.

دیگر اینکه پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) روزی با چنـد نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضـیر که در نزدیکی مـدینه زندگی می کردند آمد و می خواست از آنها

کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست ((عمرو بن امیه)) (یکی از مسـلمانان) کشـته شده بود، و شاید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

و یارانش می خواستند در زیر این پوشش وضع ((بنی نضیر)) را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند.

پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله) در بیرون قلعه یهود بود و بـا ((کعب بن اشـرف)) در این زمینه صـحبت کرد، در این هنگـام در میان یهودیان بذر توطئه ای پاشـیده شد، و با یکدیگر گفتند شـما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی آورید، الان که در کنار دیوار شـما نشسـته است یکنفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود بنـام ((عمرو بن جحاش)) اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت رسول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله) از طریق وحی آگاه شـد برخاست و به مـدینه آمـد، بی اینکه با یاران خود سـخنی بگوید، آنها تصور می کردند پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) باز برمی گردد اما بعـدا آگاه شدنـد که پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) در مـدینه است ، آنها نیز به مدینه برگشـتند، و اینجا بود که پیمان شکنی یهود بر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) مسلم شد، و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد.

در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی نضیر به هجو و بدگوئی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان شکنی آنها بود.

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای اینکه ضربه کاری قبلا به آنها بزنند به محمد بن مسلمه که با کعب بن اشرف بزرگ

یهود آشنائی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.

کشته شدن ((کعب بن اشرف)) تزلزلی در یهود ایجاد کرد به دنبال آن رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها باخبر شدند به قلعه های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد بعضی درختان

نخل را که نزدیک قلعه ها بود بکنند یا بسوزانند.

این کار شاید به این منظور صورت گرفت که یهودان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار رودررو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه ها بود و می بایست بریده شود.

به هر حال این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند ای محمد! تو پیوسته از اینگونه کارها نهی می کردی ، پس این چه برنامه ای است ؟ آیه پنجم این سوره (از آیات فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود.

محاصره چند روز طول کشید و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی ((اذرعات)) شام و تعداد کمی به سوی ((خیبر)) و گروهی به ((حیره

)) رفتند، و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه های آنها به دست مسلمانان افتاد. هر چند تا آنجا که می توانستند، خانه های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند.

و این ماجرا بعد از غزوه احد به فاصله ششماه ، و به عقیده بعضی بعد از غزوه بدر به فاصله ششماه اتفاق افتاد.

سوره حشر

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۴ آیه است

محتوای سوره حشر:

این سوره که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام یهود بنی نضیر است و سرانجام منتهی به بیرون راندن همه آنها از مدینه و پاکسازی این سرزمین مقدس شد، از سوره های مهم و بیدارگر و تکان دهنده قرآن مجید است ، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به ((حزب الله)) داده شده است ، و در حقیقت این یک نمونه روشن آن پیروزی است .

محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

در بخش اول که تنها یک آیه است و مقدمه ای برای مباحث مختلف این سوره محسوب می شود سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است .

در ((بخش دوم)) که از آیه ۲ تا آیه ۱۰ (مجموعا ۹ آیه) است ماجرای درگیری مسلمان را با یهود پیمان شکن مدینه بازگو می کند.

در ((بخش سوم)) که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می دهد داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

((بخش چهارم)) که چند آیه بیشتر نیست

مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.

((بخش پنجم)) که فقط یک آیه است (آیه ۲۱) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تاءثیر آن در پاکسازی روح و جان .

و بالاخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه ۲۲ شروع و به ۲۴ ختم می شود قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسنای او را بَر می شمرد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می کند.

ضمنا نام این سوره از آیه دوم آن گرفته شده که سخن از ((حشر)) یعنی اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه ، و یا حشر مسلمین برای بیرون راندن آنها به میان آمده است ، و از اینجا روشن می شود که این حشر ارتباطی با حشر در قیامت ندارد.

بعضی نام این سوره را سوره ((بنی نضیر)) گفته اند، چرا که قسمت عمده آیاتش پیرامون آنها است .

و بالاخره این سوره نیز یکی از سوره های مسبحات است ، که با تسبیح خداوند شروع شده ، و اتفاقا پایان آن نیز با تسبیح الهی است .

فضیلت تلاوت این سوره

برای این سوره فضیلت بسیار گفته شده از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قراء سوره الحشر لم یبق جنه و لا نار و لا عرش و لا کرسی و لا حجاب و لا السموات السبع و لا الارضون السبع و الهوام و الریاح و الطیر و الشجر و

الدواب و الشمس و القمر و الملائكه الا صلوا علیه ، و استغفروا له و ان مات من یومه او لیلته مات شهیدا!: ((هر کس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمانها و زمینهای هفتگانه و حشرات و بادها و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می فرستند، و برای او استغفار

می کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده است)).

و در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم من قراء اذا امسی الرحمن و الحشر وکل الله بداره ملکا شاهرا سیفه حی یصبح : ((هر کس سوره الرحمن و حشر را به هنگام غروب بخواند خداوند فرشته ای را با شمشیر برهنه ماءمور حفاظت خانه او می کند)).

بدون شک اینها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می شود و در زندگی انسان پرتوافکن می گردد.

تفسیر:

پایان توطئه یهود بنی نضیر در مدینه

این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می شود، می فرماید: ((آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گوید، و او عزیز و حکیم است)) (سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم).

و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان سرگذشت یهود ((بنی نضیر)) همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند، و همانها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می کردند و در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله

) به توطئه برخاستند.

تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال ، چرا که نظام شگفت انگیزی که در آفرینش هر ذره ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است .

و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هر چند ما از آن آگاه نیستیم ، و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می گوید، هر چند گوش ما توانای شنوائی آنرا ندارد، سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چند ما نامحرمان از آن بیخبریم ، اما آنها که از جمادی سوی جان جان رفته اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده ، با تمامی موجودات جهان همرازند، و نطق آب و گل را به خوبی می شنوند، چرا که این نطق محسوس اهل دل است !

به ذکرش هر چه خواهی در خروش است

دلی داند چنین معنی که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوان است

که هر خاری به توحیدش زبان است !

شرح بیشتر پیرامون این سخن ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء آمده است (جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ - ۱۴۰).

بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی نضیر از مدینه پرداخته می فرماید: ((خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان از خانه هایشان بیرون کرد))! (هو الذی اخرج الذین کفروا من

اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر).

((حشـر)) در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها از قرارگاهشان به سوی میـدان جنگ و مانند آن است ، و منظور از آن در اینجا اجتماع و حرکت مسـلمانان از مـدینه به سوی قلعه های یهود، و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسـلمین است ، و از آنجـا که این نخستین اجتمـاع در نوع خود بود در قرآن به عنوان ((لاـول الحشـر)) نامیـده شـده ، و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود ((بنی نضیر)) و یهود ((خیبر)) و مانند آنها.

و عجب اینکه جمعی از مفسران احتمالاتی در آیه داده اند که هیچ تناسبی با محتوای آن نداردراز جمله اینکه : منظور حشر اول در مقابل حشـر روز قیامت از قبرها به سوی محشـر است ، و عجبتر اینکه بعضـی این آیه را دلیل بر این گرفته انـد که حشـر در قیامت در سـرزمین شام واقع می شود که یهود از مـدینه به سوی آن رانـده شدنـد! و گویا همه این احتمالات ضـعیف ناشـی از کلمه ((حشر))

است ، در حالی که این واژه به معنی حشر در قیامت نیست بلکه به هرگونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان اطلاـق می شود، چنـانکه در آیه ۱۷ سـوره نمـل می خـوانیم : و حشـر لسـلیمان جنوده من الجن و الاـنس و الطیر: ((لشـکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند)).

و همچنین در مورد اجتماع برای مشاهـده مبارزه موسـی با ساحران فرعونی می خوانیم : و ان یحشـر الناس ضـحی ((قرار ما این است که همه مردم

هنگامی که روز بالا می آید جمع شوند)) (طه - ۵۹).

سپس می افزاید: شما هرگز گمان نمی کردید که آنها از این دیار خارج شوند و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکمشان از شکست آنها و عذاب الهی مانع می شود)) (ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله).

آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه گاهشان دژهای نیرومند و قدرت ظاهریشان بود، این تعبیر آیه نشان می دهد که یهود بنی نضیر در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره مند بودند، به گونه ای که نه خودشان باور می کردند به این آسانی مغلوب شوند و نه دیگران ، ولی از آنجا که خدا می خواست به همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آنکه جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند!

لذا در ادامه آیه می فرماید: ((اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد، و در قلبشان وحشت و ترس افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤ منان ویران می کردند)) (فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤ منین).

آری خدا این لشکر نامرئی ، یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از

جنگها به یاری مؤ منان می فرستاد بر قلب آنها چیره کرد، و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند، بیخبر از آنکه خداوند لشکری از

درون به سراغشان می فرستد، و چنان آنها را در تنگنا قرار می دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه هایشان همکاری کنند.

درست است که کشته شدن رئیس آنها ((کعب بن اشرف)) قبل از این ماجرا وحشتی بر دل آنها افکنده بود، ولی مسلما منظور از آیه این نیست آنچنان که بعضی از مفسران گمان کرده اند - بلکه این یکنوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می شتافت .

جالب اینکه مسلمانان از بیرون ، دژهای آنها را ویران می کردند که به داخل آن راه یابند، و یهود از درون ویران می کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد، و نتیجه این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود!

در مورد این آیه تفسیرهای دیگری نیز گفته شده ، از جمله اینکه : یهود از داخل ، دیواره دژها را ویران می کردند تا فرار کنند و مسلمانان از بیرون تا به آنها دست یابند (ولی این احتمال بعید است).

و نیز گفته شده که این آیه معنی کنائی دارد مثل اینکه می گوئیم فلانکس خانه و زندگیش را با دست خودش ویران کرد، یعنی بر اثر نادانیها و لجاجتها سبب بر باد دادن زندگی خود شد.

یا اینکه منظور یهود از تخریب بعضی از خانه ها این بود که دهانه کوچه های داخل قلعه را ببندند تا مانع پیشروی مسلمانان شوند و در آینده نیز نتوانند در آن سکنی گزینند.

یا اینکه قسمتی از خانه های داخل دژ را خراب کردند تا در صورت کشیده شدن میدان نبرد به داخل دژ جای کافی برای جنگیدن داشته باشند.

یا

اینکه در بنای بعضی از خانه ها مصالح گرانقیمتی وجود داشت آنها را تخریب کردند تا آنچه قابل حمل بود ببرند، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است .

در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: ((پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم))! (فاعتبروا یا اولی الابصار)

((اعتبروا)) از ماده ((اعتبار)) در اصل از ((عبور)) گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و اینکه به اشک چشم ((عبره)) گفته می شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است ، و ((عبارت)) را از این رو عبارت می گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می کند، و اطلاق ((تعبیر خواب)) بر تفسیر محتوای آن به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می سازد.

و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می دهد ((عبرت)) می گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می کند.

تعبیر به ((اولی الابصار)) (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می بینند، و با چشم باز موشکافی می کنند، و به عمق آن می رسند. (واژه ((بصر)) معمولا به عضو بینائی و ((بصیرت)) به درک و آگاهی درونی گفته می شود).

در حقیقت ((اولی الابصار)) کسانی هستند که آمادگی گرفتن درسهای عبرت دارند، لذا قرآن به آنها هشدار می دهد که از این حادثه بهره برداری لازم کنید.

شک نیست که منظور از گرفتن ((عبرت)) این است که حوادث

مشابه را که از نظر حکم عقل یکسانند بر هم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار

و پیمان شکنان دیگر بر یهود بنی نضیر، ولی هرگز این جمله ارتباطی با ((قیاسات ظنی)) که بعضی در استنباط احکام دینی از آن استفاده می کنند ندارد، و تعجب است که بعضی از فقهای اهل سنت برای اثبات این مقصود از آیه فوق استفاده کرده اند هر چند بعضی دیگر بر آن ایراد گرفته اند.

خلاصه اینکه : منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است نه عمل کردن به پندار و گمان .

به هر حال به راستی که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت ، و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت انگیزی بود، که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی رسیدند تسلیم شدند، خانه های خود را با دست خویش ویران کردند، و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند بجا گذاردند، و در نقاط مختلف پراکنده شدند، در حالی که طبق نقل تواریخ از آغاز به این جهت در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتب خویش را درک کنند، و در صف اول یارانش قرار گیرند!

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کان اکثر عباده ابی ذر رحمه الله التفکر و الاعتبار: ((بیشترین عبادت ابوذر تفکر و عبرت گرفتن بود)).

اما مع الاسف بسیارند کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند، و طعم تلخ شکستها را شخصا بچشند، و

هرگز از وضع دیگران عبرت نمی گیرند.

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: السعید من وعظ بغیره : ((سعادتمند

کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد))!.

آیه بعد می افزاید: ((اگر نه این بود که خداوند بر آنها مقرر داشته بود که جلای وطن کنند و منطقه را ترک گویند آنها را در همین دنیا مجازات می کرد)) (و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا)

بدون شک جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه هائی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود، بنابراین منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می آمد، خدا می خواست آنها در جهان آواره شوند، و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود، زیرا هر وقت به یاد آنهمه دژها و خانه های مجلل و مزارع و باغات خود می افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) در مناطق دیگر محروم و سرگردانند گرفتار آزار و شکنجه های روحی فراوانی می شدند.

آری خدا می خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند.

اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می افزاید: ((و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است)) (و لهم فی الاخره عذاب النار).

چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و

عدالت زنند و بر مرکب غرور و خودخواهی سوار گردند.

و از آنجا که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت

پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) بایـد هشداری برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی نضیر دارند تا مساءله در آنها خلاصه نشود در آیه بعـد مطلب را تعلیم داده ، می افزاید: ((این مجازات دنیا و آخرت از آن جهت دامنگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند)) (ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله).

((و هر کس به دشمنی با خدا برخیزد خداوند مجازاتش می کند زیرا خدا شدیدالعقاب است)) (و من یشاق الله فان الله شدید العقاب).

((شاقوا)) از ماده ((شقاق)) در اصل به معنی شکاف و جدائی میان دو چیز است ، و از آنجا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد و خود را جدا می سازد به عمل او ((شقاق)) می گویند.

عین همین آیه بـا تفـاوت بسیار جزئی در سوره انفال آیه ۱۳ بعد از داسـتان جنگ بدر و در هم شکسـته شدن مشـرکان آمده است که بیانگر عمومیت محتوای آن از هر نظر است .

قابـل توجه اینکه : در آغـاز آیه دشـمنی با خـدا و رسول را مطرح می کنـد و در ذیل آیه تنها سـخن از دشـمنی با خـدا است ، اشاره به اینکه دشمنی با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نیز با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست .

تعبیر به ((شدید العقاب)) هیچ منافاتی با ((ارحم الراحمین)) بودن خداوند ندارد، زیرا آنجا که جای عفو و

رحمت است ((ارحم الراحمین)) است ، و آنجا که جای مجازات و عقوبت است ((اشد المعاقبین)) است چنانکه در دعا آمده است و ایقنت انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمه و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه .

در آخرین آیه از آیات مورد بحث به پاسخ ایرادی می پردازد که یهود بنی نضیر - چنانکه در شاءن نزول نیز گفتیم - به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) متوجه می ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد باشد، یا برای اینکه یهود ناراحت شوند و از قلعه ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد) آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از اینگونه کارها نهی می کردی ؟ آیه نازل شد و گفت : ((هر درخت باارزش نخل را قطع یا به حال خود واگذار کردید همه به فرمان خدا بود))! (ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله).

و ((هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند)) (و لیخزی الفاسقین).

((لینه)) از ماده ((لون)) به یکنوع عالی از درخت خرما می گویند، و بعضی آنرا از ماده ((لین)) به معنی نرمی به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده اند که شاخه هائی نرم و نزدیک زمین و میوه ای نرم و لذیذ دارد.

گاه ((لینه)) به ((الوان)) و انواع مختلف درخت نخل یا ((نخله کریمه)) تفسیر شده است که تقریبا همه به یک چیز برمی گردد.

به هر حال

بعضـی گفته اند: اقدام به قطع قسـمتی از درختان نخل ((بنی نضـیر)) از سوی بعضی از مسلمانان روی داد، در حالی که بعضی دیگر مخالف بودند، در اینجا آیه فوق نازل شد و میان آنها فصل خصومت کرد.

بعضـی دیگر گفته اند: آیه ناظر به عمل دو نفر از اصحاب است که یکی به هنگام قطع درختان نخل درختان خوب را می برید تا یهود را به خشم آورد

(و از قلعه فرود آیند) و دیگری نخلهای کم ارزش را می برید تا آنچه پرارزش است برای استفاده آینده باقی بماند، و به همین جهت در میان آنها اختلاف افتاد آیه نازل شد و گفت هر دو به اذن الهی بوده است .

ولی ظاهر آیه این است که مسـلمانان بعضـی از درختان ((لینه)) (نوع خوب) را بریدنـد و بعضـی از همانها را رها ساختنـد، و این عمل باعث ایراد یهود شـد و قرآن به آنها پاسـخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده ، بلکه یک دسـتور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد.

در هر صورت این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد، و حیوانات را کشت ، و زراعتها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه ، و یا فراهم ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته ، و در هر قانون کلی استثنائات جزئی ضروری غالبا وجود دارد،

همانگونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است ، ولی به هنگام اجبار و اضطرار ((اکل میته)) مجاز است .

جمله ((و لیخزی الفاسقین)) (تا فاسقان را خوار و رسوا کند) نشان می دهد که لااقل یکی از اهداف این کار خوار نمودن دشمن و در هم شکستن روحیه آنها بوده است .

۱ - لشکرهای نامرئی خدا!

در حالی که اهل دنیا برای کسب پیروزی بر نیروهای ظاهری و مادی خویش تکیه می کنند، تکیه گاه خداپرستان ارزشهای معنوی و امدادهای الهی آنها است که نمونه ای از آن را در داستان شکست ((بنی نضیر)) و بیرون راندن آنها از مدینه در آیات فوق ملاحظه کردیم .

در این آیات خواندیم که یکی از عوامل مؤ ثر پیروزی همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دلهای آنها افکند تا آنجا که خانه های خود را با دست خود ویران می کردند، و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند.

نظیر این معنی چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود بنام ((بنی قریظه)) که مسلمانان بعد از جنگ احزاب در یک درگیری شدید با آنها روبرو شدند نیز آمده است ، می فرماید: و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم و قذف فی قلوبهم الرعب فریقا تقتلون و تاسرون فریقا: ((خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از دژهای محکمشان فرود آورد، و در دلهای آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید))

(احزاب ۲۶).

همین معنی در داستان جنگ بدر نیز آمده است که می گوید: ساءلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب : ((من به زودی در دلهای کافران وحشت می افکنم)).

قسمتی از این وحشت که حکم یک لشکر نامرئی الهی را دارد طبیعی است هر چند قسمتی از آن اسرارآمیز است و روابط آن با وسائل عادی بر ما مکشوف

نیست ، آنچه طبیعی است اینکه مؤ منان در هر حال خود را پیروز می دادند خواه کشته و شهید شوند و خواه دشمن را در هم بکوبند، و کسی که منطقش این است ترس و وحشتی به خود راه نمی دهد، بلکه چنین انسان اعجوبه ای برای دشمنش وحشت انگیز است ، همانگونه که در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می بینیم که با داشتن پیشرفته ترین سلاحها، و بزرگترین ارتشها، از گروهی اندک مؤ منان راستین ستیزه جوی وحشت دارند، و دائما می کوشند با آنها درگیر نشوند.

در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که فرمود: نصرت بالرعب مسیره شهرا!: ((من از جانب خدا به وسیله ترس و وحشت دشمنان یاری شده ام به فاصله یکماه)).

یعنی نه تنها کسانی که در میدان نبرد با من روبرو می شوند وحشت دارند بلکه در نقاطی که دشمن از من یکماه راه فاصله دارد وحشت و اضطراب حاکم است !

در مورد لشکریان حضرت مهدی (عج) نیز می خوانیم که سه لشکر او را یاری می کنند: الملائکه ، و المؤ منون ، و الرعب !: ((فرشتگان و مؤ منان و ترس و وحشت))!.

در حقیقت آنها سعی می کنند

از برون ضـربه نخورند اما خداوند از درون آنها را متلاشـی می کند، و می دانیم ضربه درونی جانکاهتر و جبران ناپذیر است ، چرا که اگر تمام سـلاحها و ارتشهای دنیا در اختیار کسی باشد ولی روحیه نبرد نداشته باشد محکوم به شکست و نابودی است .

۲ - توطئه های امروز یهود

تاریـخ اسـلام از همـان آغـاز بـا توطئه های آنها آمیخته شـده بود و در بسـیاری از حوادث دردناک آنها را داخل صـحنه یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم ، و عجب اینکه آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند، ولی بعد از این ظهور بزرگ از دشـمنان سرسخت شدند و هم امروز نیز در بیشتر توطئه های ضد اسلامی یهود را در صحنه و یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم ، و این عبرتی است برای صاحبان بصیرت !

و همانگونه که تاریخ پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نشان می دهد تنها طریق دفع آنان برخورد قاطعانه است ، به خصوص ((صهیونیسـتها)) که در منطقشان هیچگونه مـدارا و عدل و انصاف نیست ، زبانشان زور است ، و جز با زور و قدرت نمی توان با آنها سـخن گفت ، ولی با این حال از مؤ منان راستین بیش از هر چیز می ترسـند، و اگر مسـلمانان امروز هماننـد یاران پیامبر (صـلی اللّه علیـه و آله) از ایمـان و اسـتقامت و قـاطعیت کـافی برخـوردار باشـند ترس و وحشت آنهـا بر دلهـای این دشـمنان خونخوار چیره می شود، و می توان با همین لشکر الهی آنها را از زمینهای اشغال شده بیرون راند و این درسی

است که رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) در چهارده قرن قبل به ما داده است . از آنجا که این آیات تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود بنی نضیر را بازگو می کرد شاءن نزول آن نیز ادامه همان شاءن نزول است .

توضیح اینکه بعد از بیرون رفتن یهود ((بنی نضیر)) از مدینه ، باغها و زمینهای کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: برگزیده های این غنیمت ، و یک چهارم آنرا برگیر و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم ! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت : چون برای این غنائم ، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنانکه بعدا خواهیم دید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) این اموال را در میان مهاجرین که دسته ای آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد).

حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید

این آیات چنانکه گفتیم حکم غنائم بنی نضیر را بیان می کند، و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت

و رنج عائد جامعه اسلامی می شود که در فقه اسلامی

به عنوان ((فیی ء)) یاد شده است .

می فرماید: ((آنچه را خداوند به رسولش از آنها باز گرداند، چیزی است که شما برای تحصیل آن نه اسبی تاختید، و نه شتری)) (و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب).

((افاء)) از ماده ((فیی ء)) در اصل به معنی ((رجوع و بازگشت)) است ، و اینکه بر این دسته از غنائم ((فیی ء)) (بر وزن شـی ء) اطلاق شـده شایـد به خاطر آن است که خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤ منان ، و قبل از همه برای پیغمبر گرامیش که اشـرف کائنـات و خلاـصه موجودات است آفریـده ، و افراد غیر مؤ من و گنهکار در حقیقت غاصـبان این اموالند (هر چند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالك محسوب شوند) هنگامی که این اموال به حاصبان حقیقی باز می گردد شایسته عنوان ((فیی ء)) است .

((اوجفتم)) از ماده ((ایجاف)) به معنی راندن سریع است که معمولا در جنگها اتفاق می افتد.

((خیل)) به معنی اسبها است (جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد)

((رکاب)) از ماده ((رکوب)) معمولا به معنی شتران سواری می آید.

هـدف از مجموع جمله این است که در تمـام مواردی که برای به دست آوردن غنیمت هیـچ جنگی رخ ندهـد غنـائم در میـان جنگجویان تقسـیم نخواهـد شد، و به طور کامل در اختیار رئیس مسـلمین قرار می گیرد، او هم با صـلاحدید خود در مصارفی که در آیه بعد می آید مصرف می کند.

سپس می افزاید: چنان نیست که پیروزیها همیشه نتیجه جنگهای شما

باشد، ((ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست)) (و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شی ء قدیر).

آری پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود بنی نضیر با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت ، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است ، و می تواند در یک چشم بر همزدن قومی نیرومند را زبون سازد، و گروهی اندک را بر آنها مسلط کند، و تمام امکانات را از گروه اول به گروه دوم منتقل نماید.

اینجاست که مسلمانان می توانند در چنین میدانهائی هم درس معرفه الله بیاموزند، و هم نشانه های حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.

در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن اینکه غنائم یهود بنی نضیر بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار نگرفت بلکه لشکرکشی کردند و قلعه های یهود را در حلقه محاصره قرار دادند، و حتی گفته می شود درگیری مسلحانه محدودی نیز رخ داد.

در پاسخ می گوئیم قلعه های بنی نضیر چنانکه گفته اند فاصله چندانی از مدینه نداشت (بعضی از مفسران فاصله را دو میل ، کمتر از ۴ کیلومتر، ذکر کرده اند) و مسلمانان پیاده به سوی قلعه ها آمدند، بنابراین زحمتی متحمل نشدند

اما وقوع درگیری مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نیست ، محاصره نیز چندان به طول نیانجامید، بنابراین می توان گفت در حقیقت چیزی که بتوان نام آن را نبرد گذاشت رخ نداد

و خونی بر زمین ریخته نشد.

آیه بعد مصرف ((فیی ء)) را که در آیه قبل آمده است به وضوح بیان می کند و به صورت یک قاعده کلی می فرماید: ((آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگردانده است از آن خدا، و رسول ، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است)) (و ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل).

یعنی این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در اختیار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد.

و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خدا است مفهومش این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی ، و مخصوصا مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است قسمت عمده را در مورد آنها صرف می کند.

در این آیه به طور کلی شش مصرف برای ((فیی ء)) ذکر شده :

۱ - سهم خداوند، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است ، و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست ، و این یکنوع نسبت تشریفی است تا گروه های دیگر که بعد از آن ذکر شده اند هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را همردیف سهم خدا محسوب دارند، و ذره ای از شخصیت آنها در افکار عمومی

کاسته شود.

۲ - سهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است که طبعا نیازمندیهای شخصی

او و سپس نیازمندیهای مقامی او و انتظاراتی را که مردم از او دارند تاءمین می کند.

۳ - سهم ذوی القربی است که بدون شک در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محرومند.

و اصولا معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند.

در اینکه آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است شرط بودن آن صحیحتر به نظر می رسد.

۴ و ۵ و ۶ - سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است ، در اینکه این سه گروه تنها از بنی هاشم باید باشند، یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها را شامل می شود؟ در میان مفسران گفتگو است .

عموم فقهای اهل سنت و مفسران آنها معتقدند که این مساءله تعمیم دارد در حالی که روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است در این زمینه مختلف می باشد، از بعضی استفاده می شود که این سه سهم نیز مخصوص یتیمان و مستمندان و ابن السبیل بنی هاشم است ، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که این

حکم عمومیت دارد از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: کان ابی یقول لنا سهم رسول الله و سهم ذی القربی ، و نحن شرکاء الناس

فیما بقی : ((سهم رسول خدا و ذی القربی از آن ما است ، و ما در باقیمانده این سهام با مردم شریکیم)).

آیه ۸ و ۹ همین سوره که توضیحی است برای این آیه نیز گواهی می دهد که این سهم مخصوص بنی هاشم نیست ، زیرا در آن سخن از عموم فقرای مهاجرین و انصار است .

علاوه بر این مفسران نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بعد از ماجرای ((بنی نضیر)) اموالی را که از آنها باقی مانده بود در میان ((مهاجران)) که عموما در شرایط سختی در مدینه زندگی می کردند و سه نفر از طایفه انصار که سخت نیازمند بودند تقسیم کرد، و این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است ، و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد باید ظاهر قرآن را ترجیح داد.

سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته ، می افزاید: ((این به خاطر آن است که این اموال عظیم دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد، و نیازمندان از آن محروم نشوند))! (لکیلا یکون دوله بین الاغنیاء منکم).

جمعی از مفسران برای این جمله مخصوصا شاءن نزولی ذکر کرده اند که

قبلا نیز اجمالا به آن اشاره شد، و آن اینکه بعد از ماجرای بنی نضیر جمعی از رؤ سای مسلمین خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و عرض کردند: برگزیده خود، و یک چهارم از این غنائم را برگیر، و بقیه را در اختیار ما بگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم ، آنگونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام بود! آیه فوق نازل شد

و به آنها اخطار کرد: نباید این اموال دست به دست میان اغنیا بگردد!

این آیه یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن اینکه جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به مالکیت خصوصی برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.

البته این به آن معنی نیست که ما پیش خود قوانین وضع کنیم و ثروتها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم ، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیاتهائی همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاشهای فردی مصالح جمع تاءمین خواهد شد، و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می کند.

و در پایان آیه می فرماید: ((آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید، و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده از آن خودداری نمائید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدیدالعقاب است)) (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب).

این جمله هر چند در ماجرای غنائم بنی نضیر نازل شده ، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه ها و برنامه های زندگی مسلمانها است ، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله).

بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد، یا مسائل اقتصادی ، و یا عبادی ، و غیر آن ، به خصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است .

۱ - مصرف ((فیی ء)) (غنائم بدون جنگ).

اموالی که تحت عنوان ((فیی ء)) در اختیار رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می شد، این اموال می توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که برخلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی شد، بلکه مستقیما در اختیار رهبر مسلمانان بود، و او نیز با توجه به اولویتها آنرا تقسیم می کرد.

و چنانکه در بحث انفال گفته ایم ((فیی ء)) بخشی از انفال است بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد که شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می شود، و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی ، و سپس در اختیار نیازمندان قرار می گیرد.

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که در میان آیه اول و دوم که در بالا ـ ذکر کردیم تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهرا ((فی ء)) را در

اختیار شخص پیامبر می گذارد و در آیه دوم مصارف ششگانه ای برای آن ذکر می کند، زیرا این مصارف ششگانه ذکر اولویتهائی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) اینهمه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرایط می رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست ، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند و قسمتی از پایه های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همینها است .

۲ - پاسخ به یک سؤ ال

در اینجا ممکن است این سؤ ال مطرح شود که چگونه خداوند دستور می دهد که همه مردم بدون استثنا آنچه را پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می گوید بی قید و شرط بپذیرند؟!

ولی با توجه به اینکه ما پیامبر را معصوم می دانیم ، و این حق فقط برای او و جانشینان معصوم او است پاسخ سؤ ال روشن می شود.

جالب توجه اینکه در روایات زیادی به این مساءله اشاره شده است که اگر خداوند چنین اختیاراتی را به پیامبرش داده به خاطر آن است که او

را کاملا آزموده و خلق عظیم و اخلاق فوق العاده دارد که چنین حقی را به او تفویض فرموده است .

۳ - داستان غم انگیز فدک :

((فدک)) یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آمدند و نیمی از زمین و باغهای خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می بردند.

با توجه به آیه ((فیی ء)) در این سوره ، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) بود و می توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر آن را به دخترش فاطمه ((علیها سلام الله)) بخشید، و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده اند، از جمله در ((تفسیر در المنثور)) از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه ((و آت ذا القربی حقه)) (روم ۳۸) نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فدک را به فاطمه بخشید (اقطع رسول الله فاطمه فدکا).

و در کتاب ((کنزالعمال)) که در حاشیه

مسند احمد آمده در مساءله صله رحم از ((ابو سعید خدری)) نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فاطمه (علیه السلام) را خواست و فرمود: یا فاطمه لک فدک : ((ای فاطمه ! فدک از آن تو است)).

حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است .

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده و همچنین کتب فراوان دیگر.

ولی بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم داشتند یاران علی (علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه حدیث مجعول ((نحن معاشر الانبیاء لا نورث)) آن را مصادره کردند، و با اینکه فاطمه (علیه السلام) رسما متصرف آن بود و کسی از ((ذوالید)) مطالبه شاهد و بینه نمی کند از او شاهد خواستند، حضرت (علیه السلام) نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) شخصا فدک را به او بخشیده ، اما با اینهمه اعتنا نکردند، در دورانهای بعد هر یک از خلفا که می خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند فدک را به آنها باز می گرداندند، اما چیزی نمی گذشت که دیگری آن را مجددا مصادره می کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای ((بنی امیه)) و ((بنی عباس)) تکرار شد.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهای بعد

روی داد از دردنـاکترین و غم انگیزترین و در عین حـال عـبرت انگیزترین فرازهـای تاریـخ اسـلام است که مسـتقلا بایـد مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد.

قابل توجه اینکه محدث اهل سـنت مسـلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش ((صحیح مسلم)) داستان مطالبه فاطمه (علیه السـلام) فـدک را از خلیفه اول مشـروحا آورده و از عایشه نقل می کنـد که بعـد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فـدک فاطمه (علیه السـلام) از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سـخن نگفت (صـحیح مسـلم جلد ۳ صفحه ۱۳۸۰ حدیث ۵۲ از کتاب الجهاد). سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام

این آیات ادامه بحث آیات گذشـته پیرامون مصارف ششـگانه ((فیی ء)) (اموال و غنائمی که از غیر طریق جنگ عائد مسـلمین می شود) می باشد، و در حقیقت تفسـیری برای یتیمان و مسـکینها و ابن السبیل ها و بیش از همه تفسـیر ((ابن السبیل)) است ، چرا که بیشترین رقم مسـلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشـکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به خاطر مهاجرت تهیدست شده بودند.

می فرمایـد: ((این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانـده شدند)) (للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم).

((آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راسـتگویانند)) (یبتغون فضـلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله

اولئک هم الصادقون).

در اینجا سه

وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در ((اخلاص)) و ((جهاد)) و ((صدق)) خلاصه می شود.

نخست مساءله ((ابتغاء فضل خدا و رضای او)) را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس ، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است .

بنابراین ((فضل)) در اینجا به معنی ((ثواب)) است ، و ((رضوان)) همان خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد، همانگونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده ، از جمله در آیه **۲۹** سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله را با این عبارت توصیف می کند تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا: ((آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می طلبند)).

حتی تعبیر به ((فضل)) ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دادند که استحقاق ثوابی بیاورد بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمرند!

جمعی از مفسران ((فضل)) را در اینجا به معنی رزق و روزی دنیا تفسیر کرده اند چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده ، ولی با توجه به اینکه مقام ، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست ، بلکه مناسب همان پاداش الهی است .

البته این احتمال بعید نیست که فضل اشاره به نعمتهای جسمانی بهشت باشد و رضوان به نعمتهای معنوی و روحانی ولی هر چه هست مربوط به

آخرت است نه دنیا.

دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت آئین حق و یاری رسول او هستند و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند.

(توجه داشته باشید جمله ((ینصرون)) فعل مضارع و دلیل بر استمرار است).

به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند.

و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)، و هم در زمینه طرفداری از آئین حق .

ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در زمان نزول این آیات است ، ولی می دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعدا تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ ((جمل)) را در بصره و ((صفین)) را در شام روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین لازم الاطاعه بود قیام کردند، و خونهای هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند، افراد دیگری مانند آنها.

در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی درباره طایفه انصار می کند، و بحثی را که در آیه قبل درباره مهاجران بود با آن تکمیل نموده ، می فرماید: ((و کسانی که در دارالهجره (سرزمین مدینه) و

در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند)) (و الذین تبؤ ا الدار و الایمان من قبلهم).

قابل توجه اینکه ((تبؤ ا)) از ماده ((بواء)) (بر وزن دواء) در اصل به معنی مساوات اجزاء مکان است ، و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان

را ((بواء)) می گویند، این تعبیر کنایه لطیفی است از این معنی که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه های هجرت را فراهم کردند، و همانگونه که تاریخ می گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه ای نزدیک مکه) آمده ، و مخفیانه با پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) بیعت کردند، و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند، و حتی یکی از مسلمانان مکه را بنام ((مصعب بن عمیر)) به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آماده سازند.

بنابراین نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.

تعبیر ((من قبلهم)) نشان می دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است ، و مهم همین است .

مطابق این تفسیر انصار مدینه نیز جزء مستحقین این اموال بودند، و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار

افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده ، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است ، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده اند مصداق ((ابن السبیل)) محسوب می شدند.

سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحیات انصار می باشد پرداخته ، چنین می گوید:

((آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند دوست دارند)) (یحبون من هاجر الیهم).

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست ، بلکه مهم نزد آنان مساءله ایمان و هجرت است ، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.

((دیگر اینکه آنها در درون سینه های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند)) (و لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا).

نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می کنند، و اصلا این امور به خیال آنها نمی گذرد، و این نهایت بلند نظری و بزرگواری انصار را نشان می دهد.

و در مرحله سوم می افزاید: ((آنها مهاجران را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیدا فقیر باشند)) (و یؤ ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه).

و به این ترتیب ((محبت)) و ((بلندنظری)) و ((ایثار)) سه ویژگی پُرافتخار آنها است .

مفسران در شاءن نزول این آیه داستانهای متعددی نقل کرده اند، ((ابن عباس)) می گوید، پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه

علیه و آله) روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: ((اگر مایل هستید اموال و خانه هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می خواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود))؟!

انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم ، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم ، و مهاجران را بر خود مقدم می شمریم ، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود.

در حدیث دیگری می خوانیم : کسی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد و عرض کرد: گرسنه ام ، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد از منزل غذائی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت ، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت : کودکان را هر گونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله) نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه فوق را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم : میزبان علی (علیه السلام) و کودکان فرزندان او، و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیه السلام) بود.

باید توجه داشت که داستان اول ممکن است شاءن نزول آیه باشد، ولی دومی نوعی تطبیق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است که در مورد این میهمانی ایثارگرانه آیه را تلاوت فرمود، بنابراین نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی (علیه السلام) ندارد.

بعضی نیز نوشته اند این آیه در مورد جنگجویان احد نازل شده که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یکنفر آورد و سراغ هر یک رفت به دیگری حواله داد، و او را بر خود مقدم شمرد، و سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود.

ولی روشن است که این آیه در داستان ((بنی نضیر)) نازل شده ، اما به خاطر عمومیت مفهوم آن قابل تطبیق بر موارد مشابه است .

و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر روی این اوصاف کریمه ، و بیان نتیجه آن می افزاید: ((و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته ، رستگارانند)) (و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون).

((شح)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید به معنی بخل تواءم با حرص است که

به صورت عادت در آید.

((یوق)) از ماده ((وقایه)) گرچه به صورت فعل مجهول است اما پیداست که فاعل آن در اینجا خدا است ، یعنی هر کس خداوند او را از این صفت مذموم نگاهداری کند رستگار است .

در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: اتدری ما الشحیح : ((آیا میدانی شحیح کیست))؟!

او در جواب عرض می کند: هو البخیل : ((منظور بخیل است)).

امام فرمود: الشح اشد من البخل ، ان البخیل یبخل بما فی یده ، و الشحیح یشح بما فی ایدی الناس و علی ما فی یده ، حتی لایری فی ایدی الناس شیئا الاتمنی ان یکون له بالحل و الحرام ، و لایقنع بما رزقه الله عز و جل !:

((شح از بخل شدیدتر است ، ((بخیل)) کسی است که در مورد آنچه دارد

بخل می ورزد، ولی ((شحیح)) هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آنرا به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست)).

در حدیث دیگری می خوانیم : لایجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم !، و لایجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم !: ((بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همانگونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی گردد)).

کوتاه سخن

اینکه : از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم کاخ سعادت انسان را ویران می سازد.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان ((تابعین)) معروف شده اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می دهند.

می فرماید: ((و کسانی که بعد از آنها آمدند می گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤ منان قرار مده ، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی)) (و الذین جاؤ ا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤ ف رحیم).

گرچه بعضی از مفسران مفهوم این جمله را محدود به کسانی کرده اند که بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست ، بلکه تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می شود، و به فرض که آیه ناظر به آن گروه خاص باشد از نظر ملاک و معیار و نتیجه عمومیت دارد، و به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان ((مهاجرین)) و ((انصار)) و ((تابعین)) خلاصه می شوند شامل می گردد.

جمله ((و الذین جاؤ

ا ...)) ظاهرا عطف بر ((للفقراء المهاجرين)) است و بيانگر اين واقعيت مى باشد كه اموال ((فيى ء)) منحصر به نيازمندان مهاجرين و انصار نيست ، بلكه ساير نيازمندان مسلمين را در طول تاريخ شامل مى شود.

اين احتمال نيز داده شده كه جمله مستقلى باشد (به اين ترتيب كه و الذين جاؤ ا مبتدا و يقولون خبر است) ولى تفسير اول با توجه به هماهنگى آن با آيات قبل مناسبتر به نظر مى رسد.

قابل توجه اينكه در اينجا نيز اوصاف سه گانه اى براى تابعين ذكر مى كند: نخست اينكه آنها به فكر اصلاح خويش و طلب آمرزش و توبه در پيشگاه خداوندند.

ديگر اينكه نسبت به پيشگامان در ايمان همچون برادران بزرگترى مى نگرند كه از هر نظر مورد احترامند، و براى آنها نيز تقاضاى آمرزش از پيشگاه خداوند مى كنند.

سوم اينكه آنها مى كوشند هر گونه كينه و دشمنى و حسد را از درون دل خود بيرون بريزند، و از خداوند رؤ ف و رحيم در اين راه يارى مى طلبند، و به اين ترتيب ((خودسازى)) و ((احترام به پيشگامان در ايمان)) و ((دورى از كينه

و حسد)) از ويژگيهاى آنها است .

((غل)) (بر وزن سل) چنانكه قبلا نيز گفته ايم در اصل به معنى نفوذ مخفيانه چيزى است ، و لذا به آب جارى در ميان درختان ((غلل)) مى گويند، و از آنجا كه حسد و عداوت و دشمنى به طرز مرموزى در قلب انسان نفوذ مى كند به آن ((غل)) گفته شده ، بنابراين ((غل)) تنها به معنى ((حسد)) نيست بلكه مفهوم وسيعى دارد

که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می شود.

تعبیر به ((اخوان)) (برادران) و استمداد از خداوند رؤ ف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاشها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد، و هر گونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه ها شسته شود و این است یک جامعه اسلامی راستین .

صحابه در میزان قرآن و تاریخ

در اینجا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از ((مهاجران)) و ((انصار)) و ((تابعین)) در آیات فوق آمده باز اصرار دارند که همه ((صحابه)) را بدون استثنا پاک و منزه بشمرند، و کارهای خلافی که احیانا در زمان خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند، و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات فوق پاسخ دندانشکنی به این افراد می دهد، و ضوابط

((مهاجران)) راستین و ((انصار)) و ((تابعین)) را دقیقا معین می کند.

در مهاجران اخلاص ، و جهاد، و صدق را می شمرد.

و در ((انصار)) محبت نسبت به مهاجران ، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می کند.

و در ((تابعین)) خودسازی و احترام به پیشگامان در

ایمان ، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می نماید.

با این حال ما چگونه می توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند، و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی (علیه السلام) را محترم شمردند محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم ؟!

بنابراین ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت ، دقیقا تحت بررسی قرار می دهیم ، و بر اساس معیارهائی که در همین آیات از قرآن دریافته ایم ، درباره آنها قضاوت و داوری می کنیم ، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می سازیم ، و از آنها که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بعد از او رابطه خود را گسستند می بریم ، این است یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل . بعضی از مفسران شان نزولی برای آیات فوق نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است :

جمعی از منافقان مدینه مانند ((عبد الله بن ابی)) و یارانش مخفیانه کسی را به سراغ یهود ((بنی نضیر)) فرستادند و گفتند: شما محکم

در جـای خـود بایستیـد، از خـانه هـای خود بیرون نرویـد، و دژهـای خود را محکم سازیـد، مـا دو هزار نفر یـاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم ، طایفه بنی قریظه و سایر هم پیمانهای شما از قبیله غطفان نیز با شما همراهی می کنند. همین امر سبب شد که یهود بنی نضیر بر مخالفت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تشویق

شونـد، امـا در این هنگـام یکی از بزرگان ((بنی نضـیر)) بنام ((سـلام))به ((حیی بن اخطب)) که سـرپرست برنامه های ((بنی نضیر)) بود گفت : اعتنائی به حرف ((عبد الله بن ابی)) نکنید، او می خواهد تو را تشویق به جنگ محمد (صلی اللّه علیه و آله) کند، و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نماید ((حیبی)) گفت : ما جز دشمنی محمد (صلی اللّه علیه و آله) و پیکـار با او چیزی را نمی شناسـیم ، ((سـلام)) در پاسـخ او گفت : به خـدا سوگنـد من می بینم سـرانجام ما را از این سـرزمین بیرون می کنند، و اموال و شرف ما بر باد می رود کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می شوند.

آیات فوق سرانجام این ماجرا را بازگو می کند.

بعضـی معتقدنـد این آیات قبل از ماجرای یهود ((بنی نضـیر)) نازل شـده و حکایت از حوادث آینـده این ماجرا می کنـد، و به همین دلیل آن را از خبرهای غیبی قرآن می شمرند.

لحن آیات که به صورت فعل مضارع ذکر شده گرچه این نظر را تایید می کند ولی پیوند این آیات با آیات

پیشین که بعد از ماجرای شکست بنی نضیر و تبعید آنها نازل گردیده نشان می دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است (دقت کنید).

نقش منافقان در فتنه های یهود

بعد از بیان ماجرای طایفه یهود ((بنی نضیر)) در آیات گذشته ، و شرح

حال سه گروه از مؤ منان یعنی ((مهاجرین)) و ((انصار)) و ((تابعین)) با ویژگیهای هر کدام ، در آیات مورد بحث به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آنها در این ماجرا می پردازد، تا وضع حال همه را در مقایسه با یکدیگر روشنتر سازد، و این روش قرآن است که برای معرفی گروهها آنها را در مقایسه با یکدیگر قرار می دهد.

نخست روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرده می فرماید: ((آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را از وطن بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچکس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر هم با شما پیکار شود شما را یاری خواهیم کرد)) (الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم و لانطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لننصرکم).

و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند: نخست اینکه اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند ما هم بعد از شما در اینجا نمی مانیم تا جای خالی شما را

ببینیم ! دیگر اینکه اگر دستوری بر ضد شما صادر شود از هر کس و هر مقام باشد، نه حالا، هیچوقت اطاعت نمی کنیم !

سوم اینکه اگر پای کارزار به میان آید ما دوش به دوش شما ایستاده ایم ، و در یاری شما هیچگونه تردیدی به خود راه نمی دهیم ! آری اینها قولهائی بود که منافقان قبل از این ماجرا به یهود دادند، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود.

و به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: ((خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند)) (و الله یشهد انهم لکاذبون).

چه تعبیر تکان دهنده ای که با انواع تاکیدها همراه است ، ذکر خداوند به عنوان شاهد و گواه ، و آوردن جمله به صورت جمله اسمیه ، و نیز استفاده از ((ان)) و ((لام تاءکید)) همه نشان می دهد که ((دروغ)) و ((نفاق)) چنان به هم آمیخته است که جدائی در میان این دو ممکن نیست ، همیشه منافقان دروغگو بوده اند، و غالبا دروغگویان منافقند.

تعبیر به ((اخوانهم)) (برادرانشان) نشان می دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان ((منافقان)) و ((کفار)) است ، همانگونه که در آیات قبل روی رابطه اخوت در میان مؤ منان تکیه شده بود با این تفاوت که مؤ منان در اخوت خود صادقند، و لذا از هیچگونه ایثار و فداکاری مضایقه نمی کنند و به عکس منافقان هیچگونه وفاداری و همدردی ندارند، و در سختترین لحظات دست از برادران خود بر می دارند و این است تفاوت اخوت مؤ منان و کافران .

جمله و ((لانطیع فیکم احدا ابدا))

(ما هرگز سخن هیچکس را در مورد شما اطاعت نخواهیم کرد) اشاره به این است که توصیه ها و هشدارها و اخطارهای محمد را در مورد شما کاملا نادیده خواهیم گرفت .

سپس برای توضیح بیشتر درباره دروغگوئی آنها می افزاید: ((اگر یهود را بیرون کنند این منافقان با آنها بیرون نمی روند)) (لئن اخرجوا لایخرجون معهم).

((و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد)) (و لئن قوتلوا لاینصرونهم).

((و به فرض که به گفته خود عمل کنند و به یاریشان برخیزند به زودی پشت به میدان کرده فرار می کنند))! (و لئن نصروهم لیولن الادبار).

((و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت)) (ثم لاینصرون).

لحن قاطع و کوبنده این آیات لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می افکند، به خصوص اینکه آیه گرچه در مورد خاصی نازل شده ولی به طور مسلم مخصوص آن نیست ، این یک اصل کلی است در رابطه ((منافقان)) با ((سایر دشمنان اسلام)) و همکاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعد وعیدهائی که به هم می دهند، و بی پایه بودن تمام این قول و قرارها است .

این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد که امروز هم نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان در کشورهای اسلامی با دشمنان اسلام به چشم می بینیم ، و در فردا و فرداها نیز صادق است ، و مسلما اگر مؤ منان راستین به وظائف خود عمل کنند بر آنها پیروز خواهند شد و نقشه هاشان نقش بر آب می گردد.

در آیه بعد به تشریح علت این شکست پرداخته ، می گوید: ((وحشت از

شما در دلهای آنها بیش از خوف از خدا است)) (لانتم اشد رهبه فی صدورهم من الله).

چون از خدا نمی ترسند از همه چیز وحشت دارند، مخصوصا از دشمنان مؤ من و مقاومی چون شما.

((این به خاطر آن است که آنها گروهی نادان هستند)) (ذلک بانهم قوم لایفقهون).

رهبه در اصل به معنی ترسی است که تواءم با اضطراب و پرهیز باشد، و در حقیقت ترس و وحشتی است عمیق و ریشه دار که آثار آن در عمل ظاهر گردد.

گرچه آیه فوق در مورد یهود ((بنی نضیر)) و عوامل شکست آنها در برابر مسلمین نازل شده ولی محتوای آن یک حکم کلی و عمومی است ، چرا که در قلب

انسان هرگز دو خوف با هم جمع نمی شود، ترس از خدا، و ترس از ما سوی الله ، زیرا همه چیز مسخر فرمان خدا است ، و هر کس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد، و سرچشمه همه این بدبختیها جهل و نادانی و عدم درک حقیقت توحید است .

اگر مسلمانان امروز به معنی واقعی کلمه ، ((مسلمان)) و ((مؤ من)) و ((موحد)) باشند نه تنها از قدرتهای بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی دهند، بلکه آن قدرتها از آنها می ترسند، چنانکه نمونه های زنده آنرا با چشم می بینیم که با آنهمه سلاح و وسائل پیشرفته باز از ملتی کوچک ولی مؤ من و از جان گذشته در وحشتند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۵۱ سوره آل عمران نیز آمده است : سنلقی فی

قلوب الـذين كفروا الرعب بمـا اشـركوا بـالله مـا لم ينزل به سـلطانا و مـاواهم النار و بئس مثوى الظالمين : ((به زودى در دلهاى كافران رعب و وحشت مى افكنيم ، چرا كه بدون دليل چيزهائى را براى خدا شريك قرار دادند، و جايگاه آنها آتش است ، و چه بد جايگاهى است قرارگاه ظالمان))!

سپس به بيان نشانه روشـنى از اين ترس درونى پرداخته ، مى افزايد: ((آنها هرگز با شـما به صورت دسته جمعى جز در دژهاى محكم يـا از پشت ديوارهـا نمى جنگنـد، و از رويارويى با شـما وحشت دارنـد)) (لايقاتلونكم جميعا الا فى قرى محصـنه او من وراء جدر).

((قرى)) جمع ((قريه)) به معنى آبـادى است ، اعم از شـهر يـا روسـتا، و گـاه به معنى انسانهاى مجتمع در يک محل نيز آمـده است .

((محصـنه)) از ماده ((حصن)) (بر وزن جسم) به معنى دژ مى باشد، بنابراين ((قرى محصنه)) به آباديهائى گفته مى شود كه به وسيله برج و بارو يا

كندن خندق يا موانع ديگر از هجوم دشمن در امان است .

((جدر)) جمع ((جدار)) به معنى ديوار است ، و ريشه اصلى اين لغت به معنى ارتفاع و بلندى است .

آرى آنها چون از دژ ايمان و توكل بر خدا بيرون هستند جز در پناه ديوارها و قلعه هاى محكم جراءت جنگ و رويارويى با مؤ منان ندارند!

سپس مى افزايـد: امـا اين نه بخـاطر آن است كه آنهـا افرادى ضـعيف و نـاتوان و ناآگاه به فنون جنگنـد ((بلكه به هنگامى كه درگيرى در ميان خودشان رخ مى دهد پيكارشان شديد است)) (باسهم بينهم شديد).

اما در

برابر شما صحنه دگرگون می شود، و رعب و وحشت و اضطراب عجیبی بر آنها حکمفرما می گردد.

البته این نیز تقریبا یک اصل کلی است در مورد پیکار همه اقوام بی ایمان در میان خودشان ، و سپس پیکار با مؤ منان و نمونه های آنرا در تاریخ معاصر کرارا دیده ایم که وقتی افراد بیخبر از خدا به جان هم افتاده ، چنان محکم یکدیگر را کوبیده اند که انسان در جنگجوئی آنها شک نمی کند، اما هنگامی که در مقابل گروهی مؤ من و آماده ((شهادت فی سبیل الله)) قرار می گیرند فورا خود را به پشت سلاحها و سنگرها و دژهای مستحکم می کشند و وحشت سر تا پای آنها را فرامی گیرد، و به راستی اگر مسلمانان ، ایمان و ارزشهای اسلامی را زنده و حاکم کنند باز در مقابل دشمنان از چنین عامل برتری برخوردار خواهند بود.

و در ادامه همین آیه ، به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته ، می فرماید: ((به ظاهر آنها که مینگری آنها را متحد و متفق تصور می کنی ، در حالی که دلهای آنها پراکنده است ، و این به دلیل آن است که قومی هستند نا آگاه و فاقد تعقل)) (تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لایعقلون).

((شتی)) جمع ((شتیت)) یعنی ((متفرق)).

راستی که قرآن در تحلیل مسائل بسیار دقیق و الهام بخش است ، می گوید: ((تفرقه و نفاق درونی)) ناشی از ((جهل و بیخبری و نادانی)) است ، چرا که ((جهل)) عامل شرک است ، و شرک عامل پراکندگی

، و پراکندگی سبب شکست ، و به عکس علم عامل توحید در عقیده و عمل و اتفاق و هماهنگی است که آنهم به نوبه خود سرچشمه پیروزیها است .

و به این ترتیب انسجام ظاهری افراد بی ایمان و پیمان وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد، چرا که در پشت این پیمانها و شعارهای وحدت ، دلهای پراکندهای قرار دارد، و دلیل آن هم روشن است ، زیرا هر کدام حافظ منافع مادی خویشند، و می دانیم منافع مادی همیشه در تضاد است ، در حالی که وحدت و انسجام مؤ منان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزشهای الهی ، بنابراین هر جا شکست و ناکامی دامن مسلمین را بگیرد طبق آیات فوق دلیلش این است که از حقیقت ایمان فاصله گرفته اند و تا باز نگردند وضع آنها دگرگون نخواهد شد. با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید!

این آیات همچنان ادامه بحث پیرامون داستان یهود بنی نضیر و منافقان است و با دو تشبیه جالب ، موقعیت هر کدام از این دو گروه را مشخص می سازد:

نخست می فرماید: ((داستان یهود بنی نضیر همچون کسانی است که در گذشته نزدیک پیش از آنها بودند همانها که در این دنیا نتیجه تلخ کار خود را چشیدند و در قیامت عذاب دردناک دارند)) (کمثل الذین من قبلهم قریبا ذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم).

اما این گروه چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت انگیزی قبل از ماجرای بنی نضیر داشتند بطوری که فاصله زیادی میان این دو

حادثه نبود؟

جمعی آنها را همان مشرکان مکه می دادند که در غزوه بدر، طعم تلخ شکست را با تمام وجودشان چشیدند، و ضربات سربازان اسلام ، آنها را از پای در آورد، زیرا حادثه ((بدر)) فاصله زیادی با ماجرای ((بنی نضیر)) نداشت چون ماجرای بنی نضیر - چنانکه قبلا اشاره کردیم - بعد از جنگ احد رخ داد، و ماجرای بدر قبل از ((احد)) به فاصله یکسال واقع شد، بنابراین در میان این دو حادثه ، فاصله زیادی نبود.

در حالی که بسیاری از مفسران آن را اشاره به ماجرای یهود ((بنی قینقاع)) می دادند که بعد از ماجرای بدر واقع شد، و منجر به بیرون راندن این گروه از یهود از مدینه گردید، البته این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد، چرا که تناسب بیشتری با یهود بنی نضیر دارد، زیرا یهود ((بنی قینقاع)) نیز مانند یهود ((بنی نضیر)) افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مسلمانان را - چنانکه در نکات مشروحا به خواست خدا خواهیم گفت - با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و دربدری در دنیا و عذاب الیم آخرت عائدشان نشد.

((وبال)) به معنی عاقبت شوم و تلخ است ، و در اصل از ((وابل)) به معنی باران سنگین گرفته شده زیرا بارانهای سنگین معمولا خوفناک است ، و انسان از عاقبت تلخ آن هراسان می باشد، چرا که غالبا سیلهای خطرناکی به دنبال دارد.

سپس به تشبیهی درباره منافقان پرداخته ، می گوید: ((داستان آنها نیز همانند داستان شیطان

است که به انسان گفت کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم ، اما هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم)) (کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی

بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین).

در اینکه منظور از ((انسان)) در این آیه کیست ؟ آیا مطلق انسانهائی است که تحت تاثیر شیطان قرار گرفته ، فریب وعده های دروغین او را می خورند و راه کفر می پویند، و سرانجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزاری می جوید؟

یا منظور انسان خاصی است همانند ((ابوجهل)) و پیروان او که در جنگ بدر به وعده های فریبنده شیطان دلگرم شدند، و عاقبت طعم تلخ شکست را چشیدند، چنانکه در آیه ۴۸ سوره انفال می خوانیم : و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بری ء منکم انی اری ما لاترون انی اخاف الله و الله شدید العقاب : ((و به یاد آورید هنگامی که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچکس امروز بر شما پیروز نمی گردد، و من همسایه و پناه دهنده شما هستم ، ولی هنگامی که مجاهدان اسلام و فرشتگان حامی آنها را دید به عقب برگشت ، و گفت من از شما بیزارم ، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم !، و خداوند شدید العقاب است !

و یا

اینکه منظور از ((انسان)) همان ((برصیصا)) عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد، و در لحظات حساس شیطان از او بیزاری جست و از او جدا شد که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

ولی تفسیر اول با مفهوم آیه سازگارتر است و تفسیر دوم و سوم می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد، و به هر حال عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند ظاهرا عذاب دنیا است ، و بنابراین ترس او جدی است نه شوخی و استهزا، و بسیارند کسانی که از مجازاتهای نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازاتهای دراز مدت بی اعتنا هستند.

آری چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می فرستند، سپس آنها را تنها گذارده فرار می کنند چرا که در نفاق وفاداری نیست .

در آیه بعد سرانجام کار این دو گروه :((شیطان و اتباعش))، و ((منافقان و دوستانشان از اهل کفر)) را روشن ساخته ، می افزاید: سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ظالمان ! (فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین).

این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق ، و شیطان و یارانش ، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است ، در حالی که همکاری مؤ منان و دوستانشان همکاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است .

در آیه

بعد روی سخن را به مؤ منان کرده ، به عنوان یک نتیجه گیری از ماجرای شوم و دردناک ((بنی نضیر)) و منافقان و شیطان ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت خدا بپرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه

چیز را برای فردای قیامت از پیش فرستاده است))؟ (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد).

سپس بار دیگر برای تاءکید می افزاید: ((از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است (و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون).

آری تقوی و ترس از خداوند سبب می شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد، و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند.

تکرار امر به تقوی ، چنانکه گفتیم ، برای تاءکید است ، چرا که انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه همین تقوی و خدا ترسی است .

ولی بعضی احتمال داده اند که امر اول به تقوی ناظر به اصل انجام اعمال است و امر دوم به کیفیت خلوص آنها، یا اینکه اولی ناظر به انجام کارهای خیر است (به قرینه جمله ما قدمت لغد) و دومی ناظر به پرهیز از گناهان و معاصی است ، یا اینکه اولی اشاره به توبه از گناهان گذشته است و دومی تقوی برای آینده ولی در آیات قرینه ای بر این تفسیرها وجود ندارد، و تاءکید مناسبتر به نظر می رسد.

تعبیر به ((غد)) (فردا) اشاره به قیامت است چرا که با توجه به مقیاس عمر دنیا به سرعت فرامی رسد، و ذکر آن به صورت نکره برای اهمیت آن است .

تعبیر

به ((نفس)) (یکنفر) ممکن است در اینجا به معنی هر یکنفر بوده باشد، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد، و بدون آنکه از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند خودش تا در این دنیا است آنچه را می تواند از پیش بفرستد.

این تفسیر نیز در مورد تعبیر فوق گفته شده که اشاره به کم بودن افرادی است که به فکر فردای قیامتند، مثل اینکه می گوئیم یکنفر پیدا شود که به فکر نجات خویش باشد، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و خطاب ((یا ایها الذین آمنوا)) و عمومیت امر به تقوی دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است .

آیه بعد به دنبال دستور به تقوی و توجه به معاد، تاءکید بر یاد خدا کرده ، چنین می فرماید: ((همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد)) (و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم).

اصولا ـ خمیر مایه تقوی دو چیز است : یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال ، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر اینکه در آن ثبت می شود، و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبداء و معاد) در سر لوحه برنامه های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته ، و تاثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملا چشمگیر است .

قابل توجه اینکه قرآن در اینجا صریحا می گوید: فراموش کردن خدا سبب ((خود فراموشی)) می

شود، دلیل آن نیز روشن است ، زیرا از یکسو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرورود، و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است و هر چه غیر

او است وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد، و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد، و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند.

اصولا یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است ، چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته ، به دست فراموشی می سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است ، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود!

و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خدا است ، و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: ((چنین افراد فراموشکار فاسقند)) (اولئک هم الفاسقون).

این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید خدا را فراموش نکنید، بلکه می گوید: مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت

نباشید، و این در حقیقت یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می توانند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند.

این آیه ظاهرا نظر به منافقان دارد که در آیات قبل به آنها اشاره شده بود، یا یهود بنی نضیر، و یا هر دو.

نظیر همین معنی در آیه ۶۷ توبه در مورد خصوص منافقان آمده است ، آنجا که می فرمایدالمنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون : ((مردان و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند، و دستها را از انفاق و بخشش می بندند، خدا را

فراموش کردند، خدا نیز آنها را (از رحمتش) فراموش کرده ، منافقان قطعا فاسقند)).

با این تفاوت که در آنجا فراموش کردن خدا سبب قطع رحمت او ذکر شده ، و در اینجا سبب خود فراموشی که هر دو به یک نقطه منتهی می شود (دقت کنید).

در آخرین آیه مورد بحث به مقایسه این دو گروه (گروه مؤ منان با تقوی ، و متوجه به مبداء و معاد، و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده اند) پرداخته ، می گوید: اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند (لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنه).

نه در این دنیا، نه در معارف ، نه در نحوه تفکر، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن ، و نه در آخرت و پاداشهای الهی ، خط این دو گروه در همه جا، و همه چیز، از هم جدا است

، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزشهای والای انسانی ، و اندوختن ذخائر برای زندگی جاویدان است ، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوا و هوس . و به این ترتیب انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول بپیوندد یا به گروه دوم و راه سومی در پیش نیست .

و در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می فرماید: ((فقط اصحاب بهشت رستگار و پیروزند)) (اصحاب الجنه هم الفائزون).

نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنها است ، و شکست در هر دو جهان نصیب فراموشکاران است .

در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که ((اصحاب الجنه)) را به کسانی تفسیر فرمود که از او اطاعت کردند و ولایت علی (علیه السلام) را پذیرا شدند، و ((اصحاب النار)) را به کسانی که ولایت علی (علیه السلام) را ناخوش داشتند و نقض عهد کردند و با او پیکار نمودند.

و البته این یکی از مصادیق روشن مفهوم آیه است و از عمومیت مفهوم آیه نمی کاهد.

۱ - همکاری بی سرانجام با اهل نفاق !

آنچه در آیات فوق در مورد پیمانشکنی منافقان و تنها گذاردن دوستان خود در لحظات سخت و حساس آمده مطلبی است که بارها در زندگی خود نمونه های آنرا دیده ایم .

آنها مثل شیطان اغواگر به وسوسه این و آن می پردازند، و قول هر گونه مساعدت و کمک به آنها می

دهند، و آنان را به میدان حوادث می فرستند و آلوده انواع گناه می کنند، اما در بحرانیترین حالات آنها را در وسط میدان رها کرده برای حفظ جان یا منافع خویش فرار می کنند!

و این است سرنوشت کسانی که با منافقان همکار و هم پیمانند.

نمونه زنده آن در عصر ما پیمانهائی است که قدرتهای بزرگ و شیاطین زمان ما با سران دولتهائی که به آنها وابسته اند امضا می کنند، و بارها دیده ایم این دولتهای وابسته که همه چیز خود را در طبق اخلاص گذارده و نثار آن حامیان شیطان صفت کرده اند در حوادث سخت کاملا تنها مانده ، و از همه جا

رانده شده اند، و اینجاست که به عمق پیام قرآنی آشناتر می شویم که می گوید: ((کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین)): ((کار آنها مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم))!

۲ - داستان حیرت انگیز بر صیصای عابد

بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل این آیات روایتی پرمعنی از عابدی از بنی اسرائیل بنام ((برصیصا)) نقل کرده اند که می تواند درس بزرگی برای همه افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان ، و سرنگون شدن در قعر چاه همان !

و خلاصه داستان چنین است :

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام ((برصیصا)) که زمانی طولانی عبادت کرده بود، و به آن حد

از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می یافتند، روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله برادرانش نزد او آوردند، و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد، شیطان در اینجا به وسوسه گری مشغول شد، و آنقدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیمتر است) زن را به قتل رسانید، و در گوشه ای از بیابان دفن کرد!

برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده ، این خبر در تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی

از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد او را از عبادتگاهش فروکشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسم شد، گفت : من بودم که تو را به این روز افکندم ! و اگر آنچه را می گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد!

عابد گفت چه کنم ؟ گفت : تنها یک سجده برای من کن کافی است ! عابد گفت : در این حالتی که می بینی توانائی ندارم ، شیطان گفت : اشاره ای کفایت می کند، عابد با گوشه چشم ، یا با دست خود، اشاره ای کرد و سجده

به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت !.

آری چنین است سرانجام وسوسه های شیاطین ، و منافقانی که در خط آنها هستند.

۳ - آنچه باید از پیش فرستاد

در آیات فوق روی این مساءله تکیه شده بود که انسان باید بنگرد تا کدامین ذخیره را از پیش برای فردای قیامت خود فرستاده است ((و لتنظر نفس ما قدمت لغد)) و در حقیقت سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت کارهائی است که از پیش فرستاده ، و گرنه غالبا کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد، و یا اگر بفرستند ارزش زیادی ندارد.

لذا در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که فرمود در راه خدا انفاق کنید هر چند به اندازه یک من خرما یا کمتر، و یا یک مشت و یا کمتر باشد

و یا حتی به نیمی از یکدانه خرما! و اگر کسی آن را هم نیابد با سخنان پاکیزه دلهائی را شاد کند، چرا که در قیامت هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرید به شما می فرماید آیا درباره تو چنین و چنان نکردم ؟ آیا گوش و چشم در اختیارت قرار ندادم ؟ آیا مال و فرزند به تو نبخشیدم ؟ و بنده عرض می کند: آری ، و در اینجا خداوند متعال می گوید: پس نگاه کن ببین چه برای خود از قبل فرستاده ای ؟ فینظر قدامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله فلا یجد شیئا یقی به وجهه من النار!: ((او نگاهی به پیش و پشت سر و

طرف راست و چپ می افکند چیزی نمی یابد که بتواند با آن صورتش را از آتش دوزخ حفظ کند))!.

در حدیث دیگری می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با بعضی از یارانش نشسته بود، گروهی از قبیله ((مضر)) وارد شدند که شمشیر بر کمر داشتند (و آماده جهاد در راه خدا بودند) اما لباس درستی در تن آنها نبود، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آثار نیازمندی و گرسنگی را در چهره آنها دید رنگ صورتش دگرگون شد، به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت ، حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: خداوند این آیه را در قرآن مجید نازل کرده است : یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد... سپس افزود در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه قدرت از شما سلب شود، و در راه خدا صدقه دهید قبل از آنکه مانعی در این راه ایجاد گردد، آنها که دینار دارند از دینار، و آنها که درهم دارند از درهم ، و آنها که گندم و جو دارند از گندم و جو، چیزی از انفاق را کوچک نشمرید هر چند به نیمی از یک دانه خرما باشد.

مردی از انصار برخاست و کیسه ای در دست مبارک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نهاد آثار خوشحالی و سرور در صورت حضرت نمایان شد، فرمود: هر کس سنت حسنه ای بگذارد، و مردم به آن عمل کنند پاداش آن و پاداش تمام کسانی که به آن عمل

می کنند نصیب او خواهد شد، بی آنکه چیزی از پاداش

آنها کاسته شود، و هر کس سنت سیئه ای بگذارد گناه آن و گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود، بی آنکه از گناه آنها کاسته شود، مردم برخاستند آن کس که دینار داشت دینار آورد، و آنکه درهم داشت درهم ، و هر کس طعام و چیز دیگری داشت خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آورد، و به این ترتیب مقدار قابل ملاحظه ای کمک نقدی و غیر نقدی نزد حضرت جمع شد و در میان آن نیازمندان تقسیم کرد.

همین معنی در آیات دیگر قرآن کرارا مورد تاءکید قرار گرفته از جمله در آیه ۱۱۰ سوره بقره می خوانیم : و اقیموا الصلاه و آتوا الزکاه و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر: ((نماز را بر پا دارید، و زکات را ادا کنید، و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت خدا نسبت به اعمال شما بینا است)). اگر قرآن بر کوهها نازل می شد از هم می شکافتند!

در تعقیب آیات گذشته که از طرق مختلف برای نفوذ در قلوب انسانها استفاده می کرد، و مسائل سرنوشت ساز انسانها را در زنده ترین صورتش بیان نمود در این آیات که آخرین آیات سوره حشر و ناظر به همه آیات قرآن مجید است پرده از روی این حقیقت بر می دارد که نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می شد آنها را تکان می داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می

شنود و تکان نمی خورد!

نخست می فرماید: ((اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم مشاهده می کردی که در برابر آن خشوع می کند، و از خوف خدا می شکافد)) (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لراءیته خاشعا متصدعا من خشیه الله).

((و اینها مثالهائی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند)) (و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون).

بسیاری از مفسران این آیه را به صورت تشبیه تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوهها با همه صلابت و استحکامی که دارند اگر عقل و احساس می داشتند و این آیات بجای قلب انسانها بر آنها نازل می شد چنان به لرزه در می آمدند که از هم می شکافتند، اما گروهی از انسانهای قساوتمند و سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آنها رخ نمی دهد (جمله و تلک الامثال نضربها للناس را گواه بر این تفسیر گرفته اند).

بعضی دیگر آن را بر ظاهرش حمل کرده اند و گفته اند: تمام موجودات این جهان ، از جمله کوهها، برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آنها نازل می شد به راستی از هم متلاشی می شدند، گواه این معنی را آیه ۷۴ سوره بقره می دادند که در توصیف گروهی از یهود می گوید: ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره او اشد قسوه و ان من الحجاره لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و ان منها لما یهبط من خشیه الله :

((سپس دلهای شما بعد از این ماجرا سخت شد، همچون

سنگ ! و یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آنها نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا به زیر می افتد))!

تعبیر به ((مثل)) ممکن است به معنی ((توصیف)) باشد، چنانکه این کلمه در قرآن مجید کرارا به این معنی آمده است ، بنابراین تعبیر مزبور منافاتی با این تفسیر ندارد.

قابل توجه اینکه نخست می گوید: کوهها خاشع و خاضع در مقابل قرآن می گشتند، و سپس می افزاید: از هم شکافته می شدند، اشاره به اینکه قرآن تدریجا در آنها نفوذ می کرد، و هر زمان آثار تازه ای از تاثیر قرآن در آنها

نمایان می گشت ، تا آنجا که تاب و توان را از دست می دادند، و همچون عاشق بیقراری واله و شیدا می شدند و سپس از هم می شکافتند.

در آیات بعد ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا که توجه به هر یک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تاثیر عمیق دارد می پردازد، و ضمن سه آیه ۱۵ صفت و به تعبیر دیگر ۱۸ صفت از اوصاف عظیم او را ضمن سه آیه بر می شمرد و هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس الله شروع می شود و انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می گردد.

می فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست ، از غیب و شهود آگاه است و او رحمان و رحیم است)) (هو الله الذی لا اله

الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم).

در اینجا قبل از هر چیز روی مساءله توحید که خمیر مایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.

((شهادت)) و ((شهود)) - چنانکه راغب در مفردات می گوید - حضور تواءم با مشاهده است ، خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل . بنابراین هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است عالم شهود است ، و آنچه از این قلمرو بیرون است عالم غیب محسوب می گردد، ولی همه اینها در برابر علم خدا یکسان است چرا که وجود بی پایان او همه جا حاضر و ناظر است ، و بنابراین جائی از قلمرو علم و حضور او بیرون نیست .

و لذا در آیه ۵۹ سوره انعام می خوانیم : و عنده مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو: ((کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آنرا نمی داند.))

توجه به این نام الهی سبب می شود که انسان او را همه جا حاضر و ناظر بداند و تقوای الهی پیشه کند.

سپس روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می شود (رحمن) و رحمت خاصه اش که ویژه مؤ منان است (رحیم) تکیه شده ، تا به انسان امید بخشد.

و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد که قطع این مرحله بی همراهی لطف او نمی شود و ظلمات است و خطر گمراهی دارد.

و به این ترتیب علاوه

بر صفت توحید، سه وصف از اوصاف عظیمش در این آیه بیان شده که هر کدام به نوعی الهام بخش است .

در آیه بعـد علاوه بر تاءکیـد روی مساءله توحیـد هشت وصف دیگر ذکر کرده ، می فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست)) (هو الله الذی لا اله الا هو).

((حاکم و مالک اصلی او است)) (الملک).

((از هر عیب و نقص پاک و مبرا است)) (القدوس).

((هیچگونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی دارد، و همه از ناحیه او در سلامتند)) (السلام).

اصولا دعوت او به سوی سـلامت است ((و الله یدعو الی دار السلام)) (یونس ۲۵) و هدایت او نیز متوجه به سلامت می باشد: ((یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام)) (مائده ۱۶) و قرارگاهی را که برای مؤ منان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است : ((لهم دار السلام عند ربهم)) درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز سلام نیست : ((الا قیلا سلاما سلاما)) (واقعه ۲۶).

سپس می افزاید: ((او دوستانش را امنیت می بخشد، و ایمان مرحمت می کند)) ((المؤ من)).

((او حافظ و نگاهدارنده و مراقب همه چیز است)) (المهیمن).

((او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی شود)) (العزیز).

((او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می پردازد)) (الجبار).

این واژه که از ماده ((جبر)) گرفته شده ، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ

اراده می آید، و گاه به معنی جبران و اصلاح ، و راغب در مفردات هر دو معنی را به هم آمیخته ، می گوید: اصل جبر اصلاح کردن چیزی است با

غلبه و قدرت این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فسادی می پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود معنی مذمت را دارد، و به گفته راغب به کسی گفته می شود که می خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست جبران کند، این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن درباره افراد ظالم و گردنکش و مفسد است ، و تنها یک مورد آن درباره خداوند قادر متعال (آیه مورد بحث) می باشد.

سپس می افزاید: ((او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست)) (المتکبر).

((متکبر)) از ماده ((تکبر)) به دو معنی آمده است : یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می رود، و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است ، و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می رود و آن این است که افراد کوچک و کم مقدار ادعای بزرگی کنند، و صفاتی را که ندارند به خود نسبت دهند، و از آنجا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خدا است این واژه به معنی ممدوحش تنها درباره او به کار می رود و هرگاه در غیر مورد او به کار رود به معنی مذموم است .

و در پایان آیه ، بار دیگر روی مساءله توحید که سخن با آن آغاز شده بود تکیه کرده ، می فرماید:((خداوند

منزه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند)) (سبحان الله عما یشرکون).

با توضیحی که داده شد روشن می شود که هیچ موجودی نمی تواند در صفاتی

که در اینجا آمده است شریک و شبیه و نظیر او باشد.

و در آخرین آیه مورد بحث در تکمیل این صفات به شش وصف دیگر اشاره کرده چنین می فرماید: ((او خداوندی است آفریننده)) (هو الله الخالق).

((خداوندی که مخلوقات را بی کم و کاست ، و بدون شبیهی از قبل ، ایجاد کرد)) (الباری).

((آفریدگاری که به هر موجودی صورت خاصی بخشید)) (المصور).

و سپس از آنجا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست ، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است ، می افزاید: ((برای او نامه ای نیک است)) (له الاسماء الحسنی).

و به همین دلیل از هر گونه عیب و نقص ، منزه و مبری است ، ((و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین هستند برای او تسبیح می گویند)) و او را از هر عیب و نقصی پاک می شمرند (یسبح له ما فی السماوات و الارض).

و سرانجام برای تاءکید بیشتر، روی موضوع نظام آفرینش به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آنها قبلا آمد، اشاره کرده ، می فرماید: ((او عزیز و حکیم است)) (و هو العزیز الحکیم).

اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز، و غلبه بر هر مانع است ، و دومی اشاره به علم و آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر

است .

و به این ترتیب در مجموع این آیات سه گانه علاوه بر

مساءله توحید که دو بار تکرار شده هفده وصف از اوصاف خدا آمده است به این ترتیب :

۱ - عالم الغیب و الشهاده .

۲ - رحمان .

۳ - رحیم .

۴ - ملك .

۵ - قدوس .

۶ - سلام .

۷ - مؤ من .

۸ - مهیمن .

۹ - عزیز.

۱۰ - جبار.

۱۱ - متکبر.

۱۲ - خالق .

۱۳ - باری ء.

۱۴ - مصور.

۱۵ - حکیم .

۱۶ - دارای اسماء الحسنی .

۱۷ - کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می گویند.

که با وصف توحید او، مجموعا هیجده صفت می شود (توجه داشته باشید، توحید دو بار و عزیز نیز دو مرتبه ذکر شده است).

در میان مجموع این صفات ، یکنوع نظم بندی خاصی در سه آیه دیده می شود: در آیه نخست از عمومی ترین اوصاف ذات

(علم) و عمومی ترین اوصاف

فعل (رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است بحث می کند.

در آیه دوم ، سخن از حاکمیت او و شئون این حاکمیت است ، و صفاتی همچون ((قدوس)) و ((سلام)) و ((مؤ من)) و ((جبار)) و ((متکبر))، با توجه به معانی آنها که در بالا ذکر کردیم همه از ویژگیهای این حاکمیت مطلقه الهی است .

و در آخرین آیه از مساءله خلقت و آنچه مربوط به آن است ، مانند نظم بندی و صورت بندی و قدرت و حکمت بحث می کند.

و به این ترتیب ، این آیات دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته منزل به منزل پیش می برد، از ذات پاک او شروع می کند، و بعد به عالم خلقت می آورد، و باز در این سیر الی

الله از مخلوق نیز به سوی خالق می برد، قلب را مطهر اسماء و صفات الهی و مرکز انواع ربانی می کند و در لابلای این معارف و انوار، او را می سازد و تربیت می نماید شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند، تا با تمام ذرات جهان همصدا شود، و تسبیحگویان نغمه سبوح و قدوسی سر دهد.

لذا جای تعجب نیست که در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای به این آیات داده شده که در نکات به خواست خدا به آن اشاره می شود.

۱ - نفوذ فوق العاده قرآن

تاثیر قرآن ، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکار ناپذیر، و در طول تاریخ اسلام شواهد زیادی بر این معنی دیده می شود، و عملا ثابت شده که سخت ترین دلها با شنیدن آیاتی چند، آنچنان نرم می شد که یکباره خود را به اسلام می سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنی بودند، آنهائی که هیچ جائی برای هدایت در وجودشان نبود.

لذا در آیات فوق خواندیم که می فرماید: اگر این قرآن بر کوهها نازل می شد خاضع و از هم شکافته می گردید، و اینها همه نشانه جاذبه این کلام الهی است که ما نیز به هنگام تلاوت آن با حضور قلب این معنی را احساس می کنیم .

۲ - عظمت آیات آخر سوره حشر

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسماء و صفات الهی است آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش ، و درس بزرگ تربیت است برای انسانها چرا که به آنها می

گوید: اگر قرب خدا می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.

در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است .

و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قرء آخر الحشر غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر: ((هر کس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود))!.

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : من قرء لو انزلنا هذا القرآن - الی آخرها - فمات من لیلته مات شهیدا! ((هر کس آیات لو انزلنا هذا القرآن را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است))!.

یکی از اصحاب می گوید: از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) درباره اسم اعظم خدا سؤ ال کردم ، فرمود: علیک باخر الحشر و اکثر قرائتها: ((بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان))! ((بار دیگر همین سؤ ال را تکرار کردم ، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود)).

حتی در حدیثی آمده است : ((انها شفاء من کل داء الاالسام ، و السام الموت : ((این آیات شفاء هر دردی است مگر مرگ))!.

خلاصه اینکه :((روایات در این زمینه در کتاب شیعه و اهل سنت ، فراوان است که همگی برعظمت این آیات ، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن ، دلالت دارد)).

قابل توجه اینکه : این سوره همانگونه که با تسبیح خداوند و نام ((عزیز و حکیم))،

آغاز می شود، با نام ((عزیز و حکیم)) نیز پایان می گیرد، چرا که هدف نهائی سوره شناخت خدا و تسبیح او و آشنائی با اسماء و صفات مقدس او است .

درباره ((اسماء حسنی)) که در آیات فوق اشاره شده بحث مشروحی ذیل آیه ۱۸ سوره اعراف گذشت .

خداوندا! به عظمت اسماء و صفات سوگند، که قلوب ما را در برابر قرآن مجید خاضع و خاشع بگردان .

پروردگارا! دام شیطان ، سخت است ، و اگر لطف تو یار نشود نجات از آن مشکل ، ما را در پناه لطف از وسوسه های شیاطین ، محفوظ دار.

بار الها! روح ایثار و تقوی و برکناری از هر گونه بخل و کینه و حسد به ما مرحمت کن ، و ما را از خودخواهی و خودپسندی بر کنار فرما.

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره این سوره، پنجاه و نهمین سوره قرآن شریف است.

به جاست که پیش از پرداختن به ترجمه و تفسیر آیه های آن، به نکاتی از شناسنامه اش برای آشنایی با آن بنگریم و با حال و هوا و فضای آن آشنا گردیم:

۱ - نام بلند آن نام این سوره، از دومین آیه آن برگرفته شده است، و واژه «حشر» یا حرکت دادن، برانگیختن و بیرون آوردن جمعیت از پناهگاه و قرارگاه آنان خوانده شده است؛ چرا که در این آیه می فرماید: خدا آن قدرتی است که کفرگرایان و حق ستیزان از یهود و نصارا را برای نخستین بار از دژها و پناهگاه هایشان حرکت داد و بیرون آورد.

هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ

۲ – فرودگان آن این سوره به باور بیشتر مفسران و محدثان در سال چهارم از هجرت، در مدینه بر قلب پاک پیامبر مهر و عدل فرود آمده است و فرود تدریجی آیات آن بسان مشعلی سر راه پیامبر و مردم توحیدگرا و حق طلب و کمال جو را روشن ساخته و آنان را در استقرار نظم و سیستم عادلانه و درست رفتاری، که در آن حقوق و کرامت بشر از تجاوز ظالمان و خودکامگان و تاریک اندیشان مصون باشد، یاری داده است.

۳ – شماره آیه ها و واژه های آن از دیدگاه مفسران این سوره مبارکه دارای بیست و چهار آیه است.

و نیز از ۴۲۵ واژه و ۱۹۱۳ حرف پدید آمده است.

۴ – پاداش تلاوت آن از پیامبر گرامی آورده اند که در فضیلت این سوره و پاداش تلاوت آن فرمود:

من قرأ سوره الحشر لم یبق جنه و لا نار و لا عرش و لا کرسی و لا الحجب و لا السموات السبع و لا الارضون السبع و الهوام و الریاح و الطیر و الشجر و الدواب و الشمس و القمر و الملائکه الّا صلوا علیه، و استغفروا له، و ان مات من یومه او لیلته مات شهیداً.(۲۶۸)

هر کس سوره حشر را آن گونه که باید، برای آگاهی و خودسازی بخواند، تمام بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، حجاب ها و آسمان ها، زمین های هفت گانه، حشرات، بادها، پرندگان، جنبندگان، گیاهان، درختان، خورشید، ماه، فرشتگان و کروبیان بر او درود می فرستند و برای او آمرزش می طلبند، و اگر در آن روز یا آن شبی که این سوره مبارکه را تلاوت کرده

است، جهان را بدرود گوید، شهید از دنیا رفته است.

۲ - و نیز از امام صادق آورده اند که فرمود:

من قرأ اذا امسی «الرحمن» و «الحشر» و کل الله بداره ملکاً شاهراً سیفه حتی یصبح.(۲۶۹)

کسی که سوره «رحمان» و «حشر» را به هنگامه غروب خورشید تلاوت کند، خدا فرشته ای را با شمشیر برهنه و آماده، مسئول حفاظت خانه وی می سازد.

۱ - آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاکی ستایش کرده اند؛ و او همان پیروزمند و فرزانه است.

۲ - او همان کسی است که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند [و راه ستم و تجاوز در پیش گرفتند]، در نخستین کوچ، از [سرزمین و] خانه هایشان بیرون راند. شما گمان نمی بردید که آنان بیرون روند و [خودشان نیز می پنداشتند که دژهایشان نگهدارنده آنان در برابر [فرمان خداست؛ امّا [فرمان خدا از جایی که آنان نمی پنداشتند به سراغ آنان آمد و [چنان در دل های آنان هراس افکند که آنان خانه های خود را با دست خویشتن و با دست ایمان آوردگان ویران می کردند! پس هان ای صاحبان بینش [و خرد] پند بگیرید!

۳ - و اگر نه این بود که خدا آوارگی را [به کیفر بداندیشی و تجاوزکاریشان بر آنان نوشته بود، بی گمان در دنیا عذابشان می کرد و در سرای آخرت عذاب آتش برای آنان خواهد بود.

۴ - این [کیفر] برای آن است که آنان با خدا و پیام آورش به دشمنی برخاستند؛ و هر کس به دشمنی با خدا برخیزد [باید بداند که]بی تردید خدا سخت کیفر است.

۵ - شما هر درخت

خرمای ارزشمندی را که بریدید، یا آن را بر روی ریشه های آن ایستاده [و بر سر پا] وانهادید، [همه و همه به فرمان خدا و برای این بود که [گردنکشان و] نافرمانان را خوار گرداند [و در برابر حق و عدالت خاضع سازد].

نگرشی بر واژه ها

حشر: این واژه به مفهوم گرد آمدن و گرد آوردن مردم از هر سو برای حرکت به سوی هدفی مشخص آمده است. واژه «حاشر» نیز به مفهوم کارگزار مالیات و مأموری است که مردم را به سوی اداره پرداخت مالیات گردآوری می کند.

جلاء: به مفهوم انتقال از خانه و شهر و وطن خویش به جای دیگر آمده است، که این وطن گریزی و جابه جایی ممکن است از ترس خطر «وبا» یا دیگر آفت ها و بیماری ها و یا از ترس ظلم و تجاوز و یا ترس از کیفر عملکرد نادرست انجام می گیرد.

این واژه هنگامی که به باب افعال می رود به مفهوم بیرون راندن از شهر و دیار و کوچ دادن آنان آمده است؛ نظیر «و اجلیتهم اجلاءً» آنان را آن گونه که باید کوچ دادم و بیرون راندم.

لینه: به مفهوم خرمابن و درخت خرما آمده است.

این واژه دراصل از «لون» آمده و «و» به دلیل کسره ماقبل خود به «یا» تبدیل گردیده و جمع آن «لیان» آمده است.

پاره ای از واژه شناسان واژه «لینه» را به نوعی از درخت خرما یا بخشی از آن معنا کرده اند. پاره ای آن را از «لین» به مفهوم نرمی گرفته اند، چرا که میوه آن نرم و لطیف است و به خاطر نرمی و لطافت میوه اش به این نام خوانده شده است.

شأن

نزول و داستان فرود

مفسران و محدثان و مورخان در مورد شأن نزول و داستان فرود این آیات دیدگاه های متفاوتی ارائه کرده اند:

۱ - برخی از جمله «قتاده» و «مجاهد» از مفسران پیشین آورده اند که: آیات انسان پرور و درس آموز سوره «حشر» در مورد بیرون راندن گروه «بنی نضیر» از فرقه های تجاوزکار یهود از مدینه و اطراف آنان فرود آمد. هنگامی که پیامبر گرامی وارد مدینه شد و با استقبال مردم آن شهر و منطقه روبه رو شد، گروه هایی از یهود، همچون: «بنی قریظه» و «بنی قین قاع» و «بنی نضیر» در آنجا زندگی می کردند. پیامبر گرامی با تشکیل جامعه نوبنیاد اسلامی، با آن گروه ها از جمله گروه «بنی نضیر» پیمان زندگی مسالمت آمیز امضا کرد و آنان تعهد سپردند که نه بر ضد اسلام و مسلمانان وارد جنگ شوند و نه دشمنان تجاوزکار اسلام را یاری رسانند.(۲۷۰)

پس از چندی پیکار «بدر» پیش آمد و پیامبر به همراه مردم باایمان به ناگزیر از دفاع شدند. و با این که سپاه تجاوزکار دشمن چندین برابر مسلمانان بود، شکست خورد و اسلام پیروز گردید و یهود «بنی نضیر» با دیدن پیروزی خیره کننده پیامبر گفتند: به خدای سوگند که محمد (ص) همان پیامبری است که ما صفات و ویژگی های او را در تورات یافته ایم و او کسی است که هر پرچمی بر ضد او و هدف های بلند او برافراشته شود، سرنگون خواهد شد؛ به همین جهت تا پیش آمدن پیکار «اُحُد» به پیمان خویش وفادار مانده و اقدامی بر ضد پیامبر و مسلمانان انجام ندادند.

امّا پس از شکست موقت مسلمانان در «اُحُد» و کشته شدن ده ها تن از مردم

باایمان و فرار گروهی از میدان پیکار، این گروه از یهود پیمان خویش را با پیامبر شکستند و یک گروه چهل نفری از آنان به مکه رفتند و پس از گفت گو با سران قریش، با آنان پیمان بستند که دست در دست هم، بر ضد پیامبر و راه و رسم عادلانه و انسانی او وارد جنگ شوند.

پس از مذاکره و توافق «کعب بن اشرف» به همراه چهل نفر از سران یهود «بنی نضیر» از یک سو، و ابوسفیان با چهل تن از سران شرک و استبداد وارد مسجدالحرام شدند و میان پرده و پوشش خانه خدا پیمان نامه تجاوزکارانه خویش را امضا کردند.

هیئت اعزامی یهود به مدینه بازگشت و در همان روزها فرشته وحی فرود آمد و جریان خیانت یهود و پیمان شکنی آنان و پیمان تجاوزکارانه با قریش بر ضد پیامبر را به آگاهی پیامبر رساند و آن حضرت دستور کیفر خیانت «کعب» را داد و او به وسیله برادر رضاعی خویش به کیفر خیانت خود رسید.

۲ - «محمد بن اسحاق» در این مورد آورده است که: روزی پیامبر گرامی به همراه چند تن از بزرگانِ یاران خویش به سوی دژهای «بنی نضیر» رفتند تا از آنان - که در حقیقت هم پیمان پیامبر بودند - در مورد پرداخت خونبهای دو تن از قبیله «بنی عامر» که به دست «عمربن امیه»، یکی از مردم مسلمان کشته شده بودند، کمک بگیرند.

پس از رسیدن پیامبر به پای دیوار قلعه های آنان، برخی از بزرگان یهود بیرون آمدند. پیامبر جریان را با آنان در میان نهاد و آنان ضمن پذیرش پیشنهاد پیامبر، رفتند تا در این مورد تصمیم

بگیرند و پیامبر و یارانش پای دیوار قلعه های آنان در انتظار پاسخ نشسته بودند که پیک آسمانی سر رسید و پیامبر را از نقشه شوم آنان آگاه ساخت.

آری، آنان به بهانه کمک به پیامبر به درون قلعه رفتند، امّا در آنجا تصمیم گرفتند تا با افکندن دو تخته سنگ بزرگ از بالای بام بر سر پیامبر و یارانش، آنان را ناجوانمردانه ترور کنند! و بدین سان روشن شد که آنان پیمان خود را شکسته و بر ضد پیامبر وارد فاز خشونت و ترور و خیانت و ستم شده اند.

پیامبر بی آنکه در این مورد با یاران و یاآن گروه تجاوزکار و ستم پیشه چیزی بگوید، به سوی مدینه حرکت کرد و پس از بیان نقشه شوم یهود «بنی نضیر» و لزوم برخورد عادلانه با آنان، به «محمد بن مسلم» دستور داد تا «کعب بن اشرف» را به جرم پیمان شکنی و خیانت و فرورفتن در نقشه ترور و خشونت به کیفر برساند.

او به همراه شماری از یاران به سوی دژ «کعب» شتافتند و او را با ظرافتی خاص از درون قلعه بیرون آوردند و به کیفرش رساندند.

پس از کشته شدن «کعب»، پیامبر دستور حرکت به سوی دژهای «بنی نضیر» را صادر کرد و سپاه اسلام بی درنگ خود را به آنجا رساند.

با رسیدن مسلمانان، یهود «بنی نضیر» در دژهای خویش سنگر گرفته و برای رویارویی آماده شدند؛ از این رو پیامبر برای در هم شکستن مقاومت تجاوزکارانه آنان دستور بریدن درختان خرما را داد.

با بریده شدن شماری از درختان خرما، فریاد آنان به آسمان برخاست که: هان ای محمد! تو هماره ما را از ویرانگری و

تبهکاری باز می داشتی و همه را به درست اندیشی و سازندگی و اصلاحگری و برازندگی سفارش می کردی، اینک تو را چه شده است که بر بریدن و سوزاندن درختان رضایت می دهی؟(۲۷۱)

درست در این هنگام بود که این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که: ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قائِمَةً عَلى أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ(۲۷۲)

شما هر درخت خرمای ارزشمندی را که بریدید، یا آن را بر روی ریشه های آن ایستاده و بر سر پا وانهادید، همه و همه به فرمان خدا و برای این بود که گردنکشان و نافرمانان را خوار گرداند و در برابر حق و عدالت خاضع سازد.(۲۷۳)

«حسان بن ثابت»، شاعر عصر رسالت در این مورد از جمله چنین می سراید:

و هان علی سراه بنی لوّی حریق بالبویره مستطیر

و بر سربازان و مبارزان و فرزندان «لوی بن غالب» سوزانیدن درختان بلند خرما در گودال های آتش آسان است.

واژه «بویره»، تصغیر «بوره» به مفهوم گودال آتش آمده است.

۳ - «ابن عباس» در این مورد آورده است که: پس از کشف نقشه ظالمانه و ناجوانمردانه ترور پیامبر و یارانش به وسیله یهود «بنی نضیر»، پیامبر دستور محاصره دژهای آنان را صادر فرمود و آنان پس از سنگربندی و مقاومت و پافشاری به پیمان شکنی و بیداد، ناگزیر به تسلیم شدند و مقرر گردید که با شرایطی از سوی پیامبر کار به مصالحه بینجامد.

پیامبر به دلیل خیانت آنان از آنها خواست تا منطقه را ترک کنند، امّا با بزرگواری و کرامت از کشتن آنان گذشت.

آنان به سوی شام حرکت کردند و پیامبر اجازه داد تا وسایل

سفر و مرکب نیز به همراه خویش بردارند و در امنیت بروند. آنان کوچ کردند و جز یکی دو خانواده از آنان - که به یهود «خیبر» پیوستند - بقیه به سوی شام رفتند. و آن گاه بود که این آیات فرود آمد. «ابن عباس» این سوره را سوره «بنی نضیر» نامیده است.

«محمد بن مسلم» در این مورد آورده است که: پس از خیانت و تسلیم «بنی نضیر» به داوری پیامبر، آن حضرت به من دستور فرمود تا ظرف سه شبانه روز آنان را به سلامت و امنیت به سوی شام کوچ دهم، وبدین وسیله تنها آنان را تبعید نمود و با کرامت از کشتن آنان گذشت.

و به روایت «محمد بن اسحاق» تبعید آنان به کیفر پیمان شکنی و خیانت و کشیدن نقشه ترور پیامبر و وارد شدن به آن، پس از بازگشت پیامبر و مسلمانان از پیکار «احد» اتفاق افتاد.

پیمان شکنی و خیانت «یهود بنی قریظه» و محاصره و سقوط دژهای آنان در برابر اسلام و مسلمان پس از پایان پیکار «خندق» روی داد، که میان این دو رویداد دو سال فاصله بود.

و «زهری» بر آن است که تبعید «بنی نضیر» شش ماه پس از پیکار «بدر» و مدتی پیش از جنگ «احد» اتفاق افتاد.

تفسیر

پیمان شکنی و خیانت گروهی از یهود در مدینه سوره مبارکه «حشر» با نام بلند و باعظمت خدا آغاز می گردد، و آن گاه در نخستین آیه از آیات انسان پرور و درس آموز آن می فرماید:

سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدای یکتا

و بی همتا را به پاکی و حکمت می ستایند و او همان پیروزمند و فرزانه است.

آن گاه می افزاید:

هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ

ذات بی همتای خدا همان قدرت وصف ناپذیری است که ناسپاسان و کفرگرایان اهل کتاب را در نخستین رویارویی ناجوانمردانه و خیانت بارشان با مردم مسلمان از خانه و سرزمین شان به کیفر خیانت و بیدادشان دستور کوچ داد و تبعیدشان کرد.

آری، این خدا بود که مردم مسالمت جو و عدالت خواه و ستم ستیز را به رهبری پیامبر گرامی بر یهود «بنی نضیر» به جرم عهدشکنی و شروع تجاوز و ترور مسلط ساخت، و به پیامبر دستور داد تا آنان را از دژها و سنگرها و قلعه هایشان به زیر کشد و آنان را از آنجا بیرون براند.

در مورد «لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» و تفسیر آن دیدگاه متفاوت است:

۱ – به باور گروهی از مفسران پیشین، نظیر «ابن عباس»، «زهری» و «جبایی» منظور تبعید «بنی نضیر» از مدینه به سوی شام، به کیفر خیانت و عهدشکنی و شروع به تجاوز و ترور است. این کوچ و یا «حشر» نخست می باشد؛ و «حشر» دوم این است که مردم در آستانه رستاخیز از سرزمین شام محشور می گردند و از آنجا سر بر می آورند.

۲ – به باور پاره ای دیگر این تبعید گروهی تجاوزکاران از سرزمین مدینه، «حشر» یا کوچ نخست است که پیامبر به آنان فرمود: باید از اینجا بیرون روند.

آنان گفتند: ای پیامبر خدا، به کجا برویم؟

آن حضرت فرمود: به سوی سرزمین «محشر» که منظور «شام» بود. امّا پاره ای از مفسّران با رو به رو شدن با واژه «حشر»

به اشتباه افتاده و آن را به انگیزش و رستاخیز و زنده شدن در آستانه قیامت ربط داده اند؛ در حالی که این واژه به مفهوم «حشر» در روز رستاخیز نیست، بلکه به مفهوم هر گونه کوچ و گرد آمدن گروهی و بیرون رفتن دسته جمعی از قرارگاه و اقامتگاه و یا ورود به میدان جنگ به کار رفته است.

برای نمونه قرآن در یک مورد می فرماید:

و حشر لسلیمان...(۲۷۴)

و لشکریان سلیمان از جنیان و آدمیان و پرندگان و چرندگان در برابر او گرد آمدند.

و نیز در آیه دیگری می فرماید:

... و ان یحشر الناس ضحی(۲۷۵)

و این که همه مردم به هنگام بالا آمدن آفتاب و فرارسیدن روز روشن گرد آیند.

با این بیان دو دیدگاه مفسران پیشین با محتوای آیات ناسازگار است و هیچ تناسبی با آیه ندارد.

۳ - از دیدگاه «بلخی» منظور این است که: این گروه، نخستین گروه از پیروان کتاب های آسمانی بودند که به حرم پیمان شکنی و روی آوردن به تخریب و خشونت و ترور از مدینه تبعید شدند و به نخستین تبعیدگاه رفتند و از پی آن پس از مدتی گروهی دیگر از یهود با همان خیانت و عهدشکنی رانده شدند تا در «جزیره العرب» دین همگان اسلام باشد و خدای همگان خدای یکتا و زندگی در پرتو مسالمت و همزیستی و صلح تضمین گردد.

با این بیان، منظور از «حشر اول» تبعید «بنی نضیر» بود و منظور از «حشر» دوّم، تبعید «بنی قریظه » یا گروهی دیگر از یهود؛ و آیه هیچ ربطی به انگیزش روز رستاخیز ندارد.

۴ - و از دیدگاه پاره ای دیگر همچون

«یمان» منظور از «حشر اوّل» این است که: خدا در نخستین برخورد پیامبر با یهود «بنی نضیر» به خاطر عهدشکنی و خیانت آنان، حق طلبان همراه پیامبر را پیروزی بخشید و این نخستین برخود و نخستین پیروزی بود.

به هر حال در ادامه آیه، قرآن می افزاید:

ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا

شما مردم مسلمان هرگز نمی پنداشتید که آنان به این آسانی درمانده شوند و با احساس ذلّت و خفتِ خیانت و گناه خویش، از این دژها و این سرزمین بیرون روند، و هرگز فکر آن را هم نکرده بودید که مردم باایمان بتوانند در برابر قدرت و امکانات گسترده نظامی و استحکاماتِ جنگی آنان به پا خیزند و آنان را از دژهایشان برانند.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ و خود آن گروه فتنه گر نیز چنین می پنداشتند که دژها و قلعه ها و سنگرهای آنان تسخیرناپذیر است و آنان را از عذاب خدا به وسیله پیامبر و مردم باایمان پناه می دهد و مصون می دارد.

فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا

امّا خدای توانا از جایی که آنان فکرش را هم نمی کردند، عذاب خود را بر آنان فرود آورد و به سراغشان آمد.

آری، آنان به خیال خام خویش می پنداشتند که دژها و استحکامات جنگی و سنگرهای استوارشان آنان را پناه داده و از کیفر و عذاب خدا و یورش مردم مسلمان مصون خواهد داشت و آنان نخواهند توانست برج و باروی تجاوز و خشونت و فتنه را فتح کنند، امّا از خواست خدا و قدرت او بی خبر بودند و فراموش ساخته بودند که خدا در کمین ظالمان و بیدادگران است.

یادآوری می گردد که در آیه شریفه خدای

فرزانه رویارویی و حق ستیزی آنان با پیامبر را بسان رویارویی با ذات بی همتای خود قرار داده است، چرا که پیامبر با آن سبک و سیره آسمانی و آن خلق و خوی والای انسانی جز بر اساس حق و عدالت و مهر و مدارا رفتار نمی کرد.

وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و در دل آنان به خاطر کشته شدن سرکرده آنان «کعب» ترس و هراس را افکند.

یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ آنان به گونه ای به هراس افتاده بودند که دژها و خانه های خود را به دست خویش و مردم باایمان ویران می ساختند.

آنان منزل های خویش را ویران می کردند تا راه فراری بیابند و خانه هایشان سالم و آباد به دست مسلمانان نیفتد، و مردم باایمان از بیرون، دژها و خانه ها را خراب می کردند تا به درون نفوذ کنند و دشمن را دستگیر سازند.

«زجاج» می گوید: منظور از خرابی و ویرانی خانه های آنان به دست مردم باایمان این است که آنان با رفتار تجاوزکارانه و ظالمانه خویش همه چیز را در معرض ویرانی قرار دادند.

و از دیدگاه برخی دیگر آنان به خاطر عهدشکنی و شروع به تجاوز و ترور، مردم باایمان را برای دفاع آماده ساخته و با آتش جنگی که خود کبریت آن را زدند، خانه های خود را به دست مردم باایمان ویران ساختند.

و در آخرین فراز آیه شریفه می فرماید:

فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ.

پس ای صاحبان بینش و خرد پند بگیرید و عبرت آموزید و بیندیشید که چگونه آنان زندگی آرام و آزاد و پرنعمت خویش را با شکستن پیمان عدم تعرض و شروع به خیانت و ترور به

خطر افکندند و عذاب بر آنان فرود آمد.

مفهوم عبرت آموزی و عبرت گرفتن آن است که انسان خردمندانه و ژرف نگرانه بر کارها بیندیشد و در پرتو شناخت امور و ریشه و سبب آن ها بتواند علل رویدادها و راز و رمز پیشرفت ها و سقوطها را کشف کند.

و عبرت گرفتن از این رویداد در آیه مورد بحث شاید منظور این باشد که هان ای خردمندان! آن گونه که باید بیندیشید تا از این راه بر صداقت دعوت و نوید و هشدار پیامبر پی برید، چرا که آن حضرت به مردم باایمان نوید داد که اگر به راستی ایمان آورند و عادلانه رفتار کنند، خدا بدون جنگ و پیکار ستمکاران را مغلوب و آنان را وارث زمین و اموال آنان خواهد ساخت و این رویداد نشان می دهد که پس از مدتی از گذشت نوید پیامبر آن وعده تحقق یافت، و این نشانگر آن است که آن بزرگوار با سرچشمه هستی و آفریدگار آن ارتباط دارد و به راستی پیام آور خداست.

پاره ای از واژه «فاعتبروا» و دعوت قرآن به تفکر و تأمل و عبرت آموزی و پندپذیری نتیجه دیگری گرفته اند که به باور ما نادرست است؛ چرا که پاره ای چنین پنداشته اند که آیه شریفه بر درستی «قیاس» دلالت می کند، در حالی که چنین نیست و آیه به هیچ عنوان به درستی «قیاس» در دین و مقررات دینی دلالت ندارد و طرفداران این پندار راهی برای شناخت رجحان و یا امتیاز چیزی به دیگری از این طریق ندارند؛ از این رو منظور از عبرت آموزی در آیه مورد بحث انتقال خردمندانه و منطقی از موضوعی به موضوع دیگر است و

نه برای وضع مقررات و حلال و حرام بر اساس پندار و گمان و عمل بر اساس آن.

با این بیان، آیه شریفه دلالت بر درستی «قیاس» که برخی در دریافت و استنباط احکام و مقررات دینی از آن بهره می جویند، ندارد؛ چرا که طرفداران این دیدگاه راهی برای شناخت ترجیح چیزی به دیگری از این طریق ندارند و هیچ کدام نمی دانند که علت اصل بر فرع و دیگری چیست؟

برای نمونه در موضوع «ربا» گروهی علت را کیل و پیمانه و وزن و جنس گرفته اند و گروهی دیگر طعم و جنس و دِرهم و دینار را؛ چراکه آن دو جنس و بهای قیمت هاست و گروه سوم علت را چیزهای دیگری بافته اند و می دانیم که این پندارها و بافته ها از عبرت آموزی آیه شریفه دریافت نمی گردد؛ چرا که راهی برای شناخت رجحان و یا امتیاز چیزی بر دیگری از این طریق ندارند.

در ادامه آیات در این مورد می افزاید:

وَ لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا

و اگر نه این بود که خدای فرزانه بر این گروه تاریک اندیش و پیمان شکن مقرر فرمود که از شهر و دیار خویش تبعید گردند و مدینه را ترک کنند، در آن صورت آنان را در همین جهان به کیفر کارشان گرفتار می ساخت و آن گاه به جرم عهدشکنی و خیانت، یا کشته می شدند و یا اسیر می گشتند؛ درست همان سان که با گروه «بنی قریظه» به جرم خیانت و پیمان شکنی چنین شد.

وَ لَهُمْ فِي الآخِرَهِ عَذابُ النَّارِ.

و برای آنان در سرای آخرت عذاب آتش سوزان خواهد بود.

به باور برخی منظور این است

که: و برای آنان در سرای آخرت و یا رانده شدن از مدینه عذاب و شکنجه آتش خواهد بود، چرا که آنان ایمان نیاوردند و از خیانت و گناه دست نشستند.

و پاره ای نیز بر آنند که این عذاب و کیفر آتش در صورتی برایشان خواهد بود که روی توبه به بارگاه خدا نیاورده و اصلاح ناپذیر بمانند و بر پیمان شکنی و بیداد پافشاری کنند.

در آیه بعد در ترسیم دلیل این کیفر برای «بنی نضیر» به منظور هشدار به دیگران می فرماید:

ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ این کیفر و بلایی که بر آنان مقرر شد، بدان دلیل است که آنان با خدا و پیام آورش به دشمنی و مخالفت برخاستند.

آن گاه در هشدار به همه ظالمان و خیانت کاران که راه دشمنی با خدا و پیامبر را گام سپارند می فرماید:

وَ مَنْ یُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ

و هر کس دشمنی با خدا را در پیش گیرد، سخت کیفر خواهد شد، چرا که خدای دادگر سخت کیفر است و کسانی که با ستم و بیداد با او به مخالفت و دشمنی برخیزند به سختی کیفر خواهد نمود.

در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:

ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَةٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَةً عَلی أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ شما هر درخت پرشکوه و ارزشمندِ خرما را از سر راه برداشتید و بریدید، و یا به حال خود همان گونه که بر پا و برافراشته بود وانهادید و از ریشه درنیاوردید، همه به فرمان خدا بود و این کارها برای دفاع از خود در برابر تجاوز و اجرای عدالت به امر خدا انجام گرفت، تا

بدین وسیله اصلاح ناپذیران و خیانت کاران را به کیفر کارشان به ذلت کشد.

«مجاهد» و «ابن زید» می گویند: منظور این است که: و شما مردم باایمان و مجاهد، هیچ درختی از انواع و اقسام درختان سودبخش خرما را نبریدید مگر به فرمان خدا...

امّا از دیدگاه «ابن عباس» و «قتاده» منظور این است که: و شما هیچ درخت خرمایی، جز غیرمرغوب را نبریدید، مگر به فرمان خدا و خواست او...

وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ

و هدف این بود که خدای فرزانه و دادگر گناهکاران و بداندیشان یهود را رسوا سازد، چرا که وقتی آنان خانه و وطن خویش را پشت سر نهادند و به کیفر خیانت و نقشه ترور رانده شدند، در آن صورت طعم تلخ ذلت و خواری را خواهند چشید و برای آنان و دیگر تجاوزکاران درسی فراموش ناشدنی خواهد بود.(۲۷۶) ۶ - و آنچه را خدا از [ثروت های آنان به پیامبرش باز گردانید، شما برای [به دست آوردن آن نه اسبی تاختید [و پیکاری کردید] و نه شتری؛ امّا خدا پیام آورانش را بر هر کس که بخواهد چیره می سازد؛ و خدا بر هر چیزی تواناست.

۷ - آنچه را خدا [به عنوان غنیمت از مردم این آبادی ها به پیامبرش بازگردانید، از آنِ خدا و از آنِ پیامبر و از آنِ نزدیکان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا [این ثروت ها] میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد [و در انحصار آنان نباشد]؛ و آنچه را پیامبر به شما داد، بگیرید و از آنچه شما را از آن بازداشت [و هشدارتان داد] هشدار پذیرید [و خودداری نمایید]، و

پروای خدا را پیشه سازید که خدا سخت کیفر است.

۸ - [و نیز این غنیمت ها] برای نیازمندان مهاجری است که از خانه ها و دارایی هایشان رانده شده اند، در حالی که فزون بخشی و خشنودی [واقعی را از خدا می خواهند، و خدا و پیام آورش را یاری می نمایند؛ [آری اینان همان راستگویانند.

۹ - [و همین گونه این غنیمت ها برای آن کسانی [است که پیش از آنان در [مدینه خانه [هجرت و [سرای ایمان جای گزیدند. آنان هر [انسان کمال جو و بی پناهی را] که به سوی آنان هجرت نمایند، دوست می دارند و نسبت به آنچه [از آن غنیمت ها] به آنان داده شده است، نیازی در سینه های خود احساس نمی کنند؛ و آنان را [در بهره وری از امکانات اندکی که دارند] بر خود برتری می دهند، هر چند خود نیازی [سخت به آن داشته باشند، و هر کس از بخل و آز نفس خود [در امان نگاه داشته شود، چنین کسانی همان رستگارانند.

۱۰ - و [نیز برای کسانی [است که پس از آنان آمدند؛ [آنان در راز و نیازشان با خدا] می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی جستند، [همه را] بیامرز و در دل های ما کینه ای نسبت به کسانی که ایمان آورده اند قرار مده؛ پروردگارا، به راستی که تو رؤوف و مهربانی.

نگرشی بر واژه ها

فیی ء: این واژه مصدر و به مفهوم بازگشت دادن و برگردانیدن آمده، که دراین آیه منظور باز گردانیدن ثروت و امکانات شرک گرایان تجاوزکار و پیمان شکن به مردم باایمان و عدالت خواه است. واژه «افاء» نیز از همین ریشه

و ماده برگرفته شده است؛ از این رو گفته می شود: «فاء، یفی ء، فیئاً»، که به مفهوم بازگشتن و بازگشت آمده است و گاه گفته می شود: افاءَ... که در آن صورت به مفهوم بازگشت دادن و بازگردانیدن آمده است. از این رو وقتی گفته شد: «و اَفائه انا علیه»، منظور این است که: من آن را به او برگردانیدم.

ایجاق: این واژه در اصل به مفهوم ضایع و تباه ساختن آمده، امّا به همین تناسب به معنای راندن سریع مرکب و تاختن آن با جوش و خروش و ناراحتی است که همه چیز را سر راه خود پایمال و تباه می سازد.

این واژه مصدر است و «اوجفتم» در آیه شریفه از آن ریشه گرفته و فعل لازم آن، «وجف»، «یجف» به مفهوم حرکت با جوش و خروش آمده است.

رّکاب: به مفهوم «شتر» آمده، و از «رکوب» برگرفته شده است.

خصاصه: از ماده «خَصاص» به مفهوم نیاز و تنگدستی آمده است.

و پاره ای نیز آن را به مفهوم شکاف «ابر»، که ماه از آن پدیدار می گردد گرفته اند.

شُّح: این واژه به مفهوم بخل» و خودداری از انفاق و یاری رساندن به محرومان و گرسنگان آمده است. پاره ای نیز آن را به بخل توأم با حرص گرفته اند.

یوق: این واژه از ریشه و ماده «وقایه» برگرفته شده و به صورت مجهول در آیه آمده است که ترجمه آن گذشت.

شأن نزول در شأن نزول و داستان فرود این آیات دیدگاه ها اندکی متفاوت است و روایات رسیده متعدد؛ برای نمونه:

۱ - از مفسر بزرگ قرآن «ابن عباس» آورده اند که: پس از پیمان شکنی و خیانت یهود

«بنی نضیر» و از پی آن ها «بنی قریظه» و بیرون رانده شدن آن ها به کیفر این خیانت و تجاوز، مرزعه ها و سراها و روستاهای آنان در اطراف مدینه، که به «فدک»، «عرینه» و «ینبع» مشهور بودند، بر جای ماند. گروهی از مسلمانان به حضور پیامبر شرفیاب شدند و از سرنوشت آن زمین ها و اموال پرسیدند که در همین هنگام این آیات بر قلب مصفای آن حضرت فرود آمد: وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ وَ لکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ(۲۷۷)

و آنچه را خدا از ثروت های آنان به پیامبرش باز گردانید، شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاختید و پیکاری کردید و نه شتری؛ امّا خدا پیام آورانش را بر هر کس که بخواهد چیره می سازد؛ و خدا بر هر چیزی تواناست.

و بدین وسیله خدای فرزانه آن ها را به پیام آورش به عنوان پیشوا و تدبیرگر بزرگ امور جامعه واگذار کرد تا بر اساس عدل و حکمت هزینه نماید.

۲ - امّا پاره ای از مفسران و محدثان و مورخان آورده اند که: نخستین آیه مورد بحث در مورد اموال و زمین های «بنی نضیر» و روشن ساختن وضعیت آنها فرود آمد و روشنگری فرمود که: و آنچه را خدا از ثروت های آنان به پیامبرش باز گردانید، شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاختید و پیکاری کردید و نه شتری؛ ... امّا دومین آیه مورد بحث درباره ثروت ها و امکاناتی روشنگری می کند که بدون جهاد و پیکار مسلحانه به دست مسلمانان بیفتد، و در مورد آن ها می فرماید: ما

أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساكِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ ...(۲۷۸)

آنچه را خـدا به عنوان غنیمت از مردم این آبـادی هـا به پیـامبرش بازگردانیـد، از آنِ خـدا و از آنِ پیامبر و از آنِ نزدیكان او و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا این ثروت ها میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد و در انحصار آنان نباشد...

۳ - به باور برخی هر دو آیه بیانگر یك مطلب است. با این بیان در آیه نخست به صورت سربسته سخن گفته شده و از پی آن آیه دوم روشنگری بیشتری می كند.

در مورد داستان فرود چهارمین آیه مورد بحث نیز روایات متعددی رسیده است، به این صورت:

۱ - از «انس » آورده انـد كه: برای برخی از یـاران پرواپیشه و انسـان دوست پیامبر سه رأس گوسـفند بریان شـده آوردنـد و به عنوان هـدیه به او تقـدیم كردنـد. او كه خود و خانـدان و نزدیكـانش بسـیار تنگـدست و نیازمنـد بودنـد، با این وصف با مردم دوستی و دگرخواهی و دلسوزی تحسـین برانگیزی دیگران را بر خود مقدم داشته و آن ها را برای همسایه ها فرستاد و آنان نیز آنرا به دیگران هـدیه كردنـد؛ به گونه ای كه آن گوسـفندهای بریـان تا نُه خانه دست به دست و هـدیه شـد و سـرانجام هم به نخستین خانه بازگشت. در آن هنگام بود كه این آیه بر قلب پاك پیامبر مهر و مدارا فرود آمد: و یؤثرون علی انفسهم... (۲۷۹)

۲ - امّا از «ابن عباس» آورده اند كه: پس از تبعید «بنی نضیر» پیامبر گرامی مسلمانان را گرد آورد و رو به

گروه انصار و یاران «مدنی» خویش کرد و فرمود: دوستان اگر می خواهید این اموال و سراها و مزرعه ها را میان مهاجر و انصار تقسیم کنم، باید شما انصار مهاجران را، که دست از هستی شسته و به عشق اسلام راه هجرت را در پیش گرفته و به سوی شما آمده اند، در ثروت و امکانات خویش شریک سازید، در غیر این صورت ثروت های شما از آنِ خودتان و اجازه دهید تا این اموال را میان مهاجران تقسیم نمایم.

آنان با نهایت دگردوستی و ایثار رو به پیامبر کردند و گفتند: ای پیام آور خدا، ما آماده هستیم تا این غنائم را به برادران و خواهران مهاجر خویش بدهیم و افزون بر این، اگر اجازه دهید، حاضریم آنان را در ثروت و امکانات خود نیز شرکت دهیم؛ در این هنگام بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر عدل و ایثار فرود آمد: و یؤثرون علی انفسهم...(۲۸۰)

۳ - پاره ای روایت کرده اند که این آیه در وصف هفت تن از مجاهدان روز «اُحد» فرود آمد تا از دگردوستی و مردم خواهی و ایثارگری آنان تجلیل نماید و به مردم درس بشردوستی و فداکاری دهد.

داستان آنان این گونه بود که: در پیکار «اُحُد» آنان پس از جهادی سخت و سهمگین بر خاک افتاده و با لب تشنه در آستانه مرگ بودند. در این هنگام فردی از راه رسید و آبی به اندازه سیراب شدن یک تن برای یکی از آنان آورد و به او هدیه کرد تا خود را از تشنگی برهاند، امّا او با نهایت فداکاری و دگردوستی اشاره کرد که این آب را به دیگری برسان که

او از من تشنه تر است!

آب را به نفر دوم رسانید، امّا او به سومی اشاره کرد...

و سوّمی به چهارمی هدیه کرد و ... تا آن اندک آب گوارا به نفر هفتم رسید و او به نفر اوّل بازگردانید! و هر هفت تن با لب تشنه جهان را بدرود گفتند! در این هنگام بود که آیه مورد اشاره فرود آمد که: و یؤثرون علی انفسهم...(۲۸۱)

۴ - پاره ای از مفسران و محدثان آورده اند که: این آیه در وصف مرد شایسته کردار و انسان دوستی فرود آمد، که در شرایط سخت گرسنگی و نیاز، اندک غذای موجود خانه اش را با همفکری و همراهی همسر آگاه و باایمان و بشردوست خویش به بینوایی گرسنه که به پیامبر پناه آورده بود، هدیه کرد و بدین وسیله در جهت خشنودی خدا یک انسان گرسنه و بی پناه را بر خود و همسر و فرزندش مقدم داشت و در اوج نیاز و گرسنگی انفاق کرد.

داستان او را این گونه آورده اند: روزی مردی گرسنه و بی پناه به حضور پیامبر شرفیاب گردید و گفت: ای پیام آور خدا! مردی گرسنه و بی پناه و بی کس و کارم و آمده ام تا شما به من غذا بدهید.

فقال: اطعمنی فانی جائع.

پیامبر گرامی که خود زندگی ساده و سرشار از تقوا و معنویت داشت و همراه و همدم مردم بود، او را به خانه خویش راه نمود، امّا روشن شد که در خانه چیزی برای خوردن نیست.

فبعث الی اهله فلم یکن عندهم شی ءٌ.

به ناگزیر رو به مردم خویش کرد و فرمود: آیا کسی هست که این مرد را به خانه برد و

امشب او را میهمان کند؟

مَنْ یضیفه هذه اللیله؟

مردی از یاران به پا خاست و آن بینوا را به خانه برد، امّا به زودی دریافت که در خانه اش جز غذایی اندک - که خوراک دختر کوچک و خردسال اوست - چیزی یافت نمی شود.

با همفکری همسرش همان اندک غذا را به میهمان داد و همسرش با تدبیری شایسته کودک را خوابانید و خود و شوهرش با بزرگمنشی چنین نمایاندند که آنان هم غذا دارند و با هم غذا می خورند.

مرد بینوا غذا را خورد و خدای را سپاس گفت و پنداشت که میزبان و خانواده او هم غذای سیری خوردند، امّا حقیقت جز این بود؛ چرا که آنان با ایثار و دگردوستی خود را به گونه ای نمایاندند که غذا می خورند، امّا شب را گرسنه سر بر بستر نهادند.

سپیده دم آن شب گویی برای نماز به حضور پیامبر عدالت و ایثار آمدند که آن بزرگوار با چهره ای باز و شادمان به تلاوت این آیه پرداخت که: و یؤثرون علی انفسهم...(۲۸۲)

لازم به یادآوری است که آنچه در شأن نزول و داستان فرود آیه شریفه با سند درست از «ابوهریره» در روایت چهارم آوردیم، بیانگر این واقعیت است که این داستان خواباندن کودک و پذیرایی از میهمان برای خشنودی خدا، مربوط به وجود گرانمایه علی و ریحانه پیامبر، فاطمه است؛ که درود خدا و همه آزادمنشان بر آنان و راه و رسم آنان باد.(۲۸۳) آری، روایات رسیده از طریق شیعه به روشنی نشانگر آن است که این میزبان گران قدر و پراخلاص، علی (ع) بود و کودک و یا کودکان ارجمندی که در روایات از آن ها سخن

رفته، فرزندان آن حضرت بودند و آن بانوی اندیشمند و بشردوست و خداجویی که کودکان گرسنه خود را با تدبیر مادرانه خوابانید و غذای اندک موجود را در راه خدا به بینوا و گرسنه داد، بزرگ بانوی اسلام فاطمه بود.

تفسیر

حکم بخشی از ثروت ها و امکانات ملّی در آیات پیش، سخن از پیمان شکنی و خیانت گروه «بنی نضیر» و فرجام کار آنان بود، که به جرم خیانت و نفی زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان و روی آوردن به ترور و تخریب و پیوستن به استبداد قریش، از مدینه رانده شدند؛ اینک در بیان حکم سراها و مزرعه ها و اموال آنان می فرماید:

وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ و آن چه را خدا به پیام آورش از اموال و خانه ها و سرزمین های آن ها بازگردانید، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن، نه اسبی تاختید و نه شتری.

گرچه این حکم در مورد بخشی از ثروت و امکانات گروهی از یهود تجاوزکار و پیمان شکن است، امّا بدین وسیله روشنگری می کند که این حکم در مورد اموال «بنی نضیر» حکمی است در مورد همه کفرگرایان تجاوزکار و خشونت کیش ساری و جاری است.

به باور پاره ای واژه «اوجف» از «ایجاف» در تاختن اسب به کار می رود و «ایضاع» در شتر.

امّا پاره ای بر آنند که هر دو واژه در هر دو مورد به کار می رود. با این بیان منظور این است که: و آنچه را خدا به پیام آورش باز گردانید چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه بر اسبی نشستید و تاخت آوردید

و نه بر روی شتری؛ بلکه آن منطقه بخشی از اطراف مدینه است که پس از خیانت و پیمان شکنی «بنی نضیر» شما با پای پیاده به سوی آنجا حرکت کردید.

وَ لکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ

آری، پیروزی بر «بنی نضیر» ره آورد پیکار شما با آنان نبود، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد بدون جنگ و جهاد چیره می سازد و آنان را بر دشمنان خود پیروزی می بخشد و دل های تجاوزکاران را لبریز از ترس می کند.

با این بیان، خدا ثروت و امکانات «بنی نضیر» را به پیامبر واگذار کرد تا بر اساس عدالت و حکمت هزینه نماید؛ و آن حضرت نیز آن را میان مهاجران تقسیم کرد و به انصار، جز سه تن از آنان که بسیار تنگدست بودند، چیزی نداد؛ چرا که گروه مهاجر مردمی بودند که ثروت و امکانات خود را در مکه پشت سر نهاده و به عشق اسلام و ایمان و آزادی دست به هجرت زده بودند و در مدینه چیزی از مال دنیا نداشتند، به همین جهت پیامبر این ثروت را میان مهاجران تقسیم کرد تا گامی به سوی حذف فاصله های طبقاتی و عدالت اجتماعی و اقتصادی برداشته شود و از انصار تنها به «ابودجانه» و «سهل بن حنیف» و «حارث» بهره ای بسان مهاجران در نظر گرفت، چرا که این سه تن تنگدست بودند.

وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ

و خدا بر هر چیزی تواناست.

در دوّمین آیه مورد بحث به چگونگی هزینه آن ثروت ها - که از آن ها به «فیی ء» تعبیر می گردد - پرداخته و در بیان حکم آن می فرماید:

ما

أَفـاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِـذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ آنچه را خـدا از این آبادی هـا و مزرعه هـا به پیام آوررش بازگردانیـد، از آنِ خـداست تا به فرمان او در راه مورد نظر و پسـند او هزینه گردد؛ و نیز از آنِ پیامبر است و برای هزینه در راه خویشاوندان او، و نیز یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان خاندان وحی و رسالت.

«منهال» از امام سـجاد آورده است که در پاسخ پرسـش او از تفسیر آیه مورد بحث، فرمود: منظور از نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان عبارتند از نزدیکان و محرومان و در راه ماندگان ما خاندان پیامبر.

قلت قوله: و لذی القربی...؟ قال (ع): هم قرباناً و مساکیننا و ابناء سبیلنا.(۲۸۴)

امّا همه فقیهـان اهـل سـنت بر این باورنـد که منظور یتیمان همه مردم، و نیز همه بینوایان و در راه مانـدگان هسـتند و بایـد این ثروت را در راه آنان هزینه کرد.

در پاره ای از روایات رسیده از امامان اهل بیت نیز همین دیدگاه را آورده اند.

امام باقر در روایتی می فرماید:

کان ابی یقول: لنا سهم رسول الله و سهم ذی القربی و نحن شرکاء الناس فیما بقی.(۲۸۵)

بهره پیامبر خـدا و نزدیکان و خاندان او و از آنِ ماست، آن گاه ما در باقی مانده این سـهم هاو بهره ها که عبارت از بهره یتیمان، بهره بینوایان و بهره در راه ماندگان باشد، بادیگر مردم شرکت داریم و سهیم هستیم.

و بدین وسیله آن حضرت روشنگری می کند که این حکم عمومیت دارد و این سه سهم ویژه یتیمان و بینوایان و

در راه ماندگان «بنی هاشم» نیست.

و نیز از بیـان امـام باقر به ظاهر چنین دریافت می گردد که توانگر و ناتوان و ثروتمنـد و تهی دست «بنی هاشم» در دریافت آن بهره هـا بـا هم یکساننـد، و سه سـهم اوّل را، هم می توان به ثروتمنـد آنـان داد و هم به فقیرشـان، که این دیـدگاه از «شـافعی» روایت شده است.

امّا برخی بر آنند که «فیی ء» یا ثروتی که بدون پیکار و جهاد به دست حاکم اسـلامی و مردم مسلمان از کفرگرایان تجاوزکار افتاده است، برای هزینه زندگی بینوایان و نیازمندان از بنی هاشم یا فرزندان عبدالمطلب است.

از حضرت صادق (ع) آورده اند که فرمود:

نحن قوم فرض الله طاعتنا، و لنا الأنفال، و لنا صفو المال...(۲۸۶)

ما مردمی هستیم که خدا فرمانبرداری از ما را بر مردم حق طلب و کمالجو لازم شمرده، و نیز «انفال» را از آنِ ما ساخته است، و همین گونه آنچه را از پوست دام هـا، کنیزان زیبـا، جواهرات ارزشـمند و کالاهـا و چیزهـای بی نظیری که خـدا برای پیامبرش مقرر داشته است و یا در جنگ و جهاد به دست می آید، از آن ماست.

در ادامه آیه شریفه در بیان فلسفه این تقسیم انسانی و عادلانه و پر از اسرار و حکمت پرداخته و می فرماید:

كَيْ لاـ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ این تقسـیم به خاطر آن است که ثروت ها و امکانات تنها در انحصار زرداران و زورداران قرار نگیرد و در حلقه آنان دست به دست نگردد و آن گاه توده های محروم و نیازمند در فقر و فلاکت و محرومیت بمانند.

واژه «دُولَة» به چیزی گفته می شود که در انحصار گروهی قرار داشته و دست

به دست می گردد و به محرومـان نمی رسـد. با این بیان، منظور آیه این است که: و خـدا در مورد «فیی ء» چنین مقرر داشت تا ثروت هـای بـادآورده در میان محرومان تقسـیم و پخش گردد و فاصـله های هولناک طبقاتی از میان برداشـته شود، نه این که همه امکانات در دست زورمـداران و زرداران باشد و هر گونه که دلشان خواست رفتار کنند؛ درست همان گونه که در جامعه جاهلیت و نظام های خودکامه و ستمکار چنین است.

«کلبی» در این مورد بر آن است که: گروهی از سـران مسـلمان پس از جریان «بنی نضـیر» نزد پیامبر آمدنـد و گفتند: ای پیامبر خـدا! شـما از اموال و مزرعه های آنان آنچه را که ویژه خودتان می دانید برگیرید و بقیه را که یک چهارم آن می باشد، به ما واگذارید تا در میان خود تقسیم نماییم؛ و آن گاه این نظر خود را به این صورت بیان کردند:

لک المرباع منها و الصفایا

و حکمـک و النشـیطه و الفضول هـان ای پیـامبر، یـک چهـارم از این غنائم و اموال برگزیـده از آن برای شـماست، و در مورد سربـازانی که پیش از رسـیدن به میـدان پیکـار در مورد بسـیاری غنیمت ها شـعار می دادنـد، آری، فرمان، همان فرمان توست. (۲۸۷)

درست در برابر این تقاضـای آنان بود که آیه مورد بحث بر قلب پاک پیامبر فرود آمـد و آن حضـرت آن را برای آنان تلاوت فرمود و آنان نیز پس از شنیدن پیام خدا، فریاد برآوردند که ما با همه وجود شنوا هستیم و فرمانبردار خدا و پیامبر او.

آن گاه می افزاید:

وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ هان ای مردم! آنچه را پیامبر برای شما

آورده است بگیرید و به کار بندید.

وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

و از آنچه شما را هشدار می دهد و نهی می کند، هشدار پذیرید و دوری جویید؛ چرا که آن بزرگوار از جانب خود چیزی نمی گوید، بلکه هر آنچه می گوید و هر قانونی می آورد از سوی خدای شماست.

با این بیان آنچه در مورد تقسیم «فیی ء» یا غنیمت هایی که بدون جنگ به دست آمده است، راه می نماید، همه این ها بر اساس حق و عدالت و از سوی خداست، پس گوش جان سپارید و از تقسیم او خشنود باشید.

«زید شحام» از حضرت صادق آورده است که:

ما اعطی الله نبیاً من الأَنبیاء شیئاً الاّ و قد اعطی محمداً...(۲۸۸)

خدا به پیام آوران پیشین چیزی ارزانی نداشت و امتیازی نداد، مگر این که همه آن امتیازات را به محمد (ص) نیز که برترین پیام آوران اوست، ارزانی داشت. ذات بی همتای او به سلیمان فرمود: هان ای بنده سپاسگزار من، از نعمت های فراوانی که به تو داده ام به طور فراوان و بی شمار ببخش و به نیازمندان بده یا خودداری ورز(۲۸۹)؛ و در وصف پیامبر گرامی هم فرمود: آنچه پیامبر به شما داد و برایتان آورد، بگیرید و سپاس خدا را به جا آورید و عمل شایسته انجام دهید و آنچه را نهی فرمود و هشدارتان داد، هشدار پذیرید و دوری جویید.

و در آخرین فراز آیه مورد بحث می فرماید:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ

پس پروای خدا پیشه سازید و از کیفر او بترسید و از گناه و ستم دوری جویید و به وظایف و تعهدات فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و انسانی

خویش پایبند و وفادار باشید که بر کسانی که جز این باشند خدا سخت گیر و سخت کیفر است.

از آیه شریفه می توان به این نکته رسید و این نکته را دریافت که پیامبر و امامان معصوم تدبیرگر امور جامعه و کارگزار مردم هستند، و به همین دلیل هم پیامبر گرامی به حکم وحی و رسالت و با گفت گو و روشنگری و اقناع مردم، اموال «خیبر» را تقسیم و هزینه نمود و بر یهود تجاوزکار و پیمان شکن «خیبر» منت نهاد و با کرامت آنان را بخشید و آزاد ساخت.

همین گونه گروه «بنی نضیر» و «بنی قین قاع» را به جرم خیانت تبعید نمود و بخشی از اموال شان را به آنان بخشید و تجاوزکاران «بنی قریظه» را به کیفر پیمان شکنی و همراهی با دشمن تجاوزکار به مردم، به اسارت محکوم و اموال و دارایی آنان را میان مهاجران تقسیم کرد، و نیز بر مردم استبدادپیشه و شرک گرای مکه منت نهاد و پس از ذلت و حقارت آنان، با کرامت فرمود: بروید که شما را به خاطر خدا و به شکرانه پیروزی حق بر باطل و عدالت بر استبداد، آزاد ساختم.

اذهبوا فانتم الطلقاء.(۲۹۰)

گروه هجرت کنندگان و وصف آنان در ادامه آیات به چگونگی هزینه «فیی ء» یا غنائمی که بدون پیکار و جهاد به دست آمده است، می پردازد و درباره راه های هزینه و مصرف آنها می فرماید:

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ این ثروت ها و اموالی که بدون جنگ و جهاد به دست آمده است، برای تأمین هزینه زندگی مهاجرانی است که هستی خود را در مکّه پشت سر نهاده و با خروج

ناخواسته از قلمرو قدرت شرک و استبداد به مدینه وارد شده اند؛ همان مردم حق طلب و درست اندیشی که از خانه و کاشانه خویش رانده شده اند و در اندیشه کسب خشنودی خدا و رضایت او هستند.

یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ آنان در این هجرت و آوارگی فضل و فزون بخشی خدا را می طلبند.

وَ رِضْواناً

و نیز رضایت و خشنودی او را می جویند.

وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ آنان در اندیشه یاری رسانی به هدف های بلند خدا و دین او و پیامبرش هستند.

أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ

اینان همان راستگویانند و اینان هستند که در بارگاه خدا از مقام والا و موقعیت پرفرازی بهره ورند.

به بیان «زجاج» خدای فرزانه در آیه پیش یکی از راه های مصرف «فیی ء» یا غنایمی را که بدون جنگ و پیکار به دست حکومت می رسند، ترسیم کرد و روشنگری فرمود که یکی از راه های هزینه این اموال اداره زندگی بینوایان و محرومان و تهی دستانی است که دست به هجرت زده و از مکّه و قلمرو شرک و استبداد به مدینه آمده اند، اینک در این آیه در بیان وصف آنان می فرماید:

وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ و کسانی که در کانون هجرت یا شهر مدینه و خانه ایمان و توحید پیش از مهاجران، مسکن گزیده و آنجا وطن آنان است، از این غنیمت ها و اموالی که از آن ها سخن رفت، برای بینوایان و محرومان آنان هزینه می گردد.

واژه «ایمان» در آیه شریفه به «الدّار» عطف شده، امّا این عطف و پیوند، ظاهری است و نه واقعی؛ چرا که «ایمان» مکان نیست که کسانی را در آن جای دهند،

از این رو تقدیر آیه این گونه است: و آثروا الایمان.

کسانی که پیش از مهاجران در مدینه سکونت داشتند و پیش از آمدن آنان راه ایمان و اسلام را برگزیدند...

بـا این بیـان منظور این است که «انصـار» پیش از آمـدن مهـاجران به سوی مـدینه و پنـاه دادن آنـان، خود راه ایمان و اسـلام را هموار ساخته و در آن گام نهاده بودند.

امّا به باور پاره ای منظور نه همه «انصار» بلکه آن گروه پیشـتازی مورد نظر است که در پیمان «عقبه» حضور داشـته و در شمار، هفتـاد تن بودنـد و بـا پیـامبر مهر و عـدالت پیمان بسـتند که با سـفیدپوست و سـرخ پوست و هر برتری جو و سـتمکاری که در اندیشه تجاوز به حق طلبان بود به پیکار برخیزند و به نژاد و پوست او ننگرند.

یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ آری، این گروه از انصار مردمی هسـتند که هر انسان حق طلب و توحیدگرایی به سوی شهر و دیار آنان هجرت کنـد و به آنـان پناهنـده شود، او را دوست می دارنـد و حمـایت می کننـد؛ درست بـا این وصف و این ویژگی بود که مهاجران را در خانه های خویش جای دادند و آنان را در ثروت و امکانات و بوستان ها و زمین های خویش شریک ساختند.

وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا

وصف دیگر آنـان این است که آنهـا در سـینه های خود هیـچ بخل و حسـد و آز و طمعی در مورد ثروت ها و زمین های «بنی نضـیر» که پیـامبر آن هـا را به مهـاجران داد، احسـاس نمی کننـد و خود را نیازمنـد آنهـا نمی یابنـد، و این نشانگر بلنـدنظری و کرامت آنان است.

وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ

لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ

ویژگی دیگر آنـان ایـن اسـت که در حـال نیـاز و فقر، مهـاجران را بر خـود مقـدم می دارنـد و نه تنهـا از تقسـیم «فیی ء» میـان مهاجران احساس ناخوشاینـدی ندارند که ثروت ها و خانه های خویش را نیز - گرچه بدانها احساس نیاز کنند - حاضـرند آن ها را به برادران وخواهران مهاجر خویش ببخشـند و آنان را بر خویشـتن مقـدم بدارنـد، تا در این گام خداپسـندانه و انسانی به پاداش شکوهبار خدا نایل آیند.

«انس بن مالک» سوگند یاد می کرد که: به خدای سوگند که در میان «انصار» آفت بخل و بخیلی نبود و آن گاه به تلاوت این آیه پرداخت که:

وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و کسـی که خـدا او را از آفت بخـل و حرص مصون دارد و در پرتو مقررات خـدا خویشـتن را بسـازد و از آفت ها دور سازد، اینان همان رستگارانند و از نعمت های پرشکوه خدا بهره ور خواهند بود.

«ابن زیـد» در این مورد می گوید: کسـی که چیزی را که خدا مردم را از آن هشدار می دهد و بازمی دارد، نخواهد و نگیرد و چیزی را که به دادن آن فرمـان داده است، آن را بدهـد و منع نکنـد، چنین کسـی جـان و نفس خود را از آفت بخـل و حسـد مصون داشته است.

و «سعید بن جبیر» بر این باور است که منظور از بخل نفس و تنگی چشم آن است که از پرداخت زکات و حقوق مالی خویش سر باز زند و از حرام خوارگی دوری نجوید.

در روایتی از پیشوایان راستین دین آمده است که:

لا یجتمع الشّح و الایمان فی قلب رجل مسلم.(۲۹۱)

آفت بخل و حرص، باایمان و توحیدگرایی در قلب انسان باایمان و مسلمان در کنار هم گرد نمی آیند؛ یا جای آن دو می باشد و یا جای این دو.

و نیز آمده است که:

لا یجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم!(۲۹۲)

و گرد و غبار برخاسته از جهاد در راه حق و عدالت، و دود و دم دوزخ، در درون یک انسان مسلمان گرد نمی آیند.

در مورد «موضع» این جمله از آیه شریفه که می فرماید: و الّذین تبوُّا الدار... دو نظر آمده است:

۱ - این جمله را پاره ای مبتدا شمرده اند و در محل رفع، که خبر آن عبارت است از یحبون من هاجر الیهم... که در این صورت جمله و سخن مستقلی را می سازد که ربطی به جمله قبل درباره مصرف «فیی ء» ندارد. و این بدان دلیل است که پیامبر در تقسیم «فیی ء» جز به سه تن از انصار به بقیه چیزی نداد.

۲ - امّا پاره ای این جمله را در محل «جر» گرفته و به آغاز آیه ۸، للفقراء...، عطف نموده اند که در این صورت، یحبون من هاجر الیهم... و ادامه آن، حال است و در محل نصب.

در آخرین آیه مورد بحث در اشاره به گروه دیگری غیر از مهاجر انصار می فرماید:

وَ الَّذِینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ و آن کسانی که پس از آن دو گروه مهاجر و انصار آمدند، می گویند: پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان بر ما «تابعین» پیشی گرفتند، بیامرز.

به باور «حسن» منظور این است که: و آن کسانی

که پس از گروه مهـاجر و انصار ظهور می کننـد و آنان که تا روز رسـتاخیز به عنوان «تابعین» و ره پویان راه مهاجر و انصار به شمـار می آینـد، که آنان هم رهرو راه اسـلام و قرآن و پیامبر بودنـد، می گوینـد: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان و اسلام بر ما پیشی گرفتند، بیامرز...

امّا از دیـدگاه «اصم» و «ابومسـلم» منظور از این گروه سوّم کسـانی هسـتند که پس از هجرت و پس از ایمـان و اسـلام انصـار، ایمان آوردند.

به باور پاره ای ممکن است منظور از «من بعـدهم»، عبارت از فضـیلت و برتری باشـد که در این صورت منظور این است که: و آن کسانی که پس از آن دو گروه مهاجر و انصار از نظر فضـیلت و معنویت هسـتند، می گوینـد: پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان بر ما «تابعین» پیشی گرفتند، بیامرز...

و این دیدگاه بسان بیان پیامبر گرامی خواهد بود که فرمود:

نحن الاخرون السابقون...

ما از نظر زمان، واپسین امت هستیم و از نظر فضیلت و معنویت، پیشگام و پیشروترین امت ها.

در ادامه آیه می فرماید:

وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا

و در دل ها و قلب هایمان حسد و کینه ای نسبت به ایمان آوردگان قرار مده...

بـدین وسـیله مردم توحیـدگرا و باایمان از خـدای فرزانه خالصانه می خواهنـد که زشتی و گناه و ضـدارزش های اخلاقی را از کران تا کران دل های آنان پاک و پاکیزه سازد و بزداید.

در سـخن این گروه از مردم توحیـدگرا و باایمان در حق همدینان و همنوعان خویش، بهترین و جالب ترین دعاست، و آن این است که آنان از بارگاه خدا می خواهند که دل ها

و جان های آنان را از هر گونه بداندیشی و بـدخواهی در حق دیگر مؤمنان پاك و پاکیزه سازد؛ چرا که بی هیچ تردیدی اگر کسی در حق مسلمانی بدخواهی و بداندیشی کند و با دشمنی داشتن او نسبت به او به خاطر ایمان و پروا و عدالت خواهی اش سوء قصد نماید، چنین کسی کفرگراست و در خور آتش دوزخ.

و اگر بداندیشی و بـدرفتاری او نه به خاطر ایمان آن انسان حق طلب، بلکه به خاطر هـدف های دیگری باشد، در آن صورت فاسق است.

در آخرین فراز آیه می فرماید:

رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ

پروردگـارا! به راستی که تو همان رؤف و مهربانی و بر بنـدگانت نعمت های بی شـمار و بسـیار ارزانی می داری. ۱۱ - آیا به آنان که دورویی پیشه کرده اند ننگریستی که به برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیده اند می گویند: اگر شما [از شهر و دیار خویش بیرون رانده شوید، به یقین ما همراهتان بیرون می آییم و هرگز درباره شما از کسی فرمان نمی بریم؛ و اگر با شما پیکار شود، بی گمان ما شما را یاری خواهیم نمود؟! و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویانند.

۱۲ - بی گمان اگر [اهل کتاب بیرون رانـده شوند، آنان به همراهشان بیرون نمی روند، و اگر با آنان [به کیفر پیمان شـکنی و تجاوزکـاری پیکـار گردد [اینـان]آنـان را یـاری نخواهنـد رسانـد؛ و بی تردیـد اگر [هم آنـان را یاری رساننـد [پس از انـدك پیکاری به میدان مبارزه پشت می نمایند و آن گاه از [هیچ کجا] یاری نخواهند شد.

۱۳ - بی تردید شما در دل های آنان از خدا[ی دادگر و توانا]هراس انگیزتر هستید؛ [و] این

[پندار احمقانه به خاطر آن است که آنان مردمی هستند که [حقیقت را] نمی فهمند [و درنمی یابند].

۱۴ - آنان جز به صورت گروهی [آن هم در قریه هایی دارای [برج و بارو و]استحکامات [نظامی ، یا از پشت دیوارها با شما پیکار نخواهند کرد؛ پیکار آنان در میان خودشان سخت است، [امّا در برابر شما سست ؛ آنان را پیوسته [و یکپارچه]می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است، چرا که آنان مردمی هستند که خرد خویش را به کار نمی گیرند.

۱۵ - [وصف آنان بسان وصف کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند [و در پیکار «بدر»، طعم تلخ پیامد کار [زشت و ظالمانه]خود را چشیدند، و [در روز رستاخیز] برایشان عذابی دردناک خواهد بود.

نگرشی بر واژه ها

رهبة: این واژه در اصل به مفهوم ترس و هراس عمیق و ریشه داری آمده است که آثار آن در گفتار و عمل و چهره و ظاهر نمایان می گردد.

قُری: جمع «قریه» به مفهوم روستا، دیار و آبادی آمده است و گاه به شهر نیز گفته می شود، چرا که گاه به مفهوم انسان های گرد آمده در یک جا نیز به کار رفته است.

مُحصنه: از ریشه و ماده «حصن» به مفهوم «دژ» آمده است.

جُدُر: این واژه جمع «جدار» به معنای دیوار آمده است.

شتی: این واژه جمع «شتیت» به مفهوم پراکنده و از هم گسسته آمده است.

تفسیر

نهان کاری و فتنه انگیزی اهل ریا و نفاق در آیات پیش، خدای فرزانه از سه گروه به نیکی یاد نمود و هر کدام را به ویژگی ها و نشانه هایی سازنده و

افتخارآفرین وصف فرمود:

۱ - از مهاجرانی یاد نمود که در پی حق و عدالت از خانه و کاشانه خویش دست شسته و راه دیار غربت را برگزیدند و به سوی پیامبر مهر و عدالت هجرت کردند.

۲ - از «انصار» و یاران مدنی پیامبر یاد کرد که هم به خدا و پیامبر ایمان آوردند و راه آزادی و عدالت را برگزیدند و هم در این راه، مهاجران را در سراها و سرزمین خویش پناه دادند.

۳ - سپس از «تابعان» یا نسل های آنان یاد کرد که در گرایش به حق و عدالت و انجام نیکی و عملکرد انسانی، راه آن دو گروه را در پیش گرفته و در نتیجه در خور بهشت پرطراوت و پرنعمت خدا و مهر و لطف او شدند. آری، پس از بیان روشنگرانه و درس آموزی در مورد این گروه های سه گانه اینک در اشاره به تاریک اندیشی و کفرانگری و گناهکاری دورویان و نفاقگرایان که بر خلاف ظاهر خویش، درونی آلوده و ستمکار دارند و آن را زیر ستار ایمان و اسلام نهان می دارند، می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آیا به آنان که دورویی و نفاق پیشه کرده اند ننگریستی که هماره به برادران و همفکران کفرگرا و اصلاح ناپذیر خویش از اهل کتاب نظیر «بنی نضیر» می گویند:

لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ اگر شما را از خانه و دیار خویش به هر نام و عنوانی بیرون کنند، ما نیز با شما به عنوان همدردی و مساعدت و همراهتان بیرون خواهیم آمد.

وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً

و سخن و گفتار هیچ کس،

حتی محمد (ص) را به گوش نخواهیم سپرد و در راه پیکار با شما از هیچ کس فرمان نخواهیم برد.

آن گاه در اشاره به نادیده گرفتن نویدهای خدا و پیامبر در یاری رسانی به مردم باایمان و عدالت خواه در برابر تجاوزکاران و اصلاح ناپذیران از سوی همین گروه نفاقگرا و ریاکار و مردم فریب می افزاید:

وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ و اگر هم با شما پیکار گردد و برخوردی را پیش آورند، ما به یاری شما برخواهیم خاست و از شما دفاع خواهیم کرد.

و در آخرین فراز آیه شریفه در اشاره به دروغ پردازی و بازیگری آنان می فرماید:

وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ

و خدا گواهی می دهد که این مدعیان دروغین ایمان و اسلام در آنچه از همراهی و همگامی با فتنه گران یهود در بیرون رفتن به همراه آنان از مدینه و یا پیکار به سود آنان می گویند و می بافند، دروغگویانند.

آن گاه در روشنگری بیشتر در مورد ادعاها و وعده های دروغین و توخالی نفاقگرایان و اصلاح ناپذیران در بیرون رفتن از مدینه به همراه تجاوزکاران یهود و یا یاری رسانی به آنان در پیکار می فرماید:

لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ اگر یهودیان را به کیفر پیمان شکنی و بیداد از مدینه برانند، این مدعیان ریاکار با آنان نخواهند رفت،

وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ و اگر با آنان پیکاری نیز پیش آید، این ریاکاران ظاهرساز به یاری آنان برنخواهند خاست.

وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ

و اگر به سخن خویش عمل کنند و به یاری تجاوزکاران برخیزند - که با دقّت در کلام حق چنین نخواهد شد - به زودی پشت به میدان پیکار نموده

و فرار را برقرار ترجیح خواهند داد.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: و اگر باقی مانده ای از نفاقگرایان، تجاوزکاران یهود را یاری کنند پس از اندک پیکاری پشت به میدان می کنند و می گریزند.

با این بیان میان دو فراز از آیه شریفه که می فرماید: ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ و اگر با تجاوزکاران یهود پیکار گردد، اینان آنان را یاری نخواهند کرد، و اگر باقی مانده اینان هم به یاری آنان برخیزند، پس از اندک پیکاری پشت به میدان نموده و خواهند گریخت.

ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ سپس اگر اندک نیرویی هم برای آنان باشد و به وسیله آن به راستی بخواهند تجاوزکاران یهود را یاری کنند، آنان از یاری اینان هیچ سود و بهره ای نخواهند برد و به کیفر بیداد خود خواهند رسید.

لازم به یادآوری است که این آیه مبارکه پیش از بیرون رفتن یهود «بنی نضیر» فرود آمد و از آینده گزارش داد و همگان دیدند که پس از فرود این آیه آنان به کیفر پیمان شکنی و آغاز تجاوز و نقشه پردازی برای ترور و تخریب بیرون رانده شدند و دست به اندک پیکاری هم زدند، امّا نفاقگرایان و مدعیان دروغ پرداز، نه با آنان بیرون رفتند و نه به یاری آنان برخاستند، و جریان کار همان گونه بود که خدا در آیه ای که گذشت خبر داده بود.

به باور برخی منظور از واژه «لأخوانهم» در آیه مورد بحث دو گروه «بنی نضیر» و «بنی قریظه» می باشند که نفاقگرایانِ اصلاح ناپذیر به هنگام رانده شدن گروه نخست، بر خلاف عهد و پیمان و وعده های دروغین خویش با آنان، به همراهشان بیرون نرفتند و در پیکار تجاوزکارانه گروه

دوم بر ضد مردم عدالتخواه و باایمان نیز به یاری آنان برنخاستند و به وعده های خویش پشت پا زدند.

در سومین آیه مورد بحث خدای فرزانه روی سخن را به مردم باایمان و اصلاح طلب می کند و می فرماید:

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِی صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ واقعیت این است که ترس از شما در دل های نفاقگرایان بیشتر از ترس از خدای تواناست و شما در دل های آنان هراس انگیزتر از ذات بی همتا و شکست ناپذیر او جلوه کرده اید! چرا که اینان شما را می نگرند و از هدف های عادلانه شما و تصمیم و عزم جدی شما آگاه هستند، امّا خدای یکتا را نمی بینند و نمی شناسند و به ذات پاک او ایمان ندارند؛

ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ

چرا که اینان مردمی هستند که در آفت تاریک اندیشی و نادانی گرفتارند و حق را نمی شناسند و از عظمت خدا و قدرت وصف ناپذیر او و سختی عذاب و کیفر سرای آخرت چیزی نمی دانند.

در چهارمین آیه مورد بحث در ترسیم نشانه های روشن این وحشت آنان می فرماید:

لا یُقاتِلُونَکُمْ جَمِیعاً إِلاَّ فِی قُریً مُحَصَّنَهٍ

آنان هرگز با شما مردم باایمان و عدالت خواه به صورت گروهی و یکپارچه جز در روستاها و دژهای استوار و در پناه برج و باروها و استحکامات نظامی - که دست یابی به آن ها و گشودن درهای آن ها بسیار مشکل است - نمی جنگند؛

أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ

و یا جز از پشت دیوارها بر شما تیر و سنگ نمی افکنند...

به بیان دیگر، منظور آیه این است که: این نفاقگرایان فتنه گر برای پیکار با شما مردم اصلاح طلب و خداجو و آزادمنش پا به میدان پیکار نمی گذارند، بلکه تنها

در دژها و سنگرهای محکم و آماده شده در قلعه ها و استحکامات نظامی و یا از پشت دیوارها و کمین گاه ها به جنگ شما بر می خیزند و یا سنگ و تیری به سوی شما نشانه می روند و هرگز جرئت نزدیک شدن به شما را ندارند.

بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ

دشمنی و پیکار پاره ای ازآنان با پاره ای دیگر سخت و کوبنده و بی رحمانه است و دل هایشان هماهنگ و همگرا نیست.

به باور پاره ای منظور این است که: نیرو و توان آنان در میان جامعه خودشان سخت و شکننده است، امّا هنگامی که با شما روبه رو می گردند و منطق نیرومند و اندیشه نو شما را می نگرند و تصمیم جدّی شما را ارزیابی می کنند، به خاطر هراسی که خدا بر دل های آنان افکنده است، از شما دور می شوند و جرئت رویارویی در خود نمی یابند!

تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً

شما آنان را به ظاهر یکپارچه و هماهنگ می نگری، امّا این ظاهرسازی است...

وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى در حالی که دل ها و قلب ها و اندیشه ها و هدف های آنان ناهماهنگ بایکدیگر است و آنان به همین دلیل با وجود اتحاد ظاهری پراکنده اند و به همین جهت هم خدا ذلت و شکست را بر آنان مقرر فرموده است.

«مجاهد» بر آن است که منظور دل ها نفاقگرایان و اهل کتاب می باشد که با وجود عهد و پیمان ظاهری و سخت برای مبارزه با پیامبر دل های آنان پراکنده است.

ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ

و این گمراهی و تاریک اندیشی آنان به خاطر آن است که آنان مردمی هستند که خرد خویش را به کار نمی گیرند تا صلاح را از فساد و هدایت را از بیراهه روی و

نگون ساری بشناسند و جز این نیست که دل های کسانی که به ندای خرد یا پیامبر باطنی خویش گوش نسپارند دستخوش گمراهی و تفرقه می گردد؛ چرا که هدف والای حق و عدالت یکی است و خرد سالم انسان را به سوی خدا و انجام کارهای شایسته و عادلانه فرامی خواند، امّا هنگامی که دل ها با خرد و وجدان هماهنگ نشدند، به دلیل هواهای آن ها به آفت پراکندگی دچار می گردند.

در آخرین آیه مورد بحث در قالب مثالی زیبا و روشنگر در مورد نفاقگرایان و یهود «بنی نضیر» می فرماید:

کَمَثَلِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِیباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ داستان یهود «بنی نضیر» بسان آن کسانی است که در گذشته ای نه چندان دور در این جهان بودند و زیستند و طعم تلخ عملکرد نادرست و ظالمانه و تاریک اندیشی خود را چشیدند...

آنچه آمد ترجمه و برداشتی از آیه است، امّا در تفسیر آن دو نظر آمده است:

۱ - به باور برخی از مفسران پیشین از جمله «زهری» منظور این است که: وصف یهود «بنی نضیر» در گوش سپردن به وعده ها و بافته های منافقان و مغرور شدن به شمار و امکانات آنان بسان وصف کسانی است که پیش از اینان به بافته ها و وعده ها و نیرو و امکانات گروه همانند آنان دل خوش داشته و جنگ «بدر» را بر ضد پیامبر و مردم باایمان به راه انداختند و طعم تلخ آتش افروزی و جنگ طلبی خود را چشیدند.

یادآوری می گردد که منظور از این گروه فریب خورده، شرک و استبداد مکه می باشد که به وعده همکاری و همراهی گروه دیگری از یهود وارد جنگ شدند و این جریان شش ماه پیش از

پیمان شکنی گروه «بنی نضیر» اتفاق افتاد.

۲ - امّا به باور «ابن عباس» منظور از گروهی که اندکی پیش از «بنی نضیر» بودند، یهود «بنی قین قاع» می باشند که در شرایط سختی پیمان زندگی مسالمت آمیز با پیامبر را پس از جنگ بدر شکستند و پیامبر گرامی به کیفر عهدشکنی و آغاز همکاری با تجاوزکاران قریش به آنان دستور داد تا از مدینه بیرون بروند. آنان آماده حرکت بودند که «عبدالله بن ابیّ» که سردسته اهل نفاق و ریا بود، به آنان گفت: شما اکنون از حرکت خودداری کنید تا من نزد پیامبر بروم و در این مورد با آن حضرت گفت گو نمایم و یا بازگردم و با شما وارد دژها و قلعه هایتان گردم و در کنارتان باشم.

آری، منافقان در اندیشه فرستادن «عبدالله بن ابیّ» به سوی آنان بودند، امّا در ادامه کار از یاری رسانی به یهود خودداری کردند و آنان را رها ساختند.

وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ

و برای آنان در سرای آخرت عذابی دردناک خواهد بود. ۱۶ - بسان [وصف و] مَثَل شیطان آن گاه که به انسان گفت: کفر بورز! پس هنگامی که او کفر ورزید، گفت: بی گمان من از تو بیزارم؛ من از خدا که پروردگار جهان است می ترسم [و حساب می برم .

۱۷ - پس سرانجام آن دو این شد که هر دو در آتش [شعله ور دوزخ جای دارند در حالی که در آن ماندگار خواهند بود؛ و این است کیفر بیدادگران.

۱۸ - هان ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید؛ و هر کس باید بنگرد که برای فردا[ی خویش چه [توشه ای از] پیش

فرستاده است و از خدا پروا نمایید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۱۹ - و بسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و [ذات بی همتای او نیز]خودشان را از یاد آنان برد! اینان همان مردم نافرمانند.

۲۰ - دوزخیان و بهشتیان با هم برابر نیستند؛ بهشتیان هستند که کامیاب شدگانند.

نگرشی بر واژه ها

وبال: این واژه در اصل از «وابل» به مفهوم باران سخت و سنگین و هراس انگیز گرفته شده، و به انسان بدفرجام و شوم عاقبت گفته می شود.

غد: این واژه در اصل «غدو» بوده، اما در قرآن با حذف «و» و به مفهوم «فردا» آمده است، که به روز رستاخیز اشاره دارد؛ چرا که فردای رستاخیز با توجه به گذر سریع عمر در این جهان به سرعت خواهد رسید.

این واژه در اشعار عرب با همان «و» آمده است برای نمونه به این شعر بنگرید:

لا تقلواها و ادلواها دلواً

انّ مع الیوم اخاها غدّواً

ماده شتر را با خشونت و تندی مرانید، بلکه با نرمش و به گونه ای آهسته و مدارا برانید؛ چرا که با امروز برادرش فرا خواهد بود.

تفسیر

روشنگری و اندرزدهی در قالب مثالی زیبا

در نخستین آیه مورد بحث - که قرآن شریف هم چنان داستان «بنی نضیر» با منافقان را پی می گیرد - در قالب مثال و تشبیه جالب و درس آموزی در ترسیم حال و روز و موقعیت هر کدام از این دو گروه می فرماید:

کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ

وصف و مثال منافقان در فریب دادن «بنی نضیر» و شکست دادن آنان، بسان وصف و داستان شیطان است که به انسان گفت:

بر خدای بی همتا کفر بورز و راه ناسپاسی را در پیش گیر تا گرفتاری هایت را برطرف سازم و تو را نجات دهم.

«ابن عباس» می گوید: منظور از «انسان» در آیه شریفه، عابد بنی اسرائیل بود که شیطان در راه گمراه ساختن او به وی نزدیک شد و به او وسوسه نمود تا راه کفرانگری در پیش گیرد و ناسپاسی کند و به خدای یکتا کفر ورزد.

در این مورد آورده است که: در جامعه بنی اسرائیل مرد عبادت پیشه و پارسایی زندگی می کرد که نامش «برصیصا» بود.

این بنده خدا عمری را به پرستش خدای یکتا و بندگی او سپری کرده، و در پرتو یکتاگرایی و یکتاپرستی و عبادت به مقامی اوج گرفته بود، که خدا دعای او را در حق بیماران و دیوانگان و درماندگان هم می پذیرفت و خواسته اش را برمی آورد. به همین دلیل این گروه های آسیب پذیر نزد او می آمدند و او دست به راز و نیاز به بارگاه خدا می برد و شفای آنان را از سرچشمه قدرت ها می جست و خدا نیز شفا می بخشید و بهبود می یافتند!

روزی بانویی زیبا را که به جنون گرفتار شده بود، نزد او آوردند و از عابد تقاضا نمودند تا برایش دعا کند. پس از این که برادران آن زن او را در عبادتگاه «عابد» نهادند و رفتند، شیطان به وسوسه عابد پرداخت و آن زن زیبا و صاحب جمال را به گونه ای در نظرش زیباتر و فریبنده تر آراست و پرداخت تا «عابد» بیچاره را فریفت و دامان وی را به تجاوز و گناه آلود.

آن زن باردار گردید و اثر بارداری هر روز بیشتر هویدا گشت و عابد در

معرض رسوایی قرار گرفت؛ از این رو دست به شقاوتی دیگر زد و آن زن بی گناه را کشت و در زیر خاک نهان داشت.

پس از این دو رویداد زشت و ظالمانه در پرستشگاه «عابد»، شیطان نزد یکی از برادران آن زن رفت و ضمن بیان داستان تکاندهنده تجاوز و جنایت «عابد» قبر آن زن را نیز به او نشان داد.

این مرد پس از دریافت خبر، نزد دیگر برادران شتافت و از آن جنایت دهشتناک سخن گفت و چیزی نگذشت که داستان جنایت به گوش شاه رسید و او به همراه مردم به سوی معبد «عابد» به راه افتاد و با حضور مردم، «عابد» را به محاسبه و محاکمه کشید.

«عابد» به ناگزیر لب به بیان حقیقت گشود و جنایت هولناکی را که پیش آمده بود، باز گفت و شاه دستور داد تا او را به کیفر زشت کرداری و شقاوتش به دار زنند تا عبرتی برای دیگران گردد.

«عابد» را بر فراز چوبه دار کشیدند. درست در آن لحظات شیطان پرفریب در نظر او مجسم شد و گفت: هان ای بنده نگونبخت خدا، من بودم که تو را به این رسوایی و نگون ساری کشاندم؛ اینک اگر مرا فرمان بری، تو را نجات خواهم داد؛ آیا حاضری آنچه می گویم انجام دهی؟

«عابد» گفت: آری، بگو... بگو... که دیگر فرصتی نمانده است!

شیطان گفت: در برابر من سر سجده و بندگی بر خاک نِه تا تو را نجات دهم.

پرسید: آخر چگونه؟ مگر نمی نگری که من بر چوبه دار بسته شده ام!

گفت: سجده و نشان بندگی تو را با اشاره نیز می پذیرم.

«عابد» بیچاره با اشاره،

شیطان را سجده کرد و به خدای یکتا کفر ورزید و بر گمراهی و بدبختی خویش افزود؛ چرا که بر بیراهه هر آنچه بیشتر گام سپارند، گمراهتر می شوند و بر گناه هر چه اصرار ورزند، از خدا دورتر...

و آن گاه شیطان پس از به تباهی و رسوایی و کفر کشاندن آن بنده خدا نه دیگر باره به سراغ او آمد و نه برای نجات او کاری کرد!(۲۹۳)

«ابن عباس» پس از بیان این داستان تکاندهنده و عبرت آموز، می گوید: و این است منظور آیه مورد بحث که می فرماید:

كَمَثَلِ الشَّيْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ

وصف و مثال آن تیره بخت در فریب دادن «بنی نضیر» و شکست دادن آنان، بسان وصف و داستان شیطان است که به انسان گفت: بر خدای بی همتا کفر بورز و راه ناسپاسی را در پیش گیر تا گرفتاری هایت را برطرف سازم و تو را نجات دهم.

در ادامه آیه شریفه می فرماید:

فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِي ءٌ مِنْكَ امّا هنگامی که انسان کفر ورزید، شیطان گفت: من از تو و رفتار و کردارت بیزارم!

آری، این آیه شریفه بیانگر حال و روز و موقعیت «بنی نضیر» است که به بافته های دروغین و بی اساس منافقان فریب خوردند و با شکستن پیمان خویش با پیامبر، دست به تجاوز و ستم گشودند و آن گاه که در شرایط سختی گرفتار آمدند، وسوسه گران از آنان بیزاری جسته و آنان را تنها نهادند و تسلیم کیفر کارشان نمودند!

امّا از دیدگاه برخی آیه شریفه در اندیشه بیان داستان روز «بدر» است که شیطان، شرک و استبداد را به پیکار با پیامبر وسوسه می کرد، امّا آن گاه که

فرشتگان را دید که برای یاری رساندن به پیامبر گرامی فرود آمده اند پا به فرار نهاد و گریخت و فریاد برآورد که: من از خدا می ترسم!

به باور «مجاهد» آیه شریفه در حقیقت جنس شیطان و انسان را در نظر دارد و روشنگری می کند که این موجود فریبکار به دلیل دشمنی دیرینه اش با انسان هماره در اندیشه گمراهگری و وسوسه اوست و زمانی که به خواسته خویش دست یافت واو را به تباهی کفر و بیداد کشید، از او بیزاری می جوید.

آری، شیطان پس از گمراهگری انسان ها آنان را با ره آورد شوم کارشان رها می کند و می گوید:

إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ

به یقین من از خدای جهانیان می ترسم و از کیفر دردناك او در روز رستاخیز سخت بیمناکم.

آن گاه در اشاره به فرجام کار شیطان و رهروان راه او و نیز منافقان و گروه تجاوزکار و بداندیش «بنی نضیر» می فرماید:

فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النَّارِ خالِدَیْنِ فِیها

پس سرانجام کار آنان این شد که هر دو در کام شعله های آتش دوزخ درآیند و در آنجا ماندگار گردند؛ چرا که پاره ای از آنان با وسوسه ها و گمراهگری ها و دمدمه های خویش دیگران را به سوی باطل و گناه برانگیختند و پاره ای با وسوسه پذیری در راه زشتی و بیداد گام نهادند.

وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمِینَ

و این است کیفر ستمکاران.

سپس قرآن شریف روی سخن را به سوی مردم باایمان و پرواپیشه متوجّه می سازد و در اندرز و هشداری سازنده به آنان پس از بیان سرنوشت تباه انسان و شیطان و منافقان و تجاوزکاران می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

هان ای مردمی که ایمان آورده اید، پروای خدا را پیشه سازید...

وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ

و هر انسانی باید نیک بنگرد و بیندیشد که چه چیزی برای فردای قیامت از پیش فرستاده است.

باید بیندیشد که آیا کار شایسته ای انجام داده است که روز رستاخیز او را از کیفر و عذاب برهاند و او را به سوی بهشت پرنعمت خدا رهنمون گردد، یا کارهای ناروا و زشتی که باعث نگون ساری او به دوزخ می گردد؟ کدام یک را از پیش فرستاده است، چرا که هر انسانی در روز رستاخیز بر عملکرد خویش وارد می شود.

«قتاده» می گوید: خدای فرزانه روز رستاخیز را به گونه ای آسان جلوه داد که آن را بسان فردا در نظر شما قرار داد و روشنگری فرمود که: هان ای انسان ها بنگرید و بیندیشید که برای فردا چه چیزی را از پیش می فرستید...

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ

و پروای خدا را پیشه سازید که خدا از آنچه در زندگی انجام می دهید آگاه است.

در آخرین فراز آیه شریفه، دگرباره به پروا سفارش می کند؛ چرا که دستور نخست به پروا به منظور توبه و بازگشت از گناهان است و دستور دوم به خاطر هشیاری و دوری جستن از زشتی و گناه در آینده زندگی.

در ادامه سخن در این راستا می افزاید:

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ و بسان آن کسانی مباشید که خدای فرزانه را فراموش ساختند و راز و نیاز با او را از یاد بردند و خدا نیز آنان را از یاد خودشان زدود و خود را هم فراموش ساختند و

از بهره های پاک و پاکیزه زندگی و حیات در خور شأن انسان مترقی و پیشرفته و جامعه توسعه یافته و کمال جو و نیز ثواب و پاداش محروم شدند.

از دیدگاه «جبایی» منظور این است که: آنان با وانهادن سپاس خدا و شکرگزاری در برابر نعمت های بی کران او، آن ذات بی همتا را فراموش کردند و او نیز آنان را از یاد خودشان برد که روز رستاخیز و عذاب آن در پیش است و باید چاره ای بیندیشند.

امّا «ابن عباس» بر این باور است که آیه شریفه بیانگر سرنوشت سیاه و فرجام کار سه گروه از یهود است، که با پیمان شکنی و تجاوز، زندگی خود را تباه ساختند. این سه گروه عبارت بودند، از: گروه «بنی نضیر»، «بنی قریضه» و «بنی قین قاع».

أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ

و این از یاد برندگان خدا و خویشتن، همان گناهکاران و فاسقانند.

در آخرین آیه مورد بحث در اشاره ای روشن و شوق انگیز به فرجام کار دو گروه باایمان و کفرگرا می فرماید:

لا یَسْتَوِی أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ

هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نخواهند بود و فرجام کار آنان نیز یکسان نیست، چراکه آنان در خور آتش شعله ور دوزخ هستند و هماره در آنجا خواهند بود و اینان در خور لطف و مهر خدا و نعمت های گوناگون بهشت پرطراوت و زیبای خدایند و در آنجا ماندگارند.

أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفائِزُونَ

آری، تنها بهشتیان هستند که رستگار و کامیاب و پیروزند و بس؛ آنان به خواسته ها و آرزوها و آرمان خویش می رسند و به همین جهت برندگان واقعی آزمایشگاه زندگی و سرای امتحان آنانند.

پرتوی از آیات ۱ - اصول

و ارکان همکاری و تعاون پایدار

از آیات روشنگر و درس آموزی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت به این واقعیت حساس و این درس سرنوشت ساز می رسیم که زندگی موفق و پیروزمندانه انسان ها در گرو همکاری و همدلی و همراهی و همگرایی و تعاون است، و راز پیدایش جامعه ها و گرد آمدن انسان ها برای بنیاد نظام و تشکیل جامعه نیز در همین راز نهفته است؛ امّا نکته بسیار ظریف و باریک تر از مو این جاست که تعاون و همکاری پایدار و موفق و پیروزمند در گرو این اصول و ارکان است:

۱ - اندیشه و عقیده و باور مشترک،

۲ - هدف و آرمان بلند و انسانی و مترقی و عادلانه،

۳ - اخلاص و فداکاری و دگردوستی،

۴ - رعایت احترام و حقوق متقابل،

۵ - راستی و درستی و حسن نیت،

۶ - همکاری و تعاون بر اساس نیکی و عدالت و پروا و درستی، و نه ستم و تجاوز و فریب و منافع زودگذر و جاه طلبانه...

اگر همکاری و پیمان بر این اساس ریخته شد، با وسوسه ها و دمدمه های شیطان و شیطان صفتان زورمدار و تجاوزکار به حقوق و آزادی انسان ها از هم گسسته نمی شود، امّا اگر جز این بود، سخت شکننده و لرزان است و در حساس ترین پیچ های تاریخی از هم گسسته می شود.

از این نمونه پیمان ها و همکاری ها در میان دو انسان یا دو گروه و دو ملت بسیار دیده شده است، که گروه زورمدار با قربانی ساختن طرف دیگر، تنها به منافع خود اندیشیده است.

و قرآن در قالب مثالی جالب این هشدار و این درس را چنین ترسیم می کند: وصف

و مثال فریبکاران در فریب دادن دیگران و شکست دادن آنان، بسان وصف و داستان شیطان است که به انسان گفت: بر خدای بی همتا کفر بورز و راه ناسپاسی را در پیش گیر تا گرفتاری هایت را برطرف سازم و تو را نجات دهم، امّا هنگامی که انسان کفر ورزید، شیطان گفت: من از تو و رفتار و کردارت بیزارم!

کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِی ءٌ مِنْکَ(۲۹۴)

۲ - یک راز سرنوشت ساز در پایداری جامعه ها

درس دیگر آیاتی که گذشت، اشاره به این اصل حساس و حیاتی در سرنوشت انسان ها و جامعه ها و نظام ها و ظهور و سقوط آنهاست.

قرآن در این آیات به رازی مهم از رازهای شکوفایی تمدن ها و پیشرفت و توسعه جامعه ها و سعادت و نیک بختی و یا سقوط و انحطاط و نگون ساری آنها انگشت می نهد و روشنگری می کند که: هان ای مردم! نه موفقیت و پیشرفت یک فرد و خانواده و جامعه و پایداری و آبروی یک نظام در گرو شانس و اقبال و جادو و جنبل است، و نه ناتوانی و پسرفت و فروپاشی و انحطاط آن ها؛ بلکه هر کدام در گرو چگونگی اندیشه و عملکرد شایسته و بایسته آنان است.

خدای فرزانه چنین مقرر فرموده است که جامعه و مردمی که درست بیندیشند، استعدادها و امکانات خویش را در راه رشد و شکوفایی و خودسازی و اصلاح به کار گیرند و از سرنوشت ظالمان عبرت آموزند و حقوق مردم را رعایت کنند و خدای هستی را حاضر و ناظر اعمال خویش بنگرند و مسئولانه رفتار کنند و محاسبه پذیر و پاسخگو و نظارت پذیر باشند،

چنین جامعه و نظام و مردمی شاهد سعادت را در آغوش خواهند گرفت؛ اما اگر رسالت خویش را فراموش نمودند و به زشتی و گناه و ستم و استبداد دست یازیدند و نقد و نظارت و آزادی و حقوق بشر را بر نتابیدند و رعایت نکردند و پای حق پایداری نکردند، سرنوشتی جز رسوایی و سقوط را نباید انتظار کشند؛ چنین مردمی بدان دلیل که خدا و مقررات بشردوستانه او را فراموش ساخته اند، آینده خود را نیز فراموش خواهند ساخت.

وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ و بسان آن کسانی مباشید که خدای فرزانه و عمل به مقررات او را فراموش ساختند و راز و نیاز با او و رابطه دوستانه را از یاد بردند و خدا نیز آنان را از یاد خودشان زدود و خود را هم فراموش ساختند و از بهره های پاک و پاکیزه زندگی و حیات در خور شأن انسان مترقی و پیشرفته و جامعه توسعه یافته و کمال جو و نیز ثواب و پاداش محروم شدند.(۲۹۵)

۳ - برای فردا چه چیزی را باید گسیل داشت؟

انسان پیش از این که دیده اش را به این جهان بگشاید، خدای فرزانه چنین مقرر فرموده است که همه چیز به وسیله طبیعت و خانواده و همنوع برای او فراهم شود تا او ولادت یابد و در بستری آماده و شرایطی مساعد، راه زندگی و رشد را در پیش گیرد؛ امّا برای ورود به عرصه رستاخیز این گونه نیست؛ بلکه این خود انسان است که باید زاد و توشه ای در خور و مناسب برای فردای خویش از پیش گسیل دارد و خود

بر آن وارد گردد؛ این واقعیت باریک و ظریف است که انسان را در زندگی به گونه ای جهت می دهد که اگر معاد و جهان پس از مرگ را باور داشت، مسئولانه می اندیشد و مسئولانه سخن می گوید و می نویسد و حکم می راند و فرمان می برد و عمر، جوانی، زیبایی، ثروت، قدرت، امکانات، امانت ها، همه و همه را پاس می دارد و در جهت شایسته و بایسته و خداپسندانه و عادلانه و بشردوستانه ای سرمایه گزاری می کند و در نتیجه دنیای او آباد و آزادمنش و پاک و پاکیزه از ستم و فریب می گردد.

قرآن در این راستاست که می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ هان ای مردمی که ایمان آورده اید، پروای خدا را پیشه سازید، و هر انسانی باید نیک بنگرد و بیندیشد که چه چیزی برای فردای قیامت از پیش فرستاده است.(۲۹۶)

و می فرماید:

و اقیموا الصلوه... بصیر(۲۹۷)

و نماز را بر پا دارید و زکات و حقوق مالی خود را بدهید و پاداش شکوهبار هر کار شایسته ای را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت چرا که خدا نسبت به کارهایی که انجام می دهید، بیناست. ۲۱ - اگر این قرآن را بر کوهی [استوار و سر به آسمان کشیده فرود می آوردیم، بی گمان آن را از ترس خدا فروتن [و] از هم شکافته می دیدی؛ و این مَثَل ها را برای مردم می زنیم، باشد که آنان بیندیشند.

۲۲ - اوست آن خدایی که هیچ معبودی جز او نیست؛ داننده نهان و آشکار است، [و] اوست آن بخشاینده مهربان.

۲۳ - اوست آن خدایی که هیچ معبودی جز

او نیست، همان فرمانروای پاک [و پاکیزه از هر عیب و کاستی ، سلامت بخش [جان ها و تن ها]، امنیت بخش [انسان و جهان ، نگهبان [کران تا کران هستی پیروزمند، جبران کننده [و بس بزرگ و]بزرگوار است؛ [پاک و] منزّه است خدا از آنچه [شرک گرایان و خودکامگان به او]شرک می ورزند.

۲۴ – اوست آن خدای آفریننده پدیدآورنده صورت بخش که نیکوترین نام ها تنها از آن اوست؛ آنچه در آسمان ها و زمین است او را به پاکی [و عظمت]می ستایند، و او آن پیروزمند و فرزانه است.

نگرشی بر واژه ها

متصدع: این واژه از ریشه «صدع» به مفهوم شکافتن پدیده های سخت و به هم چسبیده، نظیر سنگ و آهن آمده است؛ و اگر به «سردرد» در فرهنگ عرب «صداع» گفته شده به خاطر آن است که گویی می خواهد سر انسان را از هم بپاشد.

سلام: این واژه به مفهوم سلامت بخش، سالم از هر گونه عیب و کاستی و به مفهوم کسی که همگان از سوی او در سلامت و آزادی خواهند بود و به کسی ستم روا نمی دارد نیز آمده است.

مؤمن: این واژه به مفهوم امنیت بخش، و نیز دارای باور عمیق و ایمان استوار آمده است؛ و چون ذات بی همتای خدا به وجود و یکتایی و علم و قدرت وعدل خود ایمان دارد در مورد او به کار رفته است.

قدوس: به مفهوم پاک و منزه از هر عیب و کاستی آمده است.

متکبر: این واژه از ریشه و ماده «تکبر» به دو معنا آمده است:

۱ – اگر در مورد ذات پاک و پراقتدار و بی همتای خدا به کار رود، بدان دلیل که او

سرچشمه قدرت ها و صفات و ویژگی های والاست، وصف پسندیده ای است.

۲ - امّا اگر در مورد انسان ناتوان و ناچیز که حیات و هستی او از سوی خداست به کار رود و او ادعای بزرگی و اقتدار کند، سخت نکوهیده است.

مهیمن: چیره و مسلط بر همه چیز و همه کس. این واژه از «امانت» است که همزه به «ها» تبدیل شده است.

فضیلت و برتری این آیات ۱ - «انس بن مالک» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

مَنْ قراء آخر سوره الحشر غفر له ماتقدّم من ذنبه و ما تأخر.(۲۹۸)

کسی که آیات چندگانه آخر سوره مبارکه «حشر» را تلاوت کند، گناهان گذشته و آینده او مورد بخشایش قرار خواهد گرفت.

۲ - و نیز «معقل» از آن حضرت آورده است که فرمود:

من قال حین یصبح ثلات مرات: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و قراء ثلاث آیات من آخر الحشر، و کل الله به سبعین الف ملك یصلون علیه حتی یمسی، فان مات فی ذلك الیوم مات شهیداً، و من قاله حین یمسی کان بتلك المنزله.(۲۹۹)

هر کس هنگامی که در آغاز هر روز سه مرتبه بگوید: «از شر شیطان پلید و رانده شده به خدا پناه می برم»، و آن گاه سه بار آیه های آخر این سوره را تلاوت کند، خدا هفتاد هزار فرشته را بر او می گمارد تا از بامداد تا شامگاه آن روز، بر او درود و رحمت از بارگاه خدا بخواهند. و اگر چنین کسی در همان روز دنیا را بدرود گوید، شهید از دنیا رفته است. و هر کس شامگاهان چنین کاری را انجام دهد،

چنین پاداش و مقامی خواهد داشت.

۳ - از «ابوهریره» آورده اند که می گفت:

سألت حبیبی رسول الله عن اسم الله الأعظم؟

فقال: علیک بآخر سوره الحشر، و اکثر قراءَنها...(۳۰۰)

از شخصیت محبوب خویش پیامبر خدا از «اسم اعظم خدا» پرسیدم، که فرمود: بر تو باد به تلاوت آخرین آیات سوره «حشر» و آن را بسیار تلاوت کن. بار دوم و سوم و چهارم و... همین پرسش را از آن بزرگوار پرسیدم که همان پاسخ را داد.

۴ - و نیز آورده اند که فرمود:

من قراء خواتیم الحشر من لیل او نهار فقبض فی ذلک الیوم او اللیله فقد اوجبت له الجنه.(۳۰۱)

هر کس آخرین آیه های سوره مبارکه «حشر» را در روز و یا شب هنگام تلاوت کند، و آن گاه جهان را بدرود گوید در خور بهشت پرنعمت خداست.

۵ - و نیز آورده اند که فرمود:

مَنْ قراء «لو انزلنا...» الی آخرها فمات من لیلته مات شهیداً.(۳۰۲)

کسی که آخرین آیات سوره حشر را تلاوت کند و در همان شب جهان را بدرود گوید، شهید از دنیا رفته است.

تفسیر

جاذبه وصف ناپذیر قرآن و مفاهیم بلند آن در این آیات، خدای فرزانه به ترسیم پرتوی از شکوه و عظمت قرآن پرداخته و در اشاره ای روشن و روشنگر به جاذبه وصف ناپذیر واژه ها و آیه ها و قالب و معارف و مفاهیم بلند و جان بخش آن می فرماید:

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ اگر این قرآن پرشکوه و پرمعنویت را بر کوهی استوار و سر به آسمان ساییده فرو می فرستادیم بی گمان می دیدی که در برابر عظمت و معنویت وصف ناپذیر آن

سر فروتنی و خشوع فرود می آورد و از خوف خدا از هم می پاشید.

تقدیر آیه مبارکه و معنای آن این است که: هان ای مردم، بدانید که اگر کوه از پدیده های دارنده خرد و شعور بود و آن گاه قرآن را بر آن فرو می فرستادیم، می دیدید که با همه سختی و بزرگی و خشونت خویش می هراسید و از هم می پاشید و در برابر قدرت و حکمت و عظمت فروفرستنده اش سر تعظیم فرود می آورد! بنابراین بر انسان خردمند و خردورز بسی زیبنده تر و شایسته تر است که خرد خویش را به کار گیرد و در برابر معارف پرجاذبه و مفاهیم پرمعنویت و درس های پرجاذبه قرآن، حق را برگزیند و در راه عدالت گام سپارد.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: اگر سخن و بیانی با رسایی و اثر خویش می توانست کوه های سخت و پرصلابت را به لرزه درآورد و از هم بپاشد، قرآن شریف و آیات آن از چنین قدرت و توانی بهره ور بود و چنین می کرد.

امّا از دیدگاه برخی مفسران پیشین آیه شریفه بر سنگدلی و اصلاح ناپذیری و قساوت قلب کفرگرایان و خودکامگان توجه می دهد و روشنگری می کند که این قرآن را که اگر بر کوه های سخت و خشن و پرصلابت فرود می فرستادیم آن ها نرم می شدند و از هم می پاشیدند، درقلب اصلاح ناپذیران و کفرگرایان نفوذ نمی کند و دل های آنان به پند و اندرز و رهنمود و روشنگری و هشدار و انذار قرآن نرمش نمی یابد!

این برداشت و دریافت از آیه، همان چیزی است که از آیه دیگر دریافت می گردد که می فرماید:

ثم قست... من خشیه الله...(۳۰۳) آن گاه دل های آنان پس از این رویداد

سخت و خشن گردید؛ درست بسان سنگ و یا سخت تر از آن، چرا که از پاره ای از سنگ ها جویبارها و چشمه سارها می جوشد و بیرون می زند، و پاره ای از آن ها می شکافد و آب از آن می تراود و خارج می گردد و برخی از آن ها از خوف خدا از فراز کوه به زیر می افتد، امّا دل ها و قلب های شما اصلاح ناپذیران و بیدادگران، نه از خوف خدا می تپد و نه دانش و بینش و عواطف پاک انسانی را می جوشاند و خدا از آنچه شما انجام می دهید غافل نیست.

ادامه آیه شریفه نیز تأییدکننده همین برداشت و تفسیر است که می فرماید:

وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

و این مثال ها را برای مردم بیان می کنیم، باشد که آنان بیندیشند و عبرت گیرند.

در دوّمین آیه مورد بحث قرآن در اشاره به بخشی حسّاس از عظمت و تدبیرگری و پروردگاری آفریدگار هستی یا صفات جمال و جلال او می فرماید:

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ

او خدایی است که معبودی جز ذات پاک و بی همتای او نیست؛ آری، او تنها در خور ستایش و پرستش و شایسته عبادت است.

عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ

اوست که از نهان و آشکار آگاه است و آنچه را بندگان خدا می نگرند و می بینند و یا برای آنان ناپیداست، برای خدای آگاه و دانا آشکار است. به باور پاره ای منظور این است که: ذات بی همتای خدا به همه امور و شئونی که در قلمرو احساس و ادراک چندگانه است و یا بسان نیت ها و امور قلبی فراتر از آن ها و خارج از آن ها می باشد، دانا و از همه آنها آگاه است.

«حسن» می گوید:

منظور این است که: ذات پاک خدا به آشکار و نهان داناست و از همه امور آگاه است.

و از امام باقر آورده اند که فرمود:

الغیب ما لم یکن و الشهاده ما کان.

منظور از «غیب» و نهان چیزی است که اینک وجود نـدارد و در برابر آن آشـکار می باشـد که به مفهوم چیزی است که وجود دارد و هویداست.

هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ

و ذات بی همتای او بخشاینـده و مهربان است، چرا که به همه آفریده های خود نعمت ارزانی می دارد و افزون بر آن نسـبت به مردم باایمان مهربان است.

آن گاه می افزاید:

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ

او خدایی است که هیچ خدایی جز ذات پاک و بی همتای او نیست.

الْمَلِکُ اوفرمـانروای کران تـا کران هستی و مالـک آن است و همـان گونه که تمامی پدیـده ها را پدیـد آورده، تـدبیر امور و شئون آن ها نیز ویژه اوست و کسی را حق چون و چرا نمی رسد.

پاره ای نیز این واژه را به مفهوم قدرت بی کران - که به هر کار و هر چیزی تواناست - معنا کرده اند.

الْقُدُّوسُ او از هر عیب و کاستی و آفت و زشتی پاک و پاکیزه است.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: او از داشتن شریک، همتا، یار، یاور، همسر و فرزند پاک و پاکیزه است؛ چرا که این ها از صفات جسم است که ناپایدار می باشد و ذات پاک او از این صفات منزه و به دور است.

از دیدگاه «حسن» او ذات بی همتا و پربرکتی است که همه برکات و نعمت ها از سوی او بر مردم فرود می آید.

السَّلامُ او

خدایی است که بندگانش از ستم و بیداد او به سلامت و در امنیت زندگی می کنند و ذره ای ستم به آنان نمی پسندد و روا نمی دارد.

از دیدگاه پاره ای، او از هر عیب و کاستی و هر آفت و ناپایداری پاک و منزه است.

و از دیدگاه «جبایی» او خدایی است که سلامت و امنیت از سوی اوست و اوست که سلامت بخش و امنیت بخش است.

یادآوری می گردد که واژه «سلام» در آیه شریفه اسم از «سلامت» می باشند و اصل آن مصدر است، بسان جلال و جلالت.

الْمُؤْمِنُ به باور «ابن عباس» منظور این است که: او خدایی است که آفریده های او از ستم و بیداد او در امن و امان هستند، چرا که ذات بی همتا و باعظمت او هرگز ذره ای ستم و بیداد در حق کسی روا نمی دارد.

انّ الله لایظلم مثقال ذره... عظیماً(۳۰۴)

به یقین خدا هموزن ذره ای ستم نمی کند، و اگر آن ذره، کار نیکی باشد و از سوی انسان ها انجام شود، خدا به مهر خود آن را دوچندان می کند، و آن گاه از نزد خویش پاداشی بزرگ به انجام دهنده اش می بخشد.

به باور «حسن» از مفسران پیشین منظور این است که: او خدایی است که پیش از بندگان و آفریده های خود به ذات پاک و بی همتای خود ایمان دارد.

این واقعیت را در آیه دیگری مورد تأکید قرار می دهد و می فرماید: شهد الله انّه لا اله الاّ هو...(۳۰۵)

خدا که هماره به عدل و داد قیام دارد، گواهی می دهد که جز او معبودی نیست، و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی می دهند که جز او - که توانا و حکیم است

- هیچ معبودی نیست.

بـا این بیـان مفهوم هر دو آیه این است که ذات بی همتـای خـدا در پرتو دلیـل و برهان، یکتایی و دیگر صـفات کمال و جمال خود را به بندگانش بیان فرمود تا خود را به خلق بشناساند.

امّـا پـاره ای بر آننـد که منظور آیه این است که: او خـدایی است که بیـان و قول و گفتـار او را رفتـار و عملکرد او گواهی می نماید و عمل او مصدق قول و سـخن اوست؛ درست بسان انسان باایمان و درست کرداری که عملکرد شایسـته و خداپسندانه و عادلانه اش اندیشه و عقیده درست او را تصدیق می کند.

از دیدگاه برخی منظور این است که: او خدایی است که دوستان خود را از عذاب و کیفر امنیت می بخشد.

امّا از دیـدگاه «ابومسـلم» او خـدایی است که دعوتگر به سوی ایمان است و مردم را به ایمان و تقوا فرمان می دهـد و آن را بر آنان شایسته و بایسته می سازد.

الْمُهَیْمِنُ در تفسیر این واژه دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به بـاور گروهی از مفسـران پیشـین از جمله «جبـایی»، «ضـحاک» و «ابن عبـاس» این واژه به مفهوم امین و امانتـدار آمـده و منظور این است که: او امانتدار است و حق هیچ کس در بارگاه او ضایع نمی گردد و از میان نمی رود.

۲ - اما به باور پاره ای دیگر به مفهوم شاهد و گواه بر ایمان ایمان آورندگان آمده است.

۳ - پاره ای این واژه را به مفهوم همان واژه «مؤمن» گرفته اند، چرا که اصل این واژه «مؤیمن» است و تنها تفاوت آن این است که وصف مبالغه بیشتری دارد.

۴ - و پاره ای نیز آن را

به معنای مراقب و نگهبان گرفته اند؛ چرا که ماده «هیمن»، «یهیمن» و «مهیمن» به مفهوم مراقب بر امور و پدیده ها آمده است.

الْعَزِیزُ

او خدایی است توانا و شکست ناپذیر.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: او خدایی است توانا و شکست ناپذیر که بر هر آنچه بخواهد انجام دهد، تواناست و انجام هر کاری بر او آسان است.

الْجَبَّارُ

در تفسیر این وصف خدا نیز دیدگاه ها اندکی متفاوت است:

۱ - به باور برخی منظور این است که: او خدایی است که در فرمانروایی خود شکوهمند و باعظمت و وصف ناپذیر است، به گونه ای که هیچ کس را نمی توان و نباید این گونه وصف نمود؛ و اگر زورمدار و قدرت پرستی به این وصف تعریف گردد، این واژه در غیر جایگاه حقیقی خویش به کار رفته است، به همین جهت وصف کننده و وصف شده در خور مذمت و نکوهش هستند.

۲ - امّا به باور برخی دیگر، او خدایی است که همه پدیده ها در برابر او خواه و ناخواه سر فروتنی و فرمانبرداری فرود می آورند و فرمانبردار او هستند و هیچ قدرتی نمی تواند با او همتا گردد و برابری کند.

۳ - از دیدگاه گروهی از جمله «سُدی» و «مقاتل»، او خدایی است که همه انسان ها و دیگر پدیده ها را بر آنچه اراده نماید وامی دارد و مجبور می سازد، چرا که از دیدگاه «زجاج» هنگامی که گفته می شود: «جبره علی کذا» منظور این است که: او را بر کاری که می خواست، مجبور ساخت.

۴ - امّا از دیدگاه «واصل»، او خدایی است که فقر فقیر و ناداری بینوا و شکستگی استخوان های شکسته و هر نوع فساد و

تباهی را با قدرت و قوت جبران می کند و اصلاح می نماید.

الْمُتَکَبِّرُ

او خدایی است که شایسته بزرگی و عظمت واقعی است و چیزی برتر و بالاتر از ذات پاک و بی همتای او نیست.

به باور «قتاده» او خدایی است که از هر عیب و کاستی و وصف نادرست پاک و منزه است.

و از دیدگاه برخی دیگر، او خدایی است که از صفات پدیده ها و موجودات برتر و بالاتر است و از هر عیب و کاستی که بندگان او را وصف کنند برتر و سرچشمه کمال و جمال و حیات و قدرت و عدل و داد است.

سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ

خدا از آنچه شرک گرایان بر او شرک می ورزند و وصف می کنند، پاک و منزه است.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ او خدایی است که آفریننده پدیده ها و پدیدآورنده جسم ها و رنگ ها و عرض های ویژه است.

به باور پاره ای او خدایی است که تقدیرگر و تدبیرکننده است و بر اساس حکمت خویش برای پدیده ها هر آنچه را بخواهد مقدر می سازد و به هر صورتی که اراده فرمود، پدید می آورد.

الْبارِئُ خدایی است که پدیده ها را - از اجسام گرفته تا اعراض، همه را - بدون نمونه ای از پیش پدید آورد؛ بنابراین او پدیدآورنده و آفریدگار هستی است.

الْمُصَوِّرُ

خدایی که تصویرگر پدیده هاست و به هر پدیده ای صورتی خاص بخشید و حیوان و انسان و سنگ و صخره و گل و گیاه... هر کدام را صورت پردازی نمود.

لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی برای او نام های نیک و شکوهبار و زیباست، نام هایی چون: اللّه، رحمن، رحیم، قادر، عالم، حیّ و

نام های بلند دیگری که در تفسیر سوره اعراف شما گذشت.

یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و همه پدیده هایی که در آسمان ها و زمین هستند، او را به پاکی و عظمت می ستایند و ذات پاک و بی همتای او را از هر عیب و کاستی و ناروایی پاک و منزه می شمارند؛ و همین ستایش همگانی نشانگر آن است که او خدایی است زنده و جاوید که جانداران او را به پاکی می ستایند و موجودات بی جان به همان حال بر پاکی و عظمت او دلالت می کنند.

وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

و او شکست ناپذیر و فرزانه است.

«سعید بن جبیر» به روایت از «ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود:

اسم الله الاعظم فی ست آیات فی آخر سوره الحشر

نام شکوهبار و باعظمت خدا در شش آیه از آخرین آیات سوره مبارکه «حشر» آمده است.

پرتوی از آیات در آیات روح بخش و انسان پروری که ترجمه و تفسیر آن ها گذشت، نگرشی به این نکات ارزشمند جالب است:

۱ - جاذبه وصف ناپذیر قرآن قرآن به راستی منشور هدایت است، و بشارتگر روشنایی؛

راهنمای جاوید است، و پدیده وحی و رسالت.

قرآن پیامی است بر تارک قرن ها و عصرها، و نوری است هماره فروزان.

مشعلی است پرفروغ، و اقیانوسی است مواج و بی کرانه و هماره روان.

قرآن بنیانی است استوار و تزلزل ناپذیر؛

صراطی است مستقیم، و بدون ذره ای انحراف و کجی؛

پیشوایی است راستگو و امین، و خیرخواهی است دلسوز و بشردوست و مردم نواز؛

نسخه ای است شفابخش و معجزه آسا برای دردهای جانکاه بشریت و طبیبی است تضمین گر سلامت اندیشه و جان و

اخلاق و رفتار انسان و کتاب رحمت، مهر، آزادی، صلح، بهروزی، اصلاح گری، حیات، سعادت و درخشنده ترین و ارجدارترین و پرجاذبه ترین کتاب در کران تا کران هستی است.

راستی چه زیبا خود را وصف می کند که می فرماید:

الله نزل احسن الحدیث...(۳۰۶)

خدای یکتا زیباترین و جالب ترین و پرجاذبه ترین سخن را در قالب کتابی متشابه و در بر دارنده وعده و نوید و هشدار و اخطار فرو فرستاد. آن انسان های خردمند و خردورزی که از پروردگار خود می هراسند، از دیدن و شنیدن آیه های آن پوست بدنشان به لرزه درمی آید، و آن گاه پوست و دل آنان به یاد خدا نرم و لطیف می گردد...

و این است جاذبه شکوهبار قرآن که اندیشه ها و خردها و وجدان ها و دل ها را جذب می کند و نرم می سازد و به راه نیک بختی و نجات می برد؛ به همان راهی که در این آیات اشاره رفت.

۲ - نفوذ وصف ناپذیر قرآن و از دیگر ویژگی های این کتاب زندگی ساز و هنرآفرین و دادگستر نفوذ عمیق آیه ها و مفاهیم بلند و معارف ارجدار آن در دل ها و جان های آماده و اصلاح پذیر و اصلاح طلب و درست اندیش و کمال جوست.

به عبارت دیگر قرآن نخست شنونده حق طلب را با زیبایی و طراوت و شکوه خویش جذب می کند و پس از آن در کران تا کران جان او نفوذ می نماید و او را دگرگون می سازد.

کار این نفوذ عمیق و وصف ناپذیر به جایی می رسد که خدایش می فرماید:

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ...(۳۰۷)

هان ای پیامبر، اگر این قرآن پرشکوه و پرمعنویت را بر کوه های سر به آسمان کشیده و

سخت، و بر صخره های خشن و نفوذناپذیر فرو می فرستادیم، بی گمان آن ها را می نگریستی که در برابر زیبایی واژه ها و جاذبه وصف ناپذیر قالب ها و بلندی و دلنشینی مفاهیم و معارف آن فروتنانه و با نهایت خشوع سر فرود می آورند و پیام هدایت و نجات و آزادی آن را به جان می خریدند و از خوف خدا از هم می پاشیدند.

و این پرتوی از نفوذ عمیق قرآن بر دل های خردمند و خردورز و اصلاح پذیر است.

امیرمؤمنان در وصف پرواپیشگان در اشاره ای زیبا و روشنگر به نفوذ عمیق قرآن در دل های اصلاح طلب و اندیشه های کمال جو می فرماید:

اما اللیل فصافون اقدامهم، تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا... فی اصول آذانهم.(۳۰۸)

پرهیزکاران در دل شب بر پا ایستاده و به نماز و راز و نیاز باخدا می پردازند. قرآن را آیه آیه و بخش بخش، با خردورزی و اندیشه عمیق می خوانند و با آن جان شیرین را محزون می سازند و درمان دردهای خویشتن را از آن می یابند

هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن تشویق شایسته کرداران است با شوق و طمع بهشت پر نعمت خدا به آن روی می آورند و باجان پر شوق در آن خیره می گردند و گمان می برند که نعمت های بهشت پر طراوت و زیبا در برابر دیدگان آنان قرار دارد و ...

۳ - فهرستی از اوصاف خدا

در آیات جان بخشی که گذشت، افزون بر دعوت به توحید و تقوا و ایمان و اخلاص و نواندیشی، و نفی بت ها و خدایان دروغین و بی خاصیت، قرآن شریف به این نوزده وصف از اوصاف خدا توجه می دهد که دقت

در آن ها بیدارگر است:

۱ – خدای آگاه به نهان و درون.

۲ – خدای آگاه از آشکار و برون.

۳ – خدای رحمان و مهربان.

۴ – خدای رحیم و بخشاینده.

۵ – خدای فرمانروای هستی و مالک دنیا و آخرت.

۶ – خدای سلامت بخش و ارزانی دارنده سلامت و حیات.

۷ – خدایی که به یکتایی خود پیش از همه پدیده ها ایمان دارد و همه را به ایمان فرا می خواند.

۸ – خدایی که نگهبان و مراقب و نگاهدارنده و چیره بر هستی و پدیده های بی شمار آن است.

۹ – خدایی که شکست ناپذیر است و سخت توانا.

۱۰ – خدای که جبّار است و در فرمانروایی خود سخت تواناو دارای حکمت و شکوهی وصف ناپذیر.

۱۱ – خدای برتر و بزرگتر و آراسته به همه صفات کمال و جمال که برتر از او نشاید.

۱۲ – پدیدآورنده هستی.

۱۳ – آفریدگار پدیده ها بدون هیچ نمونه قبلی.

۱۴ – خدایی که افزون بر آفریدگاری و ابتکار در خلقت به هر پدیده ای صورت ویژه ای که اراده فرماید، می بخشد.

۱۵ – خدای فرزانه.

۱۶ – خدای دارنده نام های نیک و زیبا و شکوهبار.

۱۷ – خدای قدوس و پاک و پاکیزه از هر عیب و کاستی.

۱۸ – خدایی که همه پدیده ها ستایشگر ذات پاک او هستند.

۱۹ – خدای یکتا و بی همتا.

تعمق در این نام های بلند و باعظمت خدا در قرآن شریف و دل سپردی به آن ها باعث می شود تا قرآن دست هر خردمند و خردورز و حق طلب و اصلاح پذیری را بگیرد و او را از مرحله توحیدگرایی و یکتاپرستی عبور داده و به

صفات کمال و جمال خدا توجّه دهد و روشن سازد که او هم پدیدآورنده است و هم فرمانروای هستی...

آن گاه انسان را به قدرت و حکمت و نظام بخشی او و دنیایی از ظرافت و لطافت در این مورد توجه دهد و از پی آن دل او را جایگاه انوار خدا سازد و با باور عمیق مبدأ و معاد و بهشت و دوزخ، او را به تقرب به ذات او رهنمون گردد و او را انسانی آراسته به والایی های اخلاقی و پیراسته از زشتی و دروغ و ناخالصی سازد.

شاید به همین دلیل است که در روایات به این چند آیه آن قدر اهمیت داده شده است.(۳۰۹)

بار خدایا، به همین نام های بلند و شکوهبارت سوگندت می دهیم که جان ما را از وسوسه ها و دمدمه های شیطان و شیطان صفتان پاک و پاکیزه ساخته و به انوار شکوهبار خویش نورباران بساز. آمین رب العالمین!

تفسیر اطیب البیان

سوره حشر ، غرض سوره :قصه تبعید یهود بنی نضیر به جهت نقض عهدی که با مسلمین بسته بودند وبیان چگونگی آمادگی برای دیدار جمال الهی و نیل به لقاء الله .

(۱)(سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم):(هر چه درآسمانها و زمین است خدا را تسبیح می گوید و او عزیز و حکیم است)این سوره با همان مضمونی که آغاز شده ، ختم می شود و آن مسأله تسبیح موجودات برای ذات حق است ، یعنی همه آنها به زبان حال و قال و با وجود ناقص وممکن خود، فریاد تسبیح سر داده اند و خالق خود را از هر عیب و نقص وعدمی منزه

می دارند و در این مطلب اشارت و کنایه ای به خیانت یهود و نقض عهدشان وجود داردو می خواهد بفهماند این گونه مکرها و نقض پیمانها بردامن کبریای خدا گردی نمی نشاندو اینکه خدا را با دو نام عزیز و حکیم یاد کرد برای آنست که اشاره کند نابودی همه اقوام سرکش و مکذب نظیر همین یهود، در نتیجه عزت الهی است که هرگز مغلوب نمی شود و نیز به جهت حکمت اوست ، چون خدا همه افعالش مطابق مصلحت و درکمال اتقان است .

(۲)(هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ماظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار): (اوست آنکه برای اولین بار کافرانی از اهل کتاب را ازدیارشان بیرون کرد با اینکه شما احتمال خروج آنها را نمی دادید و خود آنها هم می پنداشتند دژهای محکم آنها مانع هر دشمنی است و می تواند مانع از غلبه خدا بر آنهاشود، ولی عذاب خدا از جایی که حسابش را نمی کردند به سراغشان آمد و خدا رعب ووحشت را در دلهایشان افکند، چنانکه خانه های خود را به دست خود و به دست مؤمنین خراب کردند، پس ای صاحبان بصیرت ، عبرت بگیرید)قبیله بنی نضیر از یهود مدینه بودند که میان آنها و رسولخدا ص عهدی منعقد شده بود، که همواره با مسالمت در کنار هم زندگی کنند و نه بر له و نه بر علیه یکدیگر اقدامی نکنند، ولی بنی نضیر این پیمان را

نقض کردند(۵۸) و قصد توطئه نمودند، رسولخدا ص به آنها دستور داد: یا جلای وطن کنید و یا آماده جنگ باشید، بنی نضیر تصمیم به جلای وطن گرفتند، اما منافقین مدینه و در رأس آنها عبدالله بن ابی به نزد آنها رفته و گفتند: ازمدینه بیرون نروید، بمانید و جنگ کنید، ما هم شما را یاری می کنیم و آنها هم همین تصمیم را گرفتند، رسولخدا ص هم عزم جنگ نمود و بیرق جنگ را به دست امیرالمؤمنین علی ع داد و با تکبیر بسوی آنها حرکت کردند و قلعه های آنان رامحاصره نمودند، در این هنگام خداوند رعب و وحشت را در دلهای آنها بیانداخت ،بطوریکه از ترس اینکه خانه هایشان بدست مسلمین بیافتد، خودشان با دست خودخانه هایشان را خراب می کردند و مسلمانان نیز وقتی به قلعه های ایشان دست می یافتندآن را خراب نمودند و درختان آنها را قطع می کردند، در این هنگام یهود ترجیح دادندکه جان خود را برداشته و از مهلکه بگریزند، به این ترتیب مجبور به جلای وطن و ترک مدینه شدند.در اینجا به همان ماجرا می پردازد و می فرماید: خدای تعالی همان کسی است که یهود بنی نضیر را برای اولین بار از دیارشان بیرون کرد، با اینکه شما مؤمنان هیچ احتمال نمی دادید که آنها از دیار خود بیرون روند و آنها را به قوت و شدت می شناختید و خودآنها هم هرگزاحتمالش را نمی دادند و فکر می کردند که قلعه های محکمشان مانع ازوقوع عذاب خدا بر آنها می شود و مادامی که در قلعه ها پناه بگیرند، مسلمانان نمی توانندبر آنها

غلبه بیابنـد، امـا خداونـد از جـایی به سـراغشان آمـد و اراده او از طریقی درآنهـا نفوذو جریـان یافت که هیـچ گمانش را نمی کردنـد، یعنی از راه بـاطن و قلبشـان ، لـذا خداونـدرعب و خوفی در دل آنهـا بیانـداخت که از شـدت آن بـا دست خود خـانه هایشان را خراب می کردند تا بعد از خروجشان به دست مسلمانان نیفتد و این از شدت تسلط و غلبه الهی بود که اراده خود را به دست خود آنها به اجراء درآورد و نیز به مؤمنان دستور تخریب خانه آنها داده شد و خدا آنان را به امتثال دستور و به غالب کردن اراده خود موفق فرمود، پس ای صاحبان بصـیرت عبرت بگیرید و ببینید که چگونه خداوند با صـنع عزیز وحکیمانه خود یهود را به جهت دشمنی با خدا و رسول ، آواره و سرگردان نمود.

(۳)(و لولاـ ان کتب الله علیهم الجلاـء لعـذبهم فی الـدنیا و لهم فی الاـخره عـذاب النار):(اگر خداونـد جلای وطن را برای آنها مقـدر نکرده بود، هر آینه در دنیـا عـذابشان می کرد و البته در آخرت عـذاب آتش را خواهنـد داشت)یعنی اگر خداونـد این سرنوشت را برای آنها مقدر نکرده بود که جان خود را برداشته و ترک وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل و یا اسیری گرفتارشـان می کردهمانطور که با یهود بنی قریظه چنین کرد ولی در هر حال در آخرت در عـذاب آتش برای همیشه معـذب خواهند بود.

(۴)(ذلـک بـانهم شـاقوا الله و رسوله و من یشـاق الله فـان الله شدیـدالعقاب):(این به جهت آنست که ایشـان با خـدا و رسولش دشمنی و مخالفت کردند

و هرکس با خـدا دشـمنی کنـد، همین عاقبت در انتظار اوست ، چون خدا شدید العقاب است).(مشاقه)یعنی مخالفت از روی دشمنی .می فرماید:این مسأله بیرون راندن یهود بنی نضیر و استحقاق عذاب در صورت عدم جلاء به جهت دشمنی و مخالفتی است که آنها با خـدا و رسولش ابراز کردنـد و هرکس چنین عملی را مرتکب شود، خداونـد شدیـد المجازات است و او را به سختی عقوبت می کند، از ظاهر آیه استفاده می شود که مخالفت با رسولخدا ص مخالفت با خداست

(۵)(ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله و لیخزی الفاسـقین):(شـما هیچ درخت نخلی را قطع نمی کنید و هیـچ یک را سـرپا نمی گذاریـد،مگر به اذن خـدا و همه اینها برای آنست که خدا فاسـقان را خوار وذلیل کند)روایت شده که رسولخدا ص دسـتور دادند که نخلسـتان بنی نضـیر را قطع کنند،همینکه چند نخل را قطع کردند، یهود فریاد برآوردند: که ای محمـد تو همواره مردم راازفسـاددرزمین نهی می کردی ؟حـال این درختـان خرماچه گناهی دارنـدکه آنهاراقطع می کنی ؟در جواب آنها این آیه نازل شـد و فرمود: شـما مسـلمین هیـچ نخلی را قطع نمی کنید وبه جا نمی گذارید، مگر به اذن خدا، چون اراده کرده که مصالحی را به ظهور برساند و ازجمله این مصالح این است که فاسقان بنی نضیر را خوار و ذلیل کند.

(۶)(و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسـلط رسـله علی من یشاء و الله علی کل شی ء قدیر):(و خدا هر غنیمتی را که ازایشان به

رسول خود رسانید، بدون جنگ بود، شما بر اموال آنان هیچ اسب یا شتری نتاختید، لیکن خداست که رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می کند، و او بر هرچیزی قادر است)یعنی آنچه خدای تعالی از اموال بنی نضیر به رسولخدا ص برگردانید و ملکیت آن را به او اختصاص داد، بدین جهت بود که شما برای گرفتن قلعه آنان بر مرکبی سوارنشدید و اسب و شتری بدانجا نتاختید، بلکه به علت نزدیکی با پای پیاده به آنجا رفتید وجنگ و جدالی صورت نگرفت ، تا بواسطه آن ، شما هم در غنائم سهیم باشید، بلکه خدااراده کرد تا رعب را در قلبهای آنها بیاندازد و آنها خودشان راضی به ترک وطن شوند،پس خدا پیامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط می کند و او بر هر امری قادر است واینک رسول خود را بر یهود بنی نضیر مسلط نموده و در نتیجه فی ء و اموالی که از آنهاغنیمت گرفته شده فقط مخصوص اوست و او هر چه بخواهد با آن اموال میکند.

(۷)(ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی والیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لا یکون دوله بین الاغنیاء منکم و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب):(آنچه خدا از اموال اهل آبادیها به رسول خود برگردانید، از آن خدا و رسول او و خویشان رسول و فقیران و مسکینان و در راه ماندگان است ، تا اموال بین توانگران دست به دست بچرخد و هر چه رسول خدا به شما

داد بگیرید و هر چه شما را از آن نهی کرد، ترک کنید و از خدا بترسید، بدرستی که خدا شدید العقاب است)در اینجا حکم کلی فی ء و غنایمی را که بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد، بیان می کند، و می فرماید: حکمی که در باره غنیمت بنی نضیر گفتیم به این مورد اختصاص ندارد، بلکه هر غنیمتی که بدون جنگ به دست رسولخدا ص برسد، مخصوص خدا ورسول است ، یعنی بخشی از آن اختصاصا متعلق به رسولخدا است و بخشی دیگر بایدزیر نظر رسولخدا ص در راه رضای خدا مصرف شود و اینکه بعضی (۵۹) گفته اند، ذکرنام خدا در میان صاحبان سهم فقط به صرف تبرک و تیمن بوده صحیح نیست و نبایدمورد توجه قرار بگیرد و منظور از (ذی القربی) اقربای رسولخدا ص و اهل بیت آنجناب است و معنا ندارد که آن را به قرابت عموم مسلمانان حمل کنیم ، و مراد از(یتامی)یتیمان فقیر هستند و (مساکین)هم فقرای بسیار نیازمند و (ابن سبیل) هم شخص در راه مانده و محتاج می باشد، از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده که فرموده اند:منظور از ذی القربی ، اهل بیت و مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل هم یتیمان و مسکینان و درراه ماندگان از آنهاست .در ادامه به علت این حکم اشاره کرده و می فرماید: اینکه ما (فی ء)را فقط به رسول خود و اقربای او و فقرای مساکین و درراه ماندگان ، اختصاص دادیم به جهت آن بود که این گونه در آمدها منحصرادر بین اغنیاء متداول

نباشـد و بین آنها دست به دست نگردد،بلکه فقرا هم سـهمی داشـته باشـند و رسولخـدا ص بتواند آن را در راه خیر و مصارف حق به مصـرف برساند، پس آنچه را که رسولخدا ص از این غنیمت و فی ء به شـمامی دهد بگیرید، (چون نقل شده که پیامبر ص به هر یک از مهاجرین و انصار مقداری از غنیمت را اعطاء فرمود)، و آنچه نداد و شـما را منع کرد، شما هم دست بردارید ومطالبه نکنیـد و نخواهید که مابقی آن نیز میان همه تقسـیم شود.این آیه با قطع نظر از سـیاق ، مفهومی عمومی دارد که شامل تمـام اوامر و نواهی رسولخـدا ص می شود.و در آخر مسـلمانان را از مخالفت با رسولخـدا ص برحـذر می دارد و می فرمایـد: ازخدا بترسید، همانا او شدید العقاب است و مخالف و معاند را به سختی عقوبت می کند.

(۸)(للفقراء المهـاجرین الـذین اخرجوا من دیـارهم و اموالهم یبتغون فضـلا من الله و رضوانـا و ینصـرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون):(از این غنائم سهمی برای مهاجرین فقیر است ، آنهایی که به دست دشمن از اموال و خانه های خود بیرون شدند و به امید رسیدن به فضل و رضوان خدا، ترک وطن کردند و همواره خدا ورسولش را یاری می کنند، ایشان راستگویانند)مطابق روایات مسأله سـهم مهاجرین فقیر بیان مصداق و موارد فی ء در راه خداست ،که کلمه (فلله) در آیه (۷) به آن اشاره داشت و می خواهد بفرماید: اگر این مال در موردآنان صرف شود، در راه خدا صرف شده است .لذا می فرماید: یکی از موارد مصرف فی ء در

راه خـدا، فقرای مهاجرین هسـتند که قبل از فتـح ، از مکه به مـدینه مهاجرت کرده و شـهر و دیار خود را ترک نمودنـد و خانه واموالشـان را رهـا کردنـد، به امیـد آنکه از خـدا رزقی برای دنیا و رضوانی برای آخرتشان طلب کننـد و اینها همواره ، خـدا و رسول را با مال و جانشان یاری می کنند و ایشان راستگویانند، و این مدحی ازجانب خدا نسبت به آنهاست بواسطه صفاتی که آنها دراجابت دعوت رسول از خود نشان دادند، لذا خداوند به رسول خود راهنمایی می کند تاهر مقدار که مصلحت بداند از این فی ء به آنان اختصاص دهد.

(۹)(و الـذین تبوؤ الـدار و الایمـان من قبلهم یحبون من هـاجرالیهم و لاـ یجـدون فی صـدورهم حـاجه مما اوتوا و یؤثرون علی انفسـهم و لو کـان بهم خصـاصه و من یوق شـح نفسه فاولئک هم المفلحون):(و نیز سـهمی از غنائم مخصوص کسانی از اهل مـدینه است که در مـدینه و سـرای ایمـان جـای دارنـد و قبـل از مهاجرین موانع ایمان را رفع کرده بودنـد و هر مؤمنی را که به سویشـان هجرت می کنـد، دوست می دارنـد، و وقـتی به آنهـاچیزی می دهنـد در دل خود نیـازی به آن احسـاس نمی کننـد و مهاجرین را بر خود مقـدم می دارنـد، هر چند که خود نیز محتاج باشـند، و کسانیکه بخل درونی خود را به توفیق خدای متعال نگه می دارنـد، ایشان رسـتگارانند)می فرمایـد: انصاری که بناء مجتمع دینی را آباد کرده انـد بطوریکه همه صاحبان ایمان در آن مجتمع گرد آیند و نواقص ایمان از حیث عمل را نیز رفع نموده اند، بطوریکه

هرفرد مسلمانی بتواند طاعات و وظایف شرعی خود را آزادانه به انجام رساند و هیچ منعی نداشته باشد،(کمااینکه در مکه محظور و ممنوع بودند)آنها هر فرد مؤمنی را که از مکه بسوی آنها هجرت می کند به جهت ایمان به خدا و رسول ، دوست می دارند، اینان هیچ حاجتی در نفس خود نسبت به فی ء بنی نضیر نداشتند، و ابدا از خاطرشان نگذشت که چرا رسولخدا ص از این غنائم به مهاجرین داد و به ایشان نداد و از این بابت نه دلتنگ شدند و نه حسد ورزیدند، و مهاجرین را بر خود مقدم می داشتند، هر چند که خود مبتلابه فقر وحاجت باشند، یعنی انصار نه تنها چشمداشتی ندارند بلکه مهاجرین را برخودمقدم می دارند.آنگاه خداوند در مدح ایشان و عمل ایثارگرانه آنها می فرماید: هر کس بتواند از بخل توأم با حرص و آز خود جلوگیری کند و خدا او را از شر بخل حفظ نماید، چنین کسی نه از بذل مال مضایقه دارد و نه از مالداری دیگران ناراحت می شود و چنین کسانی رستگارانند(۶۰).بعضی از مفسران این آیه را مطلبی استینافی در مدح انصار دانسته اند.اما بعضی دیگر این آیه را عطف به آیه سابق می دانند که در این صورت انصار هم در فی ء شریک خواهند بود و از نظر ما این تفسیر دوم مناسبتر است ، منتها انصار این سهم را نمی پذیرند و آن را به مهاجرین می دهند و خداوند از این بابت آنهارا مدح می کند.

(۱۰)(و الذین جاءو من بعدهم یقولون ربنااغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونابالایمان و لا تجعل فی قلو بنا غلا للذین

امنوا ربنا انک رؤف رحیم):(و نیز سهمی ازآن کسانی است که بعد از ایشان به اسلام گرویده اند و می گویند: پروردگارا ما را وبرادران ایمانی ما را که در ایمان از ما سبقت گرفتند بیامرز و کینه کسانی را که ایمان آوردند در دلهای ما قرار مده ، همانا تو رئوف و رحیمی)این آیه هم می تواند مطلبی جدید و استینافی بوده و هم می تواند عطف به ماقبل باشد، و در باره مسلمانانی است که بعد از انقطاع هجرت به وسیله فتح مکه ، یابعد ازمسلمانان صدر اول می آیند که اینها برای خود و سایر مسلمانان در جهت مغفرت ورحمت الهی دعا می کنند و آنچه را برای خود دوست می دارند برای سایر برادران دینی خود نیز آرزو می کنند و از خداوند می خواهند که آنها و برادران دینی ایشان را که درایمان از اینها مقدم بوده اند، بیامرزد و هرگز عداوت و کینه ای ازمؤمنین در قلبهایشان قرار ندهد و هدف ومقصدی غیر از ایمان نداشته باشند و خداوند را با وصف رئوف ورحیم یاد کردند تا در جلب رحمت و رأفت حق موفق شوند.

(۱۱)(الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لننصرنکم والله یشهدانهم لکاذبون):(آیا دیدی کسانی را که نفاق ورزیدند و به برادران خود، از کافران اهل کتاب ، گفتند: اگر مسلمانان ، شما رابیرون کنند، ما نیز مطمئنا باشما بیرون می آییم و درباره شما از احدی اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما جنگ کنند، ما

نیز یقینا یاریتان خواهیم کرد، خدا شهادت می دهد که اینها دروغگویانند)با استفهامی تعجبی پیامبر ص را مخاطب قرار می دهد به ماجرای منافقین و دررأس آنهابه عبدالله ابن ابی اشاره می کند و منظور از برادران ایشان ، یهودیان بنی نضیرهستند، می فرماید: دیدی که چگونه این منافقین به یهود گفتند، و سوگند خوردند که اگرمسلمین شما را از دیارتان بیرون کنند، ما نیز همراه شما بیرون می شویم و از شما جدانمی گردیم و سخن هیچ کسی را در باره شما نمی پذیریم و اگر هم مسلمانان با شما جنگ کنند ما به یاری شمامی آییم ، اما خداوند شهادت می دهد که اینها دروغگویند و به وعده خود وفا نمی کنند.

(۱۲)(لئن اخرجوا لا ـ یخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ـ ینصرونهم و لئن نصروهم لیولن الادبار ثم لا ـ ینصرون):(اگر بنی نضیر خارج شوند، اینها با آنان بیرون نخواهندرفت و اگر جنگ سرگیرد، آنها را یاری نخواهند کرد و بر فرض هم که یاری کنند، درمیان کارزار فرار کرده و روی می گردانند و آن وقت یاری نخواهند شد)در تأکید جمله آخر آیه سابق می فرماید: سوگند می خورم که این منافقان اگر امر دائرمدار خروج بنی نضیر شود، همراه آنها نخواهند رفت و اگر هم جنگ سربگیرد، آنها رایاری نخواهند کرد و به فرض هم که جنگی روی دهد و آنها را یاری کنند، در بحبوحه جنگ پابه فرار می گذارند و بدون اینکه کسی یاریشان کند، همگی هلاک خواهند شد،در این آیات قرآن از وضع منافقین پیشگویی می کند که این امر واقع شد و منافقان ابدابنی نضیر را مساعدت نکردند.

(۱۳)(لانتم

اشد رهبه فی صدورهم من الله ذلک بانهم قوم لا یفقهون):(از شماخیلی بیشتر هراسانند تا از خدا، این به جهت آنست که اینها مردمی نادانند)یعنی این منافقان به جهت جهلی که نسبت به مقام پروردگار دارند، از شما مسلمانان بیشتر از خدا وحشت و هراس دارند وبه همین دلیل هم از کارزار باشما فرار می کنند، امااگر فهم داشتند می دانستند که همه امور بدست خداست وشایسته نیست که از کسی غیرخدا وحشت و هراس داشته باشند.

(۱۴)(لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنه او من وراء جدر باسهم بینهم شدیدتحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لاـ یعقلون):(اینها گروهی ، با شمانمی جنگند، مگر در داخل قریه های محکم یا از وراء دیوارها، شجاعتشان بین خودشان شدید است ، تو آنان را متحد می پنداری ، اما دلهایشان پراکنده و متفرق است و این به جهت آنست که مردمی بی عقل هستند)می فرماید یهود بنی نضیر و منافقان هرگز در فضای باز با شما نمی جنگند، بلکه از پس قلعه های محکم و دیوارها با شما روبرو می شوند و شجاعت و دلاوریشان بین خودشان شدید است ، اما همین که با شما روبرو می گردند، خداوند رعبی در دلهایشان می افکند که از شما به سختی می ترسند، ای رسول ما، تو آنها را متحد و متشکل می بینی و گمان می کنی که با هم اتحاد و الفت دارند، در حالیکه دلهایشان متفرق است و همین امر علت خواری و ذلت آنهاست و پراکندگی آنها بدلیل این است که اینها فاقد تعقل هستند، چون اگر تعقل داشتند متحد گشته و

آراء خود را یکی می نمودند.

(۱۵)(کمثل الـذین من قبلهم قریبا ذاقوا و بال امرهم و لهم عذاب الیم):(درست مانند کسانی که قبل از ایشان در همین سالهای نزدیک ، عاقبت بدکار خود را چشـیدند وعذابی دردناک خواهند داشت)می فرماید: مثل یهودیان بنی نضیر در عهد شکنی و سایر صـفات مانند اقوامی است که همین اخیرا قبل از ایشان بودند و عاقبت بد اعمال خود را چشـیدند و در آخرت هم عذابی دردناک در انتظارشان است ، منظور از این اقوام (بنی قینقاع) هستند که گروه دیگری از یهودیان مدینه بودند، آنها هم بعد از جنگ بـدر، عهـد شـکنی کردنـد ورسولخـدا ص بعد از محاصـره ، آنها را ازمدینه بیرون کرد و به سـرزمین اذرعات فرسـتاد،و منافقین به آنها هم وعده نصرت دادند، اما ایشان را یاری نکردند.

(۱۶)(کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین):(درست مانند شیطان وقتی که به انسان گفت که کافرشود و وقتی که کافر شـد، گفت : من از تو بیزارم ، من از خدا که رب العالمین است می ترسم)می فرماید: مثل این منافقین مانند شیطان است ، زمانیکه انسان را با وسوسه ها وآرزوها می فریبد و به او وعده و وعید می دهد، اما وقتی که انسان به کفر مبتلا شـد، از اواعلام برائت می کنـد و می گوید: من از رفتار تو بیزارم و از خدای رب العالمین بیمناکم .منافقین هم همینطور به یهود وعـده نصـرت و یاری دادنـد، اما با آنها حیله کردند وآنها را تنها گذاشـتند، این ماجرای شـیطان اگر مربوط

به داستان بدر باشد(۶۲)، که شرح آن در سوره انفال گذشت ، در این صورت سخن شیطان سخنی جدی بوده ، چون می ترسیده همان فرشتگانی که در بدر برای یاری مؤمنان نازل شده بودند، او را عذاب کنند و اگرمربوط به ماجرای ابوجهل و یا ماجرای صیصای عابد(۶۳) باشد، سخنی جدی نبوده بلکه نوعی استهزاء و خوار نمودن انسان مورد نظر را اراده کرده و یا از عاقبت دعوت او به کفر ترسیده .

(۱۷)(فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین):(و عاقبت هر دوی آنها این شد که برای ابد در آتشند و همین است کیفر ستمکاران)یعنی عاقبت شیطان گمراه کننده و عاقبت انسان فریب خورده این است که هر دو درآتش جهنم جاودانه خواهند بود و این عاقبت همه ستمکاران است ، من جمله یهودبنی نضیر و منافقین .

(۱۸)(یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون):(ای کسانیکه ایمان آورده اید، از خدا بترسید و باید هر انسانی مراقب اعمالی که از پیش ، برای فردایش فرستاده باشد و از خدا بترسید، بدرستی که خدااز آنچه می کنید باخبر است)(تقوی) یعنی ورع و پرهیز از محارم الهی و اجتناب از ترک واجبات .در این آیه شریفه مؤمنان را فرمان می دهد که از خدا پروا داشته و ملتزم اوامر ونواهی او باشند و در اعمال خود نظر کنند و ببینند که چه عملی برای روز حساب پیش فرستاده اند آیا صالح است که امید ثواب داشته باشند و یا فاسد است که در این

صورت ازعقاب خـدا بهراسـند و توبه نماینـد و نفس خود را به محاسـبه بکشـند.و مجددا امر می نماید که از خدا تقوی داشـته باشـید، یعنی در مقـام محاسـبه ونظر دراعمـال از خـدا بترسـید و متوجه باشـید که او به آنچه می کنیـد آگـاه است و صـلاح و خلوص عمل شـما یا فساد و عدم اخلاص آن را به درستی می شناسد.پس برمؤمنان واجب است که اولا واجبات الهی را انجام دهند و از محرمات ونواهی پروردگار اجتناب کنند و عملشان منحصـر در طاعت خدا و اجتناب از معصیت باشد و سپس نظری به اعمـال خود بیافکننـد، چون این اعمـال توشه آخرت آنهاست که ازاین دنیا برای خود می فرسـتند، و مطابق آن به حسابشان رسـیدگی می شود، پس شایسـته است که انسان قبل از مرگ و لقاء الهی در روز جزا، خود به حساب خود رسـیدگی کند واز بابت اعمال صالحش خـدا را شـکر گزارد و از بابت اعمال فاسـدش به درگاه او توبه وطلب مغفرت نماید و در محاسـبه اعمال خود نیز تقوا داشـته باشد وعمل ریاکارانه خود راخالص نبیند یا عمل زشت خود در نظرش زیبا جلوه نکند، چون باید بداند در قیامت محاسبه او بدست خدایی است که نسبت به همه اعمال کوچک و بزرگ او آگاهی کامل دارد(۶۴).

(۱۹)(و لا تکونوا کالـذین نسوا الله فانسـیهم انفسـهم اولئک هم الفاسـقون):(ومانند کسانی نباشـید که خدا را فراموش کردندو خـدا هم خود آنـان را از یـاد خودشـان بردو ایشان همان فاسـقانند)در تأکیـد آیه سابق می خواهـد بفرمایـد: بهوش باشـید و از مراقبت نفس خود غافل نشوید، چون فراموش کردن نفس ، فراموش کردن خداست

، زیرا وقتی انسان خود رافراموش کرد، اسماء حسنی و صفات علیاء خدا را که صفات ذاتی انسان مستقیما با آن در رابطه است نیز فراموش می کند، یعنی ذلت و فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می بردو نفس خود را مستقل در هستی می پندارد و گمان می کند که حیات و قدرت و علم وسایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از ناحیه خود اوست و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تأثیر می پندارد و در اینجاست که به نفس خود و اسباب ظاهری اعتماد می کند و بازگشت بسوی پروردگارش را از یاد می برد.پس علت فراموش کردن خویش ، فراموش کردن خداست و چون چنین است آیه شریفه نهی از فراموشی خویش را به نهی از فراموش کردن خدا مبدل کرد، چون انقطاع مسبب به سبب انقطاع سبب ، بلیغ تر و مؤکدتر است و در انتها فرمود: این چنین کسانی که خدا را فراموش کرده اند و خدا هم خودشان را از یادشان برده فاسقان حقیقی هستند،چون از روش بندگی وعبودیت عدول کرده اند،(مانند یهود بنی نضیر و منافقان).

(۲۰)(لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنه اصحاب الجنه هم الفائزون):(هرگز اهل آتش با اهل بهشت یکسان و مساوی نیستند، اهل بهشت همان رستگارانند)(فوز)یعنی نایل شدن به خیر با حصول سلامت .سیاق آیه دلالت می کند که اصحاب آتش ، همان کسانی هستند که خدا را از یادبرده اند و اصحاب جنت همان کسانی هستند که به یاد خدا بوده و مراقب اعمال و نفس خویشند و البته این دو طائفه یکسان نیستند

و به هر کس واجب است که خود رابه اصحاب جنت ملحق کند و این یک حجت است ، با این بیان که این دو طائفه نقیض یکدیگرند و شق سومی ندارند و سایرین لا محاله باید به یکی از این دو گروه بپیوندند واین دو طائفه هم قهرا یکسان نیستند که پیوستن به یکی فرقی با پیوستن به دیگری نداشته باشد، بلکه طائفه اهل بهشت رستگار و فائزند و عقل حکم می کند که انسان خود را به جانب راجح ملحق کرده و از گروه مرجوح منقطع شود.

(۲۱)(لو انزلنا هذا القر ان علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیه الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون):(و اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم ، مسلما او را می دیدی که خاشع گشته و از ترس خدا متلاشی می شود، این مثلهایی است که ما برای مردم می زنیم تا شاید تفکر کنند)منظور آیه شریفه ، تعظیم امر قرآن است ، به جهت اشتمال بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی که در آن است و نیز به جهت اینکه کلام خدا عظیم است ، می فرماید: اگر ممکن بود که این قرآن بر یک کوه ، با همه غلظت وسختی که دارد، نازل شود، قطعا می دیدی که کوه با آنهمه صلابت و غلظت و بزرگی ومقاومتی که دارد، از ترس خدا متأثر و متلاشی می شد، ووقتی حال کوه در برابر قرآن چنین است ، انسان اشرف مخلوقات سزاوارتر از آنست و باید وقتی که قرآن بر اوتلاوت می شود، یا

خودش آن را مطالعه می کند، قلبش خاشع گردد، پس انسانهایی که نه تنها در برابر قرآن خاشع نمی شوند، بلکه از در مخالفت و انکار آن بر می آیند قلبهایشان از کوه هم سختر و نفوذ ناپذیرتر است .و در آخر می فرماید این مثل و سایر امثالی که ما برای مردم می زنیم به جهت آنست که قوه تفکرشان به کار بیافتد و بیاندیشند که چنین قرآنی شایسته است که در آن تدبرشود، و در نتیجه به هدایتی که از طریق عبودیت مطرح نموده ، هدایت بیابند وبه کمال سعادت برسند.

(۲۲)(هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم):(اوست الله آن معبودی که هیچ معبودی جز او نیست عالم به غیب و آشکاراست ، او بخشنده مهربان است)این آیه و دو آیه بعدی در مقام شماردن بعضی از اسماء حسنی خدای متعال است واز سیاق و با توجه به آیات قبلی بر می آید که افرادی که اهل تقوی و به یاد خدا هستند اورا با اسماء حسنایش یاد می کنند و به هر اسمی از اسماء کمالیه خداوند بر می خورند،متوجه نقصی که در وجود خود، در مقابل آن کمال دارند، می شوند و چگونه کوهها ازکلام با عظمت چنین خدایی که دارای اسماء و صفات جمال و جلال است متلاشی وخاشع نشوند؟ با اینکه او خدایی است که معبودی جز او نیست و عالم به نهان و آشکارو بخشنده و مهربان است .فراز اول گویای توحید خدا در الوهیت و معبودیت است و عبارت دوم گویای علم مطلق خداست ، نسبت به آنچه برای

ما مدرک است و آنچه ما از درک آن عاجزیم ،چون گفتیم که غیب و شهود اموری نسبی هستند و از آنجا که خداوند محیط بر همه عوالم و موجودات است ، قهرا به همه آنها علم دارد و غیب و شهادت برای او یکسان است ، اما غیر خدا چون وجودش محدود است ، علم او هم محدود به حدی است وپاره ای امور برایش غیب محسوب می شود، مگر آنکه خدا پاره ای از امور غیبی را به بعضی از بندگان خود مثل انبیاء و امامان تعلیم نماید، همچنانکه فرمود:(عالم الغیب فلایظهر علی غیبه احدا الاـ من ارتضی من رسول (۶۵) خدایی که عالم به غیب است ، کسی رابه غیب خود احاطه نمی دهد، مگر رسولی را که بپسندد).و در آخر هم به دو صفت (رحمان)یعنی بخشنده و فیض دهنده بر همه خلق و(رحیم)یعنی دارای رحمت خاصه هدایت نسبت به مؤمنان ، اشاره می فرماید.

(۲۳)(هو الله الذی لااله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیزالجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون):(او الله است که هیچ معبودی جز او نیست ،ملک و منزه و سلام و ایمنی دهنده است ، مسلط و مقتدر و جبار و متکبر است ، منزه است الله از آنچه به او شرک می ورزند)(ملک) یعنی مالک تدبیر امور مردم و اختیاردار حکومت آنان .(قدوس) یعنی بسیار منزه و پاک و مقدس .(سلام)یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می کند، نه با جنگ و ستیز.(مؤمن)یعنی کسی که امنیت می دهد و فرد را در امان خود حفظ می کند.(مهیمن)یعنی

فائق و مسلط بر اشیاء و موجودات .(عزیز) یعنی غالبی که هرگز شکست نمی پذیرد و کسی بر او غالب نمی شود و هر چه غیر او دارند از ناحیه اوست .(جبار)یعنی اصلاح کننده و صاحب اراده نافذ که اراده خود را بر غیر خود حاکم می گرداند . (متکبر)کسی است که رداء کبریاء فقط برازنده اوست ، وبزرگی و بزرگمنشی فقطشایسته اوست .و در آخر در مقام ثناء و ستایش پروردگار متعال می فرماید: منزه است خداوند ازانواع گفتار شرک آمیزی که مردم در باره او می گویند و با عقول قاصر خود به او نسبت می دهند، (چون او برتر از توصیف واصفان است).

(۲۴)(هو الله الخالق الباری ء المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم):(اوست الله که خالق و پدید آورنده و صورتگر است اواسماء نیکویی دارد، آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی اویند و او عزیزی حکیم است)(خالق) یعنی کسی که اشیاء را با اندازه گیری پدید آورده باشد.(باری ء) یعنی خالقی که اشیائی را پدید آورده که هر یک از دیگری متمایز هستند.(مصور)یعنی خالقی که پدیده های خود را طوری صورتگری نموده که با یکدیگرمشتبه نمی شوند، و این سه نام مبارک هر سه متضمن معنای ایجاد هم هستند.و علت اینکه در دو آیه قبلی ، قبل از ذکر اسماء حسنای الهی کلمه توحید(لا اله الاالله) را ذکر نموده ، ولی در اینجا ذکر نکرد، این است که صفات مذکور در دو آیه قبلی که یازده صفت یا نام بودند، الوهیت خدا را که همان مالکیت توأم با

تـدبیر است ،اثبـات می کردنـد و هر یک به نحو اصالت و اسـتقلال خاص خـدا بوده و شـریکی برای اودر این اسـتقلال وجود نـداشت ، پس قهرا الـوهیت و معبودیت هم خـاص خـداست و به همین دلیـل در آخر آیه قبلی اعتقـاد شـرک مشـرکین را نفی فرمود.اما صـفات و اسـمائی که در این آیه آمده نمی توانند الوهیت خدا را اثبات کنند و این صـفات را مشرکین هم برای خدا قائـل هسـتند و خلقت و ایجاد را خاص او می داننـد.و اما تکرار اسم جلاله (الله)در ابتـدای هر سه آیه به منظور تأکیـد و تثبیت مقصودبوده ، چون این نام مبارک علم و اسم خاص است برای ذات الهی و معنای آن ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است و قهرا تمام اسـماء حسـنی از آن سرچشمه می گیرد.سپس عبارت (له الاسماء الحسنی) اشاره به بقیه نامهای مبارک پروردگار است ، درادامه می فرمایـد، هر آنچه مخلـوق در عـالم است و حـتی خـود آسـمانها و زمین تسبیـح گوی او هسـتند و مـا مکررا توضـیح دادیم که تسبیـح موجودات ، هم تسبیح قولی و هم وجودیست ، و در نهایت سوره مبارکه را با دو نام (عزیز)و (حکیم)ختم می نمایـد، یعنی او غالبی است شـکست ناپـذیر و کسـی است که افعالش متقن است ، نه بیهوده و گزاف لـذانه معصـیت گنه کـاران و انکار منکران او را عاجز می سازد ونه پاداش مطیعان و اجرنیکوکاران در درگاه او ضایع می گردد و کلام چنین پروردگار عزیز و حکیمی هم عزیز وحکیم است ، همچنانکه فرمود:(انه لکتاب عزیز)،و نیز فرمود:(و القران الحکیم).

تفسیر نور

در قرآن،

حدود ۸۵ بار واژه «تسبیح» بکار رفته است. در نماز نیز در حالات مختلف رکوع، سجود و قیام، موضوع تسبیح خدا به طور برجسته به چشم می خورد.

تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تند در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن خداوند از عیب ها و سرعت در عبادت اوست.

خداوند دارای دو نوع صفات است: ثبوتیّه و سلبیّه؛ ثبوتیّه، کمالات خدا را بیان می کند، مثل علم و قدرت، امّا سلبیّه، خداوند را از هرگونه عجز و جهل و نیاز منزّه می داند. تسبیح، نسبت به صفات سلبیّه است و حمد، نسبت به صفات ثبوتیّه.

در مواردی از قرآن و نماز، تسبیح و حمد الهی در کنار هم آمده اند. «یسبّح بحمده»<۹۵۴>، «سبحان ربّی الاعلی و بحمده» و این جمع میان صفات ثبوتیّه و سلبیّه است، به این معنا که گوینده، هم خداوند را از هر عیبی دور می داند و هم به خاطر دریافت الطاف الهی، اوستایش می کند. تسبیح موجودات

بعضی گفته اند مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی است نه تشریعی، یعنی همه ی موجودات به زبان حال، نه زبانِ قال، خدا را تسبیح و تنزیه می کنند، زیرا آفرینش هر موجودی، دلیل بر علم و حکمت و قدرت خداوند و منزّه بودن او از هر گونه جهل و لغو و عجز است. پس نیازی نیست که موجودات، به زبان تسبیح بگویند، بلکه وجودشان، تسبیح خداوند است.

امّا به نظر می رسد مراد قرآن از تسبیح موجودات، تسبیح با زبان باشد، زیرا:

اگر آفرینشِ حکیمانه موجودات نشانه تسبیح باشد، ما این نشانه را می فهمیم در حالی که خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی فهمید. «لا تفقهون تسبیحهم»<۹۵۵>

اگر آفرینش موجودات

نشانه ی تسبیـح باشـد، این نشانه زمان خاصّی نـدارد، در حالی که در بعضـی آیات، تسبیـح موجودات، در زمان خاص مطرح شده است. «بالعشیّ و الاشراق»<۹۵۶>

اگر آفرینش موجودات نشـانه تسبیـح باشـد آفرینش کـل هستی نشـان است نه بعضـی، در حـالی که قرآن گاهی نام بعضـی از پدیده ها را می برد مانند غرّش رعد. «یسبّح الرّعد بحمده»<۹۵۷>

اگر آفرینش، نشانه تسبیـح بود، مثل ساختمان زیبا که مهنـدس و معمار خود را سـتایش می کنـد، پس چرا می فرماید: «کلّ قد علم صلاته و تسبیحه»<۹۵۸> موجودات به نماز و تسبیـح خود علم دارند و این امر از روی درک و شـعور است نه تکوینی و ناآگاهانه.

اگر تسبیـح، تکوینی است، پس چرا کوه ها، فقط با حضـرت داود تسبیـح می گفتنـد، بلکه بایـد بـدون آن حضـرت نیز تسبیح داشته باشند. «انّا سخّرنا الجبال معه یسبّحن بالعشیّ و الاشراق»<۹۵۹>

تسبیح خداوند، از موجودات هستی قطع نمی شود. در بعضـی سوره ها به صورت فعل ماضـی آمده است: «سـبّح» و در بعضـی فعل مضارع. «یسبّح» ۱- موجودات آسمان ها و زمین، نوعی شعور و درک دارند. «سبّح للّه»

۲- اگر بعضی انسان ها اهل تسبیح نیستند، در عوض، تمام هستی تسبیح گوی خدا هستند. «سبّح للّه...»

۳- عزّت و حکمت الهی است که همه را به تسبیح وادار می کند. «سبّح للّه... و هو العزیز الحکیم»

۴- گرچه قـدرت، در افراد عادی مایه از دست دادن تعادل است، ولی خداونـد هم قـدرت دارد و هم همه کارهایش حکیمانه است. «العزیز الحکیم» سه قـبیله از یهودیـان به نـام هـای بنی نضـیر، بنی قریظه و بنی قینقـاع به مـدینه هجرت کرده و در آن جا ساکن شدند و با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیمان عدم تعرض بستند، امّا بعد از جنگ

احُد گروهی از آنان با مشرکان مکّه علیه مسلمانان توطئه کردند، پیامبر آگاهگردید و با آنان برخورد کرد، یکی از بزرگان آنان به نام کعب بن اشرف کشته و میان یهودیان تزلزل ایجاد شد و به قلعه ای پناهنده شدند. مسلمانان با دستور پیامبر قلعه را محاصره کردند. بعد از چند روز محاصره و جنگ، یهودیان پذیرفتند که از مدینه خارج شوند. آنها آدار که توانستند اموالشان را با خود بردند و آن مقدار که نتوانستند هنگام رفتن، خانه های خود را تخریب نمودند تا به دست مسلمانان نیفتد.<۹۶۰>

کلمه «حشر» به معنای جمع کردن و بیرون راندن از محل سکونت است.

ترس در دل دشمن، به عنوان یکی از امدادهای الهی شمرده شده است. «قذف فی قلوبهم الرعب»، «سأُلقی فی قلوب الّذین کفروا الرعب»<۹۶۱> «سنلقی فی قلوب الّذین کفروا الرعب»<۹۶۲> آری، ترس سبب فرار دشمن و پیروزی مسلمین بدون خونریزی می شود.

در حدیث می خوانیم: سه لشکر برای یاری حضرت مهدی علیه السلام می آیند، فرشتگان، مؤمنان و رعب.<۹۶۳>

تاریخ، گذرگاه است نه توقّف گاه. «فاعتبروا» از واژه «عبر» به معنای عبور کردن از ظاهر و رسیدن به باطن است. کلمه «عبارت» به معنای عبور از لفظ و رسیدن به معناست و «تعبیر خواب»، عبور از ظاهر رؤیا به باطن آن است.

اندیشه کردن و عبرت گرفتن یک عبادت است، چنانکه در روایات می خوانیم: «کان اکثر عباده ابی ذر التفکر و الاعتبار»<۹۶۴>، بیشترین عبادتِ ابوذر، اندیشیدن و عبرت آموختن بود.

نه مِهر الهی در انحصار محاسبات ما است، «یرزقه من حیث لا یحتسب»<۹۶۵> و نه قهر او. «فاتاهم اللّه من حیث لم یحتسبوا»

خداوند در دل ها تصرّف می کند. گاهی آرامش نازل می کند: «انزل السکینه فی قلوب المؤمنین»<۹۶۶>

و گاهی ترس می افکنـد. «قذف فی قلوبهم الرعب» ۱- قهر خداوند نسـبت به کفّار، حکیمانه و به خاطر پیمان شـکنی یهودیان است. «العزیز الحکیم هو الّذی اخرج»

۲- نشانه عزّت خداوند، تار و مار شدن یهودیان پیمان شکن و توطئه گر است. «العزیز الحکیم هو الّذی اخرج»

۳- تمام پیروزی ها از اوست. «هو الّذی اخرج الّذین کفروا...»

۴- حساب اهل کتاب از حساب توطئه گران جداست. «الّذین کفروا من اهل الکتاب»

۵ - تبعید از وطن، یکی از عذاب های الهی است. «هو الّذی اخرج... من دیارهم»

۶- قهر الهی می تواند در اولین مرحله قلع و قمع کند. «لاول الحشر»

۷- قدرت هیچ کس و گروهی را پایدار ندانید. «ما ظننتم ان یخرجوا»

۸ - محاسبات کفّار، همیشه واقع بینانه نیست. «ظنوا انهم مانعتهم حصونهم»

۹- کیفر کسی که از تعهّدات و پیمان های اجتماعی خارج می شود، آن است که از وطن خارج شود. «ان یخرجوا...»

۱۰- در جنگ و جهاد، تمام محاسبات نباید بر اساس تجهیزات و امکانات مادی باشد. «فاتاهم اللّه من حیث لم یحتسبوا»

۱۱- تخریب ساختمان های دشمن، در مواردی جایز است. «یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین»

۱۲- آنجا که اراده خدا باشد، دوست و دشمن دست به یک کار می زنند. «یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین»

۱۳- خداوند هم سبب ساز است و هم سبب سوز، ترس را سبب قرار می دهد و دژها را از سببیّت می اندازد. «قذف فی قلوبهم الرعب»

۱۴- مطالعه تاریخ، سرگرمی نیست، وسیله عبرت است. «فاعتبروا...»

۱۵- استفاده از تاریخ، بصیرت می خواهد. «فاعتبروا یا اولی الابصار» «جلاء» ترک دیار و وطن به خاطر گرفتاری و بلاست.

«شاقّوا» از «شقّ» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه گیری و دشمنی است.

در سوره مجادله آیه ۲۱ فرمود: «کتب

اللّه لاغلبّن انا و رسلی» و در این آیه می فرماید: «کتب اللّه علیهم الجلاء» یعنی هم پیروزی وهم جلای وطن با اراده الهی است.

مشابه آیه ۴، در سوره انفال آیه سیزدهم که درباره جنگ بدر آمده است.

«شدیـد العقـاب» بودن منافاتی با «ارحم الرّاحمین» بودن خداونـد نـدارد زیرا هر کـدام در جای خود است، در دعای افتتاح می خوانیم: «و ایقنت انّـک ارحم الرّاحمین فی موضع العفو و الرحمه و اشـدّ المعـاقبین فی موضع النکـال و النقمه» ۱- حداقل کیفر پیمان شـکنی، تبعید و جلای وطن است. (بنی نضـیر به خاطر توطئه و خیانت مسـتحق کیفر سخت بودند ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد.) «لولا ان کتب اللّه علیهم الجلاء لعذّبهم فی الدنیا»

۲- ستیزه جوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد نه یهودی بودن آنان. «ذلک بانّهم شاقّوا اللّه»

۳- خداوند عادل است و کیفرهای او بر اساس عملکرد انسان و عادلانه است. «ذلک بانّهم شاقّوا اللّه»

۴- جبهـه گیری در برابر رهـبر آسـمانی، در واقع جبهـه گیری در برابر خـداست. (در ابتـدای آیه، جبهه گیری در برابر خـدا و رسول است ولی پایان آن، جبهه گیری در برابر خداونـد مطرح شده است.) «شاقّوا اللّه و رسوله... یشاقّ اللّه» به گفته راغب در مفردات، کلمه «لینه» به معنای نرمی است و به درخت خرما نیز که میوه ای نرم دارد، گفته می شود.

اسـلام، رزمنـدگان را از مسـموم کردن آب و قطـع درختـان منع می نمایـد ولی گـاهی به دلیـل مزاحمت درخت برای حرکت رزمنـدگان و یا برای ضـربه زدن به روحیه کافران پیمان شـکن، فرمان قطع درخت صادر می شود. شایـد آیه پاسـخی به تردید مسلمانان در صحت عمل خویش یا اشکال یهود نسببه قطع

درختان باشد که قرآن می فرماید: این فرمان، از طرف خدا بود.

۱- در جبهه جنگ، تمام حرکات باید زیر نظر فرمانده باشد.«ما قطعتم... فباذن اللّه»

۲- در شرایطی، تخریب منازل و قطع اشجار لازم است. «یخربون بیوتهم... قطعتم...»

۳- قطع کردن یا نکردن درختان، حدودی دارد که باید با جواز الهی انجام گیرد. «ما قطعتم... او ترکتم... فباذن اللّه»

۴- فسق انسان، در هدر رفتن اموال او اثر دارد. «قطعتم... الفاسقین»

۵ - کارهای ایذایی در جبهه مانعی ندارد. «لیخزی الفاسقین» «أفاء» از «فیئ» به معنای بازگشت است و مقصود، اموال و غنایمی است که بدون جنگ و خونریزی، در اختیار رهبر مسلمین قرار می گیرد. شاید دلیل آنکه به آن «فیئ» گویند، این باشد که اموال به صاحب اصلی خود که اولیای الهی هستند برمی گردد، زیرا خداوند تمام مواهب جهارا برای مؤمنان و پیش از آنان، برای پیامبران آفریده است و دیگران گرچه به صورت شرعی یا عرفی مالکند، ولی مالک اصلی، آن بزرگواران هستند.

«اوجفتم» به معنای تاختن با اسب و شتر است. «خَیل» یعنی اسب و «رکاب» یعنی شتر.

اموالی که در اختیار مسلمانان قرار می گیرد، چند نوع است:

الف. اموالی که در جبهه از طریق جنگ به دست می آید، که غنیمت نام دارد و مجاهدان مالک آن می شوند ولی باید خمس آن را بدهند.

ب. اموالی که بدون درگیری و حمله بدست می آید، که نام آن فیئ است و در این آیه حکم آن بیان شده است.

ج. اموالی مثل زمین های موات، کوه ها، رودخانه ها و نیزارها که نامش انفال است و در اول سوره انفال حکم آن آمده است.

بر اساس این آیه، اموالی که بدون تاخت و تاز نصیب مسلمین

می شود در اختیار پیامبر است، نه مجاهدان و پیامبر طبق صلاحدید خود که در آیه بعد می گوید، میان گروه هایی تقسیم می فرماید.

دستورات اسلام حکیمانه است، در آنجا که با شرکت در جبهه چیزی بدست آید، مالک می شوند ولی در مواردی که زحمت نکشیده مالی حاصل شود، مربوط به رهبر آسمانی است. ۱- قانون «فیی ء» مربوط به تمام انبیا بوده است. «رسوله... رسله»

۲- در مسائل مالی، حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدون اذن خدا دست به تصرف نمی زند. «ما افاء اللّه علی رسوله»

۳- تمام پیروزی ها، از راه جنگ و جهاد نیست. «فما اوجفتم من خیل و لا رکاب»

۴- سلطه اولیای خدا، چون به اراده و فرمان اوست، ارزشمند است. «یسلّط رسله علی من یشاء»

۵ - آنجا که اراده الهی باشد، دژها و حصارها اثری ندارند. «مانعتهم حصونهم... ولکن اللّه یسلط رسله علی من یشاء» «دوله» به معنای گردش و دست به دست کردن اموال است.

در قرآن، چهار مرتبه به لزوم پشتیبانی اقتصادی از اهل بیت پیامبرعلیهم السلام اشاره و به پرداخت بخشی از خمس، فیی ء و دیگر درآمدها به آنان تأکید شده است: «و لذی القربی <۹۶۷>، «و لذی القربی <۹۶۸>، «و آت ذا القربی حقّه»<۹۶۹> و «فأت ذا القربی حقّه» {<۷۰>

در آیه چهارم این سوره برای کسانی که با پیامبر مخالفت می کنند، عبارتِ «شدید العقاب» آمده بود و در این آیه نیز برای افرادی که ممکن است به تقسیم فیئ توسط پیامبر ایراد بگیرند، عبارتِ «شدید العقاب» آمده است.

در این آیه، ابتدا حکم آمده، «فللّه و للرسول و لذی...» سپس دلیل حکم، «کی لا یکون دوله...» و در پایان، توجه به احکام حکومتی پیامبر مطرح شده

است.

خداونـد برای «ذی القربی» هم مقـام معنـوی را سـفارش کرده «قـل لا ـ اسـئلکم علیه اجراً الا ـ المودّه فی القربی»<۹۷۱> و هم پشتوانه اقتصادی را. «ما افاء اللّه... لذی القربی»

گرچه برای تقسیم فیئ در این آیه شش مورد بیان شده ولی لازم نیست در تمام موارد به طور یکسان تقسیم شود.<۹۷۲>

فیئ، به شـخص رسول خـدا صـلی الله علیه وآله اختصاص نـدارد بلکه برای موقعیّت و مقام و جایگاه اوست و لـذا بعد از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله در اختیـار جانشـینان بر حق او یعنی اهل بیت علیهم السـلام است و در زمان غیبت، در اختیار فقهای عادلِ بی هوی

هر کجا با تلاش رزمندگان به غنایم رسـیدیم، تنها خمس آن میان شـش گروه تقسـیم می شود، چنانکه در آیه ۴۱ سوره انفال آمده است، ولی هر کجا بدون زحمت چیزی بدست آید، تمامش میان آن شـش گروه تقسـیم می شود. ۱- قوانین قرآن، کلی است، نه مخصوص به شأن نزول. (قـانون فیئ مربوط به تمـام مواردی است که کفّـار آن را رهـا کرده و رفته انـد و مخصوص یهود بنی نضیر نیست. کلمه «ما» و «قری نشان عمومیّت است.) «ما افاء اللّه علی رسوله من اهل القری

۲- اموالِ کفّار فراری در اختیار رهبر دینی است. «ما افاء اللّه علی رسوله»

۳- نظـام اسـلامی به پشـتوانه اقتصـادی نیـاز دارد که یکی از آنـان فیئ و اموالی است که بـدون جنگ، به خاطر فرار یا متارکه کفّار نصیب مسلمانان می شود. «ما افاء اللّه علی رسوله...»

۴- رعایت ادب و شئون، در سخن لازم است. (ابتدا نام خدا، سپس رسول خدا و سپس دیگران). «للّه و للرسول...»

۵ - سهم خداوند، زیر نظر پیامبر

در راه رضای خدا مصرف می شود. «فللّه...»

۶- فقرزدایی، جزء برنامه های اصلی اسلام است. «و المساکین»

۷- اگر گردش ثروت در دست اغنیای مسلمانان ممنوع است، پس در دست کفّار قطعاً مورد نهی است. «کی لا یکون دوله بین الاغنیاء...»

۸ - برنامه ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت وعدم تمرکز آن در دست یک گروه خاص توجه داشته باشند. «کی لا یکون دوله بین الاغنیاء...»

۹- اطاعت از فرامین پیامبر واجب است زیرا پیامبر معصوم است، وگرنه به طور مطلق و بی چون و چرا دستوراتش واجب الاطاعه نبود. «ما اتاکم الرسول فخذوه...»

۱۰- سنت پیامبر، لازم الاجرا است. «ما اتاکم الرسول فخذوه»

۱۱- لازم نیست تمام دستورات در قرآن آمده باشد بلکه هر امر و نهی که در سخنان پیامبر آمده باشد باید اطاعت شود. «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»

۱۲- در انجام فرمان پیامبر، سرعت به خرج دهیم. «فخذوه... فانتهوا» (حرف فاء برای سرعت است).

۱۳- در مسائل مالی و تقسیم آن لغزشگاهی است که باید با تقوا از آن گذشت. «ما افاء اللّه و اتقوا اللّه»

۱۴- اطاعت بی چون و چرا از پیامبر، نمودی از تقوا است. «ما اتاکم الرسول فخذوه... و اتقوا اللّه»

۱۵- بی تقوایی کیفری شدید دارد. «و اتقوا اللّه انّ اللّه شدید العقاب»

۱۶- یاد کیفر سخت، سبب تقوا است. «و اتقوا اللّه... شدید العقاب» این آیه به منزله شرح و تفسیری است برای مصارف شش گانه فیئ که از میان «مساکین» و «ابن السبیل» به سراغ آن گروه از فقرایی روید که امتیازاتی همچون هجرت در راه خدا و یاری رسول خدا را داشته باشند.

از میان فقرا، مهاجران تبعید شده ای

که خالصانه حامی دین هستند، اولویّت دارند. ۱- گرچه افراد نیازمند، نظری به اموال ما ندارند، «یبتغون فضلاً من اللّه» ولی ما باید آنان را بهره مند سازیم. «للفقراء»

۲- علاقه به وطن یک حق طبیعی و گرفتن این حق ظلم است. «اخرجوا من دیارهم»

۳- کسانی در ادّعای دین داری صادقند که در عین فقر و آوارگی، حامی خدا و رسول باشند. «للفقراء... اخرجوا... ینصرون اللّه... هم الصادقون»

۴- کمالاتی قابل ستایش است که دائمی باشد. «یبتغون... ینصرون»

۵ - دنیا همراه با آخرت ارزش دارد. «فضلا... و رضواناً»

۶- افراد مخلص، الطاف الهی را فضل او می دانند، نه حق خود. «فضلاً من اللّه»

۷- صداقت با عملکرد روشن می شود نه با شعار. «ینصرون... الصادقون» «تبوّؤ» از «بواء» به معنای نزول در مکان است. <۹۷۳> «خصاصه»، به فقری که سبب شکاف زندگی شود گفته می شود و «یوق» از «وقایه» به معنی حفاظت و کنترل است، «شُحّ» به معنای بخل همراه با حرص است.<۹۷۴>

در کنار بهره مند کردن مهاجران از فیئ، خداوند به ستایش انصار و مردم مدینه می پردازد که آنان، هم خانه هایشان را برای مهاجران آماده کردند و هم ایمانشان را کامل نمودند که تمام دستورات را بدون دغدغه عمل نمایند.

در حدیث می خوانیم: امام جواد علیه السلام از اول شب تا صبح فقط یک دعا می کرد: «اللّهم قنی شُحّ نفسی» خدایا مرا از بخل حفظ کن. « فقلتُ جعلتُ فداک ما سمعت تدعو بغیر هذا، فقال علیه السلام فایّ شئ اشدّ من الشحّ» گفتم: جانم فدایت، من جز یک دعا از شما نشنیدامام فرمود: چه چیزی خطرناک تر از بخل است.

در حدیث دیگری می خوانیم: «لا یجتمع الشحّ و الایمان فی قلب رجل مسلم»<۹۷۵>، بخل و ایمان در

یک دل جا نمی گیرد.

نجات از بخل، با کمک و امداد الهی ممکن است. کلمه «یوقَ» مجهول آمده، زیرا بازدارنده خداوند است.

بسیاری از کمالات، مربوط به نجات از بخل است. جمله «یوق شح نفسه» به عنوان کلید، در آخر آیه آمده است.

در ستایش از گروهی، نباید از گروه دیگر غافل شد تا ایجاد حساسیّت شود. در آیه قبل از مهاجرین ستایش شد و این آیه از انصار ستایش می کند.

مهم تر از مهمان دوستی، مهاجر دوستی است، زیرا مهمان چند روزی بیشتر نیست، ولی مهاجر مدّت ها.

در تجلیل، سلسله مراتب و سوابق حفظ شود. اول مهاجران، بعد انصار و در آیه بعد از تابعین ستایش شده است.

ایثار، یک کمال است امّا نباید موجب خروج از حدّ اعتدال شود، چنانکه قرآن در آیه ۶۷ سوره فرقان، در وصف عباد الرّحمن می فرماید: «و الّذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً»، آنان در انفاق، نه زیاده روی می کنند و نه کوتاهی، بلکه راهی منه را در پیش می گیرند.

این موضوع، در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است.<۹۷۶> ۱- بستر سازی برای ارائه خدمات به دیگران یک ارزش است. «تبوّؤ الدار»

۲- هم ظاهر آراسته لازم است و هم باطن. «تبوّؤ الدار و الایمان»

۳- محبّت به اهل ایمان مرز و بوم ندارد. «یحبّون من هاجَرَ الیهم»

۴- از ایثار و روحیات خوب دیگران نام ببرید. «یحبّون... یؤثرون»

۵ - دوستی پایدار آن است که به خاطر کمالات، افراد را دوست بداریم، نه به خاطر نام و قبیله و چشم داشت. «یحبّون من هاجر»

۶- برای رشد نیکی ها از عواطف بهره بگیریم. «هاجر الیهم» (به جای «هاجر الی الرسول»)

۷- تظاهر

به کمال ارزش ندارد، کمال آن است که در عمق جان باشد. «لا یجدون فی صدورهم حاجه»

۸ - خداوند از افرادی که حسد ندارند ستایش می کند. (معمولاً حسادت ها به هنگام تقسیم مال جلوه می کند. با اینکه پیامبر، فیئ را تنها به مهاجران داد ولی انصار چشم داشتی نداشتند.) «لایجدون... حاجه مما اوتوا»

۹- طبع بلند و دید وسیع مورد ستایش قرآن است. «لا یجدون فی صدورهم حاجه»

۱۰- اظهار دوستی کافی نیست، دوستیِ عملی لازم است. «یحبّون... یؤثرون»

۱۱- بخشش از سر سیری کمال نیست، بخشش با وجود نیاز مهم است. «یؤثرون... و لو کان بهم خصاصه»

۱۲- رستن از بخل، مایه رستگاری است. «مَن یوق شحّ نفسه... هم المفلحون»

۱۳- بخل با نفس عجین است. اگر کسی از بخل دور شود نه تنها از مال بلکه از جان نیز می تواند بگذرد. «یوق شحّ نفسه»

۱۴- بخیل، رستگار نمی شود. «مَن یوق شحّ نفسه فاولئک هم المفلحون» در آیات قبل، از مهاجرین و انصار ستایش شد و در این آیه سخن از تابعین است که تمام مسلمانان پس از پیامبر را می تواند شامل شود.

در آیات ۸ تا ۱۰ به عوامل وحدت اشاره شده است:

محبّت. «یحبّون من هاجر الیهم»

ایثار. «و یؤثرون علی انفسهم»

دعا. «اغفر لنا و لاخواننا الّذین»

خدمت. «تبَوّءُو الدار»

دوری از حرص و حسد. «لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا...»

دوری از بخل. «یوق شحّ نفسه»

اخوّت. «اغفر لنا و لاخواننا»

سعه صدر و نداشتن کینه. «لا تجعل فی قلوبنا غلاّ للذین آمنوا» مغفرت و استغفار

پیش از دویست بار موضوع مغفرت و واژه های آن در قرآن مطرح شده است. هم خودمان باید استغفار کنیم و هم از اولیای خدا بخواهیم که برای ما استغفار کنند. «یا

ابانا استغفر لنا»<۹۷۷> البتّه استغفار برای مشرکان و منافقان اثری ندارد. «سواء علیهم استغفرت لهم املم تستغفر»<۹۷۸>، «ما کان للنبیّ و الّذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین»<۹۷۹>

حتی فرشتگان برای مؤمنان استغفار می کنند. «و یستغفرون للذین آمنوا»<۹۸۰>

امّا عوامل مغفرت الهی عبارتند از:

۱- اطاعت از رهبر آسمانی: «فاتّبعونی یحببکم اللّه و یغفر لکم ذنوبکم»<۹۸۱>

۲- تقوا: «ان تتقوا اللّه... یغفر لکم»<۹۸۲>

۳- عفو از مردم: «و لیعفوا... الا تحبون ان یغفر اللّه لکم»<۹۸۳>

۴- کلام مستدل و محکم: «قولوا قولا سدیداً... یغفر لکم»<۹۸۴>

۵ - قرض الحسنه: «ان تقرضوا اللّه... یغفر لکم»<۹۸۵>

۶- توبه: «و من یعمل سوءً او یظلم نفسه ثمّ یستغفر اللّه یجد اللّه غفوراً رحیما»<۹۸۶> ۱- مکتب کامل مکتبی است که برای پیروان آینده خود نیز طرح کمال و رشد داشته باشد. «و الّذین جاءوا من بعدهم»

۲- دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. «و الّذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربّنا اغفر... الّذین سبقونا بالایمان»

۳- برای جلوگیری از سوء تفاهم، ابتدا از لغزش های خود استغفار کنیم و سپس لغزشهای دیگران. «اغفر لنا و لاخواننا»

۴- تمام مسلمانان با هم برادرند و برای یکدیگر دعا می کنند. «اغفر لنا و لاخواننا الّذین سبقونا بالایمان»

۶- سابقه در ایمان، یک ارزش است. «سبقونا بالایمان»

۷- مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی مرتکب شد، بلافاصله استغفار می کند. «اغفر لنا و لاخواننا»

۸ - برادری واقعی، در پرتو ایمان است. «اخواننا الّذین سبقونا بالایمان»

۹- در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست. «اخواننا الّذین سبقونا بالایمان»

۱۰- با دعای خیر، کینه ها را از دل دور کنیم. «ربّنا اغفر... لاخواننا... لا تجعل غلّاً للذین آمنوا»

۱۱- مؤمن، بدخواه دیگران نیست. «لا تجعل فی قلوبنا غلّاً للذین

آمنوا»

۱۲- خودسازی بدون استمداد از خداوند نمی شود. «ربّنا... لا تجعل فی قلوبنا غلاً»

۱۳- در اصلاحات باید به سراغ ریشه ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت ودشمنی است که باید ریشه کن شود. «لا تجعل فی قلوبنا غلاً»

۱۴- رأفت و رحمت خداوند پشتوانه اجابت دعاهاست. «اغفر... انّک رؤف رحیم» بعد از ستایش از مهاجران و انصار و تابعین، این آیات، چهره منافقان و کفّار را که در کنار هم و در برابر آنان ایستاده اند، ترسیم می کند. آری یکی به مغفرت و آمرزش دعوت می کند و یکی به لجاجت و مقاومت.

در تفاسیر می خوانیم: منافقان برای یهودیان پیمان شکنی که مورد قهر پیامبر اسلام قرار گرفته بودند پیام فرستادند که شما سنگر خود را رها نکنید که ما با شما هستیم.

با توجه به آیه «انما المؤمنون اخوه»<۹۸۷> که برادری را تنها مخصوص اهل ایمان می داند، باید گفت: برادری منافق با کافر، برادری صوری و ظاهری است. «لاخوانهم الّذین کفروا...» در برادری حقیقی، ایثار است «و یؤثرون علی انفسهم» ولی در برادری ظاهری، حتی یاری نت. «لننصرنکم و اللّه یشهد انهم لکاذبون» ۱- در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفّار روابط مخفیانه و خائنانه داشتند و با وعده های خود مایه امید آنان بودند. «الم تَرَ الی الّذین نافقوا...»

۲- رهبر جامعه اسلامی، باید از روابط منافقان داخلی با دشمنان خارجی آگاه باشد. «الم تَرَ»

۳- منافق، برادر کافر است. «نافقوا... لاخوانهم الّذین کفروا»

۴- همه ی اهل کتاب در برابر مسلمانان نایستاده اند، تنها گروهی در صدد توطئه و دشمنی هستند. «الّذین کفروا من اهل الکتاب»

۵ - دروغگو برای اینکه دیگران را به باور بکشاند، سخن خود را قاطعانه مطرح می کند. «لنخرجن

معکم... لننصرنّکم»

۶- منافق، در مسائل سیاسی و اجتماعی، تابع و مطیع رهبری اسلامی نیست. «لا نطیع فیکم احداً ابداً»

۷- منافقان، حتی به دوستان خود نیز دروغ می گویند. «و اللّه یشهد انهم لکاذبون» «رهبه» به معنای ترس و وحشت عمیق است که آثار آن در عمل ظاهر می شود.

این آیه به منزله دلیل آیه قبل است که منافقان، حاضر به جنگ نیستند و اگر به جبهه آیند، فرار می کنند، زیرا آنان ایمان ندارند و قدرت الهی را نمی شناسند ولی برق شمشیر را می بینند و از شما بیش از خدا می ترسند. ۱- مؤمن دارای اُبهت و هیبت است. «لانتم اشد رهبه فی صدورهم»

۲- ترس از مردم، به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است. «لانتم اشد رهبه فی صدورهم من اللّه»

۳- منافقان نمی دانند که رمز عزّت و قدرت مسلمین، اراده و لطف خداوند است. «لا یفقهون»

۴- هراس از مردم و نترسیدن از خداوند، به خاطر سطحی نگری و سبک سری است. «لانتم اشدّ رهبه... لایفقهون» «قُری» جمع «قریه» به محل اجتماع مردم گفته می شود، شهر باشد یا روستا. «محصنه» از «حِصن» به معنای قلعه است. «قریً محصنه» یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می شود.

ارزش و نقش و برکات وحدت و اتّحاد، با کمی اندیشه و تعقل بر همه روشن می شود، لذا پایان آیه فرمود: «قوم لا یعقلون» ولی پی بردن به اینکه تمام قدرت از آنِ خداست و ما نباید از انسان ها بیش از خدا بترسیم، به یک معرفت و توحید ناب و عمیق نیاز دارد و لذا آیه قبا «قوم لایفقهون» پایان یافت. ۱- ارزیابی روحیات دشمن و هم پیمانان آنان و شیوه

جنگی دشمن لازم است. «لا یقاتلونکم جمیعاً الا... تحسبهم جمیعاً و...»

۲- مراقب باشید که منافقان، مناطقی محفوظ و مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند که در این صورت، خطر آنان جدی می شود. «لا یقاتلونکم... الا فی قری محصّنه»

۳- اتحادهای صوری که بدون گرایش باطنی باشد ارزشی ندارد. «تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتّی»

۴- امکانات و تجهیزات مادی و فیزیکی، رمز داشتن امنیّت نیست. در میان کفّار با آن همه تجهیزات مسائلی وجود دارد. «قریً محصنه... بأسهم بینهم شدید»

۵ - تحقیر و تضعیف دشمن لازم است. «قوم لا یفقهون... قوم لا یعقلون»

۶- اختلافات در جنگ، نشانه بی عقلی است. «لا یقاتلونکم جمیعاً... قلوبهم شتی... لایعقلون» «وبال» به معنی عواقب سوء یک امر است.

مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود ولی یهودیان بنی نضیر، فریب وعده های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده ها را به یهودیان بنی قینقاع دادند و وفا نکردند. ۱- در شناخت افراد و گروهها، به سابقه آنها مراجعه کنید. «کمثل الّذین من قبلهم»

۲- رهبر جامعه، باید از تاریخ اقوام و گروهها آگاه باشد. «کمثل الّذین من قبلهم»

۳- در تبلیغ و تربیت، از نمونه هایی استفاده کنید که آشنایی مردم با آن آسان تر باشد. «قریباً»

۴- تلخی های مادی، پرتوی از کیفر کفّار است. «ذاقوا وبال امرهم»

۵ - تاریخ دارای قانون و سنت های ثابت است. کفّار اگر راهی را رفتند، مزه تلخ آن را چشیدند، شما هم اگر آن را بروید، خواهید چشید. «ذاقوا وبال امرهم»

۶- تلخی ها و شیرینی ها، نتیجه عملکرد خود ماست. «وبال امرهم»

۷- همکاری با منافقان، هم در دنیا عذاب دارد و هم در آخرت. «ذاقوا وبال امرهم و لهم

عـذاب الیم» این آیه در ادامه آیه قبـل، منافقـان را به شـیطان تشـبیه کرده است که همـواره به مردم وعـده می دهـد ولی وعـده هایش جز فریب نیست. چه بسـیارند افراد و حکومت های شـیطان صـفت که وعده هایی به وابستگان خود می دهند، ولی روز خطر آنان را به حال خود رها می کنند.

ابن عباس در ذیل این آیات، این ماجرا را نقل می کند:

در بنی اسـرائیل، عابـدی بود به نـام برصـیصا که سـال ها عبادت می کرد و مشـهور شـد و مردم مریض های خود را نزد او می آوردنـد. تـا این که روزی زنی از اشـراف را نزد او آوردنـد، شـیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سـپس او را کشت و در بیابـان دفن کرد. برادرانزن فهمیدنـد و مسـئله شایع شـد و عابـد از موقعیّت خود سـرنگون گشت. حاکم وقت او را احضـار و او بـه گنـاه خـود اقرار کرد و حکم صـادر شـد که به دار آویخته شـود. در این هنگـام شـیطان نزد او مجسّم شـد که وسوسه من تو را به این روز انـداخت، اگر به من سـجده کنی تو را آزاد می م. گفت: توان سـجده نـدارم، گفت: با ابرو به من سجده کن، او با اشاره سجده کرد ولی به هر حال کشته شد.<۹۸۸>

شیطان، هر کس را به نحوی گمراه و از راه به دور می کند:

عابد بنی اسرائیل از راه عبادتش به گناه گرفتار می شود.

قارون به علم و مدیریّتش مغرور می شود. «علی علم عندی»<۹۸۹>

بلعم باعورا با داشتن اسم اعظم به سراغ هوس های خود می رود. «آتیناه آیاتنا فانسلخ منها»<۹۹۰>

سامری به علم و هنر خود مغرور می شود. «بصرت بما لم یبصروا»<۹۹۱>

یکی به مال و ثروتش مغرور می شود. «فلما اتاهم

من فضله بخلوا به»<۹۹۲>

دیگری به فرزندان پسر. «و بنین شهودا»<۹۹۳>

دیگری به حکومت. «أليس لى ملك مصر»<۹۹۴>

و دیگری به برج و بارو. «جابوا الصخر بالواد»<۹۹۵>،«تنحتون من الجبال بيو تا»<۹۹۶>

شباهت های منافقان با شیطان

هر دو دشمند: «انّه لكم عدو مبين»<۹۹۷>، «هم العدو»<۹۹۸>

هر دو مردم را به فحشا و منکر می خوانند: «يأمركم بالفحشاء»<۹۹۹>، «يأمرون بالمنكر»<۱۰۰۰>

از هر دو باید دور شد: «و لا تتّبعوا خطوات الشيطان»<۱۰۰۱>، «فاحذروهم»<۱۰۰۲>

هر دو چند چهره اند: «كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر... قال انّى برى منك»، «و اذا لقوا الّذين آمنوا قالوا آمنّا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انّا معكم»<۱۰۰۳>

هر دو با شعار خیرخواهی، اغفال می کنند: «هل ادلّك عى شجره الخلد»<۱۰۰۴>، «قالوا انّما نحن مصلحون»<۱۰۰۵>

جایگاه هر دو دوزخ است: «انّهما فى النّار»<۱۰۰۶>، «انّ المنافقين فى الدرك الاسفل من النّار»<۱۰۰۷> ۱- برای اثبات مطلب یا نفوذ بیشتر در مخاطب، می توان از چند نمونه و تجربه استفاده کرد. «كمثل الّذين من قبلهم... كمثل الشيطان»

۲- وسوسه ها و تحریکات منافقان، نمونه ای از وسوسه های شیطان است. «كمثل الّذين... كمثل الشيطان»

۳- شیطان، فقط دعوت به انحراف می کند، این انسان است که با اختیار خود، انحراف را می پذیرد. «اكفر... فلما كَفَر»

۴- شیطان، رفیق نیمه راه است. «اكفر فلما كفر قال انى برى ءٌ»

۵ - کار انسان به جایی می رسد که شیطان هم از او برائت می جوید. «انّى برى ءٌ منك»

۶- شیطان و منافقان، خوف از خدا را توجیهی برای خلف وعده خود قرار می دهند. «انّى اخاف اللّه» فرمان تقوا در این آیه تکرار و تأکید شده است که می تواند معانی متعدّدی داشته باشد، از جمله:

تقوای اول مربوط به اصل کار و تقوای دوم مربوط به کیفیّت آن باشد.

تقوای اول مربوط به انجام کار خیر

و تقوای دوم مربوط به ترک محرمات باشد و شاید تقوای اول مربوط به توبه از گذشته و تقوای دوم مربوط به ذخیره آینده باشد.

در روایات می خوانیم: با نیمی از یک دانه خرما، یا اگر ندارید با سخنان خوب، دل هایی را شاد کنید تا در قیامت که خداوند می پرسد: من به تو چشم و گوش و... دادم چه ذخیره ای فرستادی، شرمنده نباشیم. زیرا در آن روز بعضی به هر سو می نگرند، ولی ذخیره ای که وسیلهجاتشان باشد از پیش نفرستاده اند.<۱۰۰۸>

۱- ایمان، زمینه تقوا و شرط ثمر بخشی ایمان، داشتن تقوا است. «یا ایها الّذین آمنوا اتقوا»

۲- به امید کار خیر وارثان نباشیم، هر کس به فکر قیامت خود باشد. «نفس»

۳- در آنچه به عنوان عمل صالح ذخیره می کنیم، دقّت کنیم. «ولتنظر نفس ما قدّمت لغد»

۴- محاسبه نفس لازم است. «و لتنظر نفس» (اگر امروز دقّت نکنیم، دقّت فردا سبب شرمندگی خواهد بود. «یوم ینظر المرء ما قدّمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا»<۱۰۰۹>)

۵ - قیامت، نزدیک است. «لغد» (چنانکه در جای دیگر نیز می فرماید: «انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا»<۱۰۱۰>)

۶- آینده نگری و عاقبت اندیشی، لازمه ی ایمان است. «ما قدّمت لغد»

۷- تقوا زمینه محاسبه نفس و محاسبه نفس، سبب رشد و تقویت تقوا است. («و لتنظر نفس» میان دو «اتّقوا اللّه» قرار گرفته است.

۸ - هیچ کس در هیچ مرحله ای خود را ایمن نداند. «یا ایها الّذین آمنوا اتقوا اللّه... و اتقوا اللّه»

۹- ایمان به خبیر بودن خداوند، وسیله تقوا است. «واتقوا اللّه... ان اللّه خبیر» مصداق روشن کسانی که خداوند را فراموش کردند، منافقانند. در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان می خوانیم: «نسوا اللّه

فنسیهم» البتّه خداوند فراموشکار نیست، بلکه لطف خود را از آنان باز می دارد. «و ما کان ربّک نسیّا»<۱۰۱۱>

غفلت و فراموشی، خطرناک ترین آفت انسان است. قرآن می فرماید: گروهی از مردم، از چهار پایان بدترند، زیرا غافلند، «اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون»<۱۰۱۲> بنابراین غفلت از خدا «نسوا اللّه»<۱۰۱۳>، غفلت از قیامت «نسوا یوم الحساب»<۱۰۱۴> و غفلاز آیات الهی «اتتک آیاتنا فنسیتها»<۱۰۱۵> باعث سقوط انسان به مرحله ای پست تر از حیوانیّت می شود.

کسی که خدا را فراموش می کند، قهراً انسان بی راهه، بی رهبر، بی هدف و بی قانون، غرق در شهوات می شود و تمام هدف ها و عملکردش سلیقه ای و مطابق تمایلات و هوس های خودش می شود و این بزرگ ترین خطر برای انسان است.

کسی که لطف او را فراموش کند، مأیوس شده و به بن بست می رسد.

کسی که عفو او را فراموش کند، خود را قابل اصلاح نمی بیند و دست به هر کاری می زند.

کسی که رهبران الهی را فراموش کند، دنبال هر طاغوتی می رود و فاسد می شود.

کسی که قانونِ او را فراموش کند، هر روز به سراغ صدایی می رود و سر در گم می شود.

کسی که راه او را فراموش کند، در میان صدها راه دیگر گیج شده و به بیراهه می رود.

کسی که اولیای او را فراموش کند، دوستان ناباب او را به بازی می گیرند.

کسی که نعمت های خدا را فراموش کند، متملّق دیگران می شود.

کسی که خدا را فراموش کند، قهراً اهداف حکیمانه ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هرکه هدف خلقتش را فراموش کند، عمر، سرمایه واستعدادش را هدر می دهد.

انسان فطرتاً خداشناس است و فراموشی، عارض بر او می شود. کلمه «نسیان» در موردی است که قبلاً علم و توجه

باشد. ۱- مؤمنان، در معرض غفلت از یاد خدا هستند و نیاز به هشدار دارند. «یا ایها الّذین آمنوا اتقوا اللّه... و لا تکونوا کالّذین نسوا اللّه»

۲- گام اول، از خود انسان است، خودفراموشی کیفر الهی است. «نسوا اللّه فانساهم»

۳- کیفر الهی متناسب با عمل است. «نسوا اللّه فانساهم انفسهم»

۴- گناه، ثمره غفلت از یاد خداست. «نسوا اللّه فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون» در روایات، برای تلاوت آیات آخر سوره حشر، سفارش بسیار شده و برکات گوناگونی برای آن بیان گردیده، که از جمله آن، بخشیده شدن گناهان و رسیدن به مرز مقام شهید است.

احتمال می رود که انسان در میان اسمایی که در این آیات آمده است، به اسم اعظم دست پیدا کند، زیرا در این آیات، حدود پانزده و یا با عنایتی، هجده صفت از صفات الهی آمده است که هر کدام نشانگر کمالات بی انتهای اوست.

معبود واقعی، وجودی است که علم و رحمت و قداست و عزّت و قدرت و عظمت و احاطه کامل را داشته باشد و چون این صفات مخصوص خداوند است، پس معبودی جز او نیست.

در قرآن هر کجا غیب و شهود کنار هم آمده، ابتدا غیب آمده و سپس شهود و این اشاره است یا به اهمیّت آن یا به کثرت موارد آن.

امام صادق علیه السلام فرمود: «الغیب ما لم یکن و الشهاده ما قد کان»<۱۰۱۶> غیب آن است که واقع نشده و شهود آن است که وجود یافته است. ۱- یکتایی و یگانگی، اولین و مهم ترین اصل در صفات الهی است. «هو اللّه الّذی الا اله الاّ هو»

۲- او که همه به دنبال اویند، خداست. «هو اللّه»

۳- علم

خداوند به غیب و شهود یکسان است. «عالم الغیب و الشهاده»

۴- با اینکه خداوند همه چیز را می داند «عالم الغیب و الشهاده» ولی با رحمت با بندگان برخورد می کند. اگر علم او بیم آور است، رحمت او امیدبخش است و در تربیت، انسان باید بین بیم و امید باشد. «الرّحمن الرّحیم»

۵ - هر موجودی جز خدای یکتا، فاقد علم و رحمت گسترده است. «هو... عالم الغیب... هو الرحمن الرحیم» «مَلِك» به معنای مالك امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «قدّوس» به معنای پاك و منزّه از هر عیب و نقص، «مهیمن» به معنای سلطه و سیطره و مراقبت است. «جَبّار» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است.

«سلام» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. «مؤمن» نیز یعنی کسی که به تو امنیّت می دهد و تو را در امان خود حفظ می کند.<۱۰۱۷>

حاکمان بشری سر تا پا عجز و نیاز و محدودیّت و نقص هستند و مردم از آنان در امان نیستند. امّا خداوند متعال، فرمانروایی است که هم قداست دارد و از هر عیب و نقصی به دور است، هم ایمنی بخش است، هم بر همه چیز سیطره و نفوذ دارد، دارای قدرتی نفوذناپذیر است، جبرکننده است و عظمت و کبریایی دارد. ۱- یکتا معبود هستی، کسی است که فرمانروایی مطلق دارد. «لا اله الاّ هو الملك»

۲- فرمانروایی خداوند، از هر گونه ظلم و کاستی به دور است و مملوّ از قداست می باشد. «القدوّس السلام»

۳- خداوند هیچ گونه ضرری به خلق خود نمی زند. «السلام»

۴- خداوند، احاطه کامل بر هستی دارد.

«المهیمن»

۵ – پندارهای مشرکان درباره ی خداوند، نادرست است. «سبحان اللّه عما یشرکون» «بارئ» به معنای پدید آورنده ای است که پدیده هایش از یکدیگر متمایز و متفاوت باشند.

این تنها سوره ای است که آغاز و پایانش با تسبیح الهی است. «سبّح للّه... یسبّح له...» آیه اول آن سخن از عزّت و حکمت است و آیه آخر آن با عزیز حکیم پایان یافت. ۱- خداوند، آفریننده ای است که در آفرینش مخلوقاتش، از کسی یا جایی الگوبرداری نکرده است، بلکه خود، صورت بخش پدیده هاست. «الخالق الباری ء المصوّر»

۲- کسی که تمام کمالات را داراست، سزاوار تسبیح همه هستی است. «له الاسماء الحسنی یسبّح له...»

۳- تسبیح موجودات، نشانه نوعی علم و شعور در هستی است. «یسبّح له ما فی السموات و الارض»

۴- تسبیح موجودات، تذکّری به انسان هایی است که اهل تسبیح نیستند. «یسبّح له ما فی السموات و الارض»

۵ – قدرت خداوند همراه با حکمت است نه ستم و تجاوز. «هو العزیز الحکیم» «و الحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

This verse is identical with Hadid: ۱. All that which has been created in the universe obey and fulfil the will of Allah - the wonderful working of Allahs plan and providence. .Refer to the commentary of Bani Israil: ۴۴

After the battle of Badr, the Jews of Bani Nadir accepted the fact that the Holy Prophet was the messenger of Allah whose advent has been clearly mentioned in .their scripture and made a pledge not to help or abet the enemies of Islam

The hypocrites had sympathized with the Jews of Bani Nadir, whose opposition had grown strong since the Muslim reverse at Uhad (when many

well-known companions had fled), and had promised to side with them if it came to a .collision with the Muslims; and to emigrate with them if they were forced to emigrate

When the Holy Prophet visited their habitation to conduct an inquiry concerning of killing of some Muslims, they tried to kill him. Then, because of their treason and projected murder of the Holy Prophet, they were asked to leave the strategic position which they occupied, about ٣ miles south of Madina, endangering the very existence of the Muslims. At first they disagreed, relying on their fortresses and their secret alliances with the pagans of Makka and the hypocrites among the Muslims. When the Muslims marched against the Bani Nadir and besieged them while they were in their strong towers, the hypocrites did nothing; and when at length they were exiled, the hypocrites did not go with them into exile. Some went to Syria and some joined their brethren in Khaybar. The Bani Nadir deserved punishment for treason and projected murder of the Holy Prophet, but their lives were spared, and they were allowed to .carry away their goods and chattels

(see commentary for verse ٢)

Verse ۴ was revealed to announce punishment of the fire in the hereafter for those who opposed the Holy Prophet in his lifetime or after his departure from this world. The application is not restricted to the Jews of Bani Nadir, but as a general principle it is applicable in all ages. Therefore those who became Muslims but continued to disobey and

oppose the Holy Prophet in order to corrupt and distort the religion of Allah should be .dealt with in the light of this verse

The early history of Islam records the behaviour of the companions which brings to ;light the following events

i) When the companions, present beside his bed on the eve of his departure from this) world, refused to give him pen and paper for writing that which would keep them on the right path and prevent them from backsliding into error, he commanded them to leave his presence at once. See commentary of Nisa: ۶۵ for hadith al qirtas. Umar bin Khattab said: "The man wanders in delirium. The book of Allah is sufficient for us." A large body of Muslims take this announcement of Umar as a move of separation from the religion established by the Holy Prophet, who directed all to follow the Quran and his Ahl ul Bayt (see hadith al thaqalayn on page ۶). Some said that the writing material should be given; others sided with Umar. Voices rose high. The Holy Prophet recited verse ۲ of Hujurat and said: "Begone, let me alone. The women (who wanted to ".provide pen and paper but rebuked by Umar) are much better than you

Hadith al qirtas has been reported by Bukhari, Muslim, Tabarani, Ahmed bin Hanbal .and Shahrastani

While the Holy Prophet lay dead in the apartment, the ansar assembled at Saqifa Bani Sa-ada to choose Sad bin Obada as their leader. Receiving the news, Abu Bakr, Abu Obayda and Umar with their

supporters hurried to Saqifa. As they used to run away from the battlefield in the face of danger, they now deserted him in the lure of temporal power. All, unconcerned of the movement outside, performed the prescribed funeral rites with the Holy Prophets uncle Abbas, his two sons Qutham and Fadal, Usama and Salih. Refer to Ibn Sad in .Tabaqat; Tairkh al Khamis; Tarikh Abul Fida

iii) The drama staged at Saqifa Bani Sa-ada was a clear violation, transgression and) deviation in view of the covenant they made with the Holy Prophet at Ghadir Khum. .See commentary of Ma-idah: ۶۷

:Aqa Mahdi Puya says

As a military necessity, to put pressure on the rebellious transgressors and disgrace them, cutting of trees, not uprooting, was recommended. "By leave of Allah" implies that destruction or preservation of anything created is the sole prerogative of the .creator Lord or of those whom He delegates His authority

As has been asserted in several verses of the Quran whatsoever is in the heavens and the earth and between them belongs to Allah. They are made available to people as a trust. When disbelieving possessors turn hostile and aggressive against Allah and His Prophet, then, if their possessions are returned to the prophet of Allah without any effort or exertion on the part of the believers, such possessions become the property of His prophet. In this way it is distinguished from anfal (spoils), taken after fighting. Even in the case of anfal the authority of the prophet of Allah is unchallengeable. See :commentary of Anfal

.۱

.The voluntary submission of the enemy in verse ۲ has been referred to here

The Jews of Madina had come from outside and seized the lands of the original inhabitants. Since then they had been scheming and plotting to retain the usurped properties by hook or by crook. Seeing the growth of Islam they became more active and aggressive against the people of Madina. It was a just and wise decree of the Lord of the worlds to restore the lands to their original owners and thus bring peace .and order in the region

Fa-i is derived from afa which means "returned to". The warriors are not entitled to any share in the property of fa-i as stated above. It belongs to Allah and His Prophet and is to be distributed among the relatives of the Holy Prophet (see commentary of Anfal: ۴۱; Nahl: ۹۰; Rum: ۳۸), orphans, the needy and the wayfarer, so that it does not concentrate in the hands of a few rich-this serves as a basis for the socio-economic .system of Islam

After the Holy Prophet his share has to be given to the Imam of his Ahl ul Bayt in addition to the share of his relatives. To know the real and genuine relatives (Ahl ul Bayt) of the Holy Prophet see commentary of Baqarah: ۱۲۴; Ali Imran: ۶۱; Ahzab: ۳۳ .and Shura: ۲۳

Also see commentary of Bani Isarail: ۲۶; Naml: ۱۵, ۱۶; Nahl: ۹۰ and Maryam: ۲ to ۱۵ for the unjust, unislamic and unquranic deviation of the so-called followers of the

Holy Prophet resorted to for depriving the Ahl ul Bayt from their rightful share decreed by Allah. They began to misappropriate the share of the Holy Prophet in the name of "baytul mal" (public treasury), which is an open transgression of the explicit .ordinance of Allah

(see commentary for verse ۶)

Among the beneficiaries were the mahajirin, who forsook their homes and property in Makka in order to have the freedom to believe in the religion of Allah and comply with its commands. Their devotion and sincerity were proved by their sacrifice, so they .should be rewarded

:Aqa Mahdi Puya says

In addition to all that which has been said concerning the rights of the Ahl ul Bayt in Bani Israil: ۲۶; Naml: ۱۵ and ۱۶; Nahl: ۹۰, and Maryam: ۲ to ۱۵ and Hashr: ۶ and ۷, the fact that Fatimah was a mahajir should have been taken into consideration. Why not the ?share of other mahajirin was confiscated to enrich the public funds

This verse refers to the ansar (the helpers), the people of Madina, who accepted Islam when it was opposed tooth and nail by the pagans of Makka, and who invited the Holy Prophet to settle down in Madina and become their leader. The ties of brotherhood were established between mahajirin and ansar. When the confiscated land and property of Bani Nadir was divided, and the major portion was given to the mahajirin, there was not the least jealousy on the part of the ansar, although there were poor among them also. They rejoiced in the

good fortune of their brothers. We give below a few events pertaining to the .generosity of Imam Ali mentioned in Minhajul Sadiqin

i) Once, having come to know that there was no food in the house, Ali borrowed a) dinar and went to the market to buy some cereals. There he found Miqdad crossing a street. He was strolling to fritter away time as in his house also there was no food. He could not bear the sorry plight of his children. The Imam found out the real cause of his distressed appearance and gave him the dinar and resumed to home with empty .hands

ii) Abdullah bin Masud reports that once, after the isha salat, a man from among the) prayers stood up and said: "I am very poor. I am hungry." The Holy Prophet said: "Who among you will give food to this man?" Ali stood up and took the poor man to his home. There was food in the house, but barely enough for one man which was kept for him. Ali put out the lamp and gave it to Fatimah asking her to bring it back when the guest had eaten the food. It was done so that the guest might not feel .discomforted and uneasy. Ali sat with him and acted as if he too was eating

The house of Ahl ul Bayt always put their trust wholly in Allah under all circumstances .and gave whatever they had in the way of Allah

Once a group of men came to Ali and said: "We

always rely upon Allah. We eat when we have food, and if we do not have it we bear with patience." Ali said: "Real dependence on Allah is to thank Him when there is nothing with you, and when you have anything to give it to others who are more in ".need of it than you

Shuhha is not niggardliness. Niggardliness is not giving from that which is in hand. Shuhha is covetousness-desire to deprive others of what they have and own .everything for personal use

:The Holy Prophet said

To acquire forbidden possessions is shuhha. Never resort to it because shuhha and" faith (in Allah) never exist together in the heart of a true believer. There is nothing more destitute than a masjid where the people living around it do not come to pray; or the book of Allah (Quran) in a house dwellers of which never recite; or a scholar among the careless people none of whom goes to him to learn from his wisdom; or a ".helpless believer in the captivity of disbelievers

:The Muslims have been classified in three groups

i) Those who accepted Islam as soon as the Holy Prophet made known his mission) and invited them to the worship of Allah, and migrated to Madina, leaving their .possessions in Makka

.ii) Those who came into the fold of Islam after migration)

.iii) Those who come and will come into the house of Islam till the end of the world)

The description applies to the true believers in any age. To harbour ill will and grudge against any

.true believer is infidelity

For the alliance between the Jews and the hypocrites, see commentary of verses ۲ .and ۳ of this Surah. All hopes founded on iniquity and treachery are vain and illusory

Allah creates fear in the hearts of the transgressors, so in spite of numerical strength .they are defeated whenever they come to fight against the true believers

In verse ۱۵ the reference is to the tribe of Bani Qa-inuqa who were settled in a fortified township near Madina. They were punished and banished for their treachery about a month after the battle of Badr, long before the banishment of Bani Nadir upon .whom that lesson was lost

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

(see commentary for verse ۱۱)

Shaytan (evil) tempts man in all sorts of ways and allures him with seductive promises and alliances to delude him to deny Allah and goodness and to disobey His laws and deviate from the right path. When the sinner goes deep into the mire, he forsakes him and disconnects all ties of false friendship. The sinner is left alone to bear the .consequences of rebellion and transgression

It is said that on the eve of the departure for the battle of Badr, Shaytan in the guise of the chief of Bani Kananah assured Abu Jahl that he would certainly prevail over the Holy Prophet but when he saw the angels descending from heaven ran away from the scene of the battle, forsaking Abu Jahl and his comrades to defeat and disgrace. The fate

.of the seducer and the seduced is the same-burning in the fire for ever

(see commentary for verse ۱۶)

The "fear of God" is akin to love. Taqwa implies full awareness of the laws made by Allah-which prevents and safeguards man from transgressing the boundaries laid down by Allah, creates self-control, keeps away from sin and injustice and stimulates positive doing of good. It is not merely a feeling or an emotion; it is an act, a doing of .things which become a preparation and provision for the hereafter

To forget Allah is to forget the only reality. As man is only a reflected existence, if he does not remember Allah, he is bound to lose himself. So remembrance of Allah is in .the interest of man. Allah is free from all needs

(no commentary available for this verse)

Refer to the commentary of Araf: ۱۴۳. A mere reflection of divine glory reduced the mountain to cyst. Also refer to Ahzab: ۷۲ where the mountains, mentioned allegorically .as rocky, stony and hard, an emblem of stability, refused to accept the trust

:Aqa Mabdi Puya says

Quran is so forceful and convincing that it would affect a heartless mountain, but .hearts of many men remain unmoved

These verses contain the most beautiful names of Allah which give us the fundamental basis on which we can have a glimpse of the glory of Allah. Refer to the .commentary of Fatihah: ۱

:Aqa Mahdi Puya says

The goodness found in the created beings are the reflection of His inseparable .attributes. He is the real owner of all excellences

Imam

:Ali said

Total dedication to Allah is correspondingly related to mature understanding of His .Supreme Being

He is) the (absolute) being, not happened for the first time, nor His being is on) account of an accident or event; the (ever) existing, not after "missing" or "be .wanting", nor there is any "before" before Him

;He is along with everything, not allied, related or circumstanced

;aloof, by Himself, (but) not detached, nor missing or slipping over any thing

making, doing, operating, effective, not in terms of movement or motion, nor through .any medium; seeing, even when there was nothing to look at

Utmost degree of involvement (with Him) tells the truth that "He is single". Ultimate of "He is single" belief generates sincere love with Him. The most possible in sincere love is not to associate qualifying terms with Him, because every adjective demonstrate its exclusion from the substance, and every substance certifies that it is other than the .adjective

There is no adjective, limiting definition of His attributes, at hand to give a character to the actual and make it agree with the same; and incomputable is the space of time (to record His beginning), and no "time to come" will arrest the end, therefore, whoso gives Allah a character joins one thing to another; and he who joins together, adds (addition in effect is collection of bit and pieces); and to divide Him into parts and portions is to be unwittingly ignorant of Him; and to stipulate direction or position is to circumscribe Him. He who outlines Him in fact computes

Him. "In" infers He is that which is implied; "upon, at or by" assumes void devoid of .Him. He was "there" before the created beings could describe Him

He who describes Him in terms of qualities, gives simile or example, or estimates relatively, in fact, does not subscribe to His singleness. He, who draws a parallel or brings to mind a likeness to convey an image of Him, has not indeed referred to Him. He who makes a conjecture and employs guesswork goes wrong and does not have .in him to know Allah as the independent, everlasting and free of wants Lord master

.(Selected sentences taken from various sermons of the Nahj al Balagha)

(see commentary for verse ۲۲)

(see commentary for verse ۲۲)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹